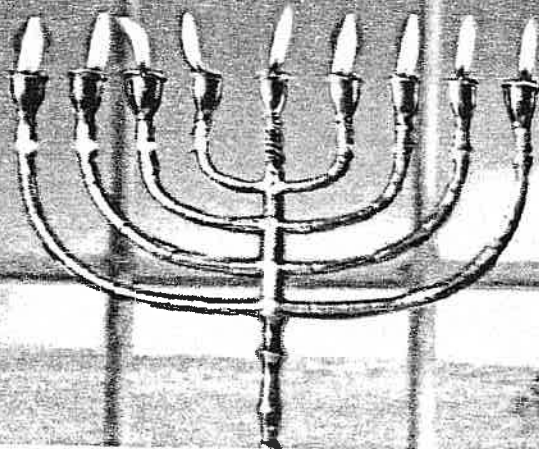


وارثان کلیم

تاریخ حیات و خدمات
احباء کلیمی ہمدان

دکتر حبیب اللہ ثابتی



وارثان کلیم

تاریخ حیات و خدمات احباء
کلیمی ہمدان

دکتر حبیب اللہ ثابتی

از انتشارات



وارثان کلیم
دکتر حبیب اللہ ثابتی
ناشر مؤسسہ سنچری پرس - استرالیا
ٹایپ کامپیوٹری: شیوا دھقان
طرح روی جلد: ماریا دلیری (بیل)
چاپ اول
۱۶۱ بدیع - ۲۰۰۴ میلادی
شماره بین المللی کتاب ۷ ۲۲ ۸۷۵۵۹۸ ۱

فهرست مطالب

۵	مقدمه
۷	دبیاچه
۹	فصل اول - قوم بنی اسرائیل
۹	- اوضاع اجتماعی
۹	- امپراطوری عظیم اسرائیل
۱۰	- سقوط امپراطوری اسرائیل
۱۳	- بنی اسرائیل و ایران
۱۵	- ظهور حضرت مسیح
۱۷	- اسلام و فلسطین
۱۸	- حمله اسلام به ایران
۱۹	- خودکفایی و کسب و کار کلیمیان
۲۱	- تضحیقات
۲۳	- تحقق نبوات و بشارات
۲۳	- انتظار
۲۹	- استقلال
۳۰	- حکیم هارون
۳۲	- حکیم ماشح
۳۴	فصل دوم - انتشار امر مبارک در بین کلیمیان همدان
۳۴	- حکیم آقاچان
۴۱	- اعلام امرالله به کلیمیان
۴۳	- ملا العازار (حکیم لاله زار)
۴۶	- جناب ابوالفضایل
۵۱	- بیوت تبلیغی و تزئید معلومات
۵۲	- احتفالات تبلیغی
۵۴	- احتفالات تزئید معلومات
۵۵	- پایان ملاقات

۵۶	— پیشرفت امرالله در همدان
۵۷	— وحدت در کثرت
۶۰	فصل سوم — ادعیه و الواح
۶۷	فصل چهارم — فشار و تضییقات
۷۲	فصل پنجم — فعالیتهای گوناگون احباء کلیمی
۷۲	— فعالیتهای اجتماعی
۷۴	— مؤسسات تعلیماتی همدان
۷۶	— شرکت متحده
۸۲	— مسیو آندره
۹۰	— ساختمان مدارس
۹۰	— احتفالات
۹۱	— لجنه خادمین اطفال
	فصل ششم — شرح احوال برخی از متقدمین امرالله
۹۴	از ابناء خلیل در همدان
۹۴	— جناب میرزا رحیم خان حافظ الصحه
۱۰۴	— قربانعلی
۱۰۵	— حاجی مهدی ارجمند
۱۱۰	— طاهرخان باهر
۱۱۶	— آقا سلیمان زرگر
۱۱۹	— حاجی میرزا ابراهیم فریدیان
۱۲۹	— جناب علی ثابتی
۱۳۱	— جناب حاجی یاری
۱۳۳	— میرزا ابراهیم عطار
۱۳۶	ضمائم
۱۴۲	منابع و مأخذ

مقدمه

وارثان کلیم خلاصه ای از رویدادهایی است که طی قرون متمادی به دودمان بنی اسرائیل وارد گشته و در آن عزت و ذلت و اوضاع اقتصادی آنان قبل از اظهار امر جمال اقدس ابهی و در دوران عصر رسولی ذکر شده و با شرح احوال برخی از متقدمین امر مبارک پایان یافته است. امید است احبای عزیزی که از سلاله آن نفوس مقدسه می باشند و با اظهار ایمان خود بازماندگان و احفاد خویش را مفتخر و سرافراز نموده اند شرح احوال هیجان انگیز آنان را برشته تحریر درآوردند و نام آن مؤمنین بزرگوار را همواره زنده و پاینده سازند.

دیباچه

آئین یهود یکی از کهن‌ترین ادیان جهان است. بعضی از مورخین قدمت آن را از تاریخ بعثت حضرت ابراهیم محسوب می‌دارند که تاکنون از آن تاریخ ۴۰۰۰ سال می‌گذرد. برخی دیگر قدمت تاریخ این قوم را از سال ظهور حضرت یعقوب (اسرائیل) بحساب می‌آورند.

بطور کلی پیامبران ادیان یهود، مسیحی، اسلام و بهائی سامی بوده‌اند و از اسلاف سام فرزند نوح می‌باشند. کلمه یهود را یکصد سال پس از میلاد مسیح در رساله "یونان و یهود" بکار برده‌اند و نادرست است، زیرا کلمه یهود از نام یهودا فرزند یعقوب مشتق شده و فقط حضرت مسیح از آن سلاله و دودمان است و دیانت مسیحی فقط به او مربوط می‌شود و اصطلاح بنی‌اسرائیل از نام دیگر یعقوب یعنی اسرائیل اقتباس شده و هر دو دیانت را در برمی‌گیرد با وجود این، اصطلاح بنی‌اسرائیل منحصر به یهودیان شده است.

حضرت موسی نیز دوّمین پیامبر سامی است که در حدود ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد اظهار امر نموده است و مورخین عالم وی را یکی از پیامبران و قانونگذاران بزرگ مذکور داشته‌اند. وی نه تنها قوم عبرانیان را به خداپرستی هدایت کرد بلکه با تعالیم و دستورات خود در تحول اوضاع اجتماعی آنان کوشا بود و آنان را به وظایفی که مورد رضای یهوه خدای آنان بود تشویق و ترغیب کرد. در بعضی از اسفار تورات تعالیم الهی و عهد و پیمان یهوه با پیروانش بطور تفصیل بیان شده است.

اوضاع اجتماعی قوم یهود در طول تاریخ دستخوش تحولات بسیار شده. آنان به خداوند یگانه و ده فرمان نازلۀ اعتقادی مطلق داشته و علاوه بر احکام مندرجۀ در تورات دستورات شفاهی تلمود را نیز اجرا می‌دارند. برخی نیز معتقدند که با بکار بستن ۶۹۳ میسوات ماشح نجات‌دهنده آنان ظاهر شده و آنان را از ذلت رهایی خواهد داد.

فصل اول

قوم بنی اسرائیل

اوضاع اجتماعی

عبرانیان که در سرزمین مصر می‌زیستند سالیان دراز در اسارت بسر می‌بردند و با راهنمایی حضرت موسی آن سرزمین را ترک گفته و کمتر از نیم قرن در صحرای سینا با عسرت امرارمعاش می‌کردند. آنان متدرجاً بر اثر هدایت پیشوای خود و با تحمل مشقات بسیار به قدرت رسیدند و تمدن عظیم و مقتدری تأسیس نمودند. به قسمی که فلاسفه یونان به فلسطین توجه نمودند و از معارف علمی و الهی آنان برخوردار شدند.

امپراطوری عظیم اسرائیل

حضرت داود فرزند یسی در هزاره قبل از میلاد زمام امور ملت را بدست گرفت وی نه تنها به اتحاد دو قبیله یهودا و اسرائیل پرداخت بلکه بعد از ائتلاف آن دو قوم و با الهام و استعانت یهوه که به آن معتقد، مؤمن و متیقن بود و با اجرای سیاستی حکیمانه بگرد هم آوردن قبایل مختلف

سرزمین فلسطین و کشورهای همجوار پرداخت و ممالک متحده اسرائیل را تشکیل داد و اعتقادی وثیق داشت که عهدهی با یهوه خدای خود بسته و در آن عهد و پیمان به پادشاهی کشوری مقتدر و مقدس منصوب گشته و اجرای وظایف و اهدافی عالی و خدایسندانه را به عهده گرفته است تا به این طریق قوم یهود، ملت نجیب و برگزیدگان پروردگار را به منتهای عظمت و قدرت سوق دهد.

حضرت سلیمان پس از فوت پدر وارث امپراطوری جدیدالتأسیس گردیده وی در اورشلیم به ساختن معبدی مجلل و پرشکوه پرداخت و در آن تابوت عهد را مستقر ساخت و سالیان دراز اتحاد قبایل مختلف فلسطین را تضمین نمود.

سلیمان پادشاهی مقتدر، عادل، حکیم و دانشمند بود. سلطنت و حکمت وی حاوی بسیاری داستانها و افسانه‌های حکیمانه است و نویسندگان یهود و اسلام در تلمود و قرآن از آنها یاد نموده‌اند. علاوه بر این، افسانه‌های مربوط به قالیچه و انگشتری وی ورد زبانها می‌باشد. کتاب امثال سلیمان نبی در سی و یک فصل نیز از آثار تفسیر وی به شمار می‌آید.

سلیمان در اواخر سلطنت خود از راه و رسم پدر پیروی نکرد و به اموری ناشایسته و نادرست سرگرم شد، خداوند یهوه بر وی خشمگین شد و وی را خطاب کرد و گفت سلطنت تو را پاره پاره کرده و به بندهات خواهم داد و فرزندت را مأمور اجرای آن خواهم کرد.

سقوط امپراطوری اسرائیل

رحبعام فرزند سلیمان از ترس اینکه مبادا به دست پدر کشته شود تا زمان فوت پدرش به مصر پناه برد. پس از مراجعت از مصر جامعه اسرائیل گرد وی آمده گفتند پدرت یوغ ما را سخت ساخت تو آن را سبک کن وی گفت انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت تر است. پدرم شما را به تازیانه تنبیه

می نمود اما من شماها را با عقربها تنبیه خواهم نمود.
این بیانات و روش ظالمانه رجبعام به مذاق مردمانی که در زمان سلطنت سلیمان در رفاه و آسایش بسر می بردند و از عدالت اجتماعی برخوردار بودند گران آمد. اتحاد قبایل شکسته شد و زلزله در ارکان حکومت افتاد. عزت قوم یهود چندان نپائید و به سقوط آن امپراطوری مقتدر منتهی گشت.

قبیله یهودا از اسرائیل جدا شد و یروبعام افسر لایق دربار سلیمان، ناحیه شمالی یهودا را در سال ۹۳۳ قبل از میلاد از ناحیه جنوبی اسرائیل جدا نمود، استقلال آن را اعلام کرد و خود تاج سلطنت را بر سر نهاد. سرانجام با تفرقه و اختلاف، آن امپراطوری معظم در هم شکسته شد. یکی از انبیای اسرائیل بنام زکریا بقتل رسید و فرقه های متناقضی فعالیت های سیاسی خود را آغاز کردند. تفرقه مهیبی آن ملت نجیب را گرفتار کرد. برخی از سران مذهبی، تجار، اعیان و اشراف بتکاپو افتاده گروهی را دور خود گرد آوردند و فرقه صدوقیون را تشکیل دادند و احتمالاً این نام از نام یکی از روحانیون عالی رتبه بنام صدوق اقتباس شده است.

بعضی از افراد باسواد که اطلاع چندانی از مسایل روحانی نداشتند فرقه دیگری بنام فریسیون تشکیل داده و امور دنیوی و مذهبی و تفسیر احکام موسوی را سر لوحه اقدامات خود قرار دادند. بتدریج تنفر و خصومت بین دو قبیله فوق رو به شدت گذارد و عزت اسرائیل سیر قهقرایی خود را آغاز نمود. تعالیم روحانی از یاد رفت. در شهر طایر مجدداً گوساله زرین ساختند و به پرستش آن پرداختند. این جای بسی تأسف بود که قوم یهود که از ظلمت جهل رهایی جسته، از نعمت معارف و دانش برخوردار گشته و به مقام نجیب و برگزیده یهوه ارتقاء یافته، تمدنی عظیم و مقتدر و سرشار از مواهب الهی را بحد کمال رسانیده بودند یکباره دچار تقالید کورکورانه و اوهام و خرافات شدند و دل بستگی محض به مادیات آنان را گرفتار بلیات گوناگون ساخت.

بلیه اول: نبوکد نصر یا بخت النصر پادشاه بابل در سال ۵۹۷ قبل از میلاد به سرزمین مقدس فلسطین حمله کرد و مدت ۱۳ سال طایر را محاصره نمود، اورشلیم و معبد بزرگ تابوت عهد را ویران ساخت و حصار شهر را منهدم نمود. گنجینه های گرانبهای فلسطین را به بابل برد و به هیچ فردی از جوانان، دوشیزگان و پیران رحم ننمود. وی ۷۰۰۰ اسرائیلی را به اسارت برده و در کلدیه به بیگاری کشید. آنان مدت ۴۰ سال زیر سلطه و شکنجه آن سلطان مقتدر و ظالم گرفتار تحقیر و فشار و دریدری و بدبختی شدند.

کوروش کبیر پادشاه عادل ایران زمین در سال ۵۳۸ قبل از میلاد کلدیه و بابل را فتح نمود. وی با صدور فرمان ملوکانه خود ملت ستمدیده یهود را از قید اسارت آزاد کرد و به بدبختی و ادبار آنان پایان داد و اعلام نمود که خداوند تمامی ممالک زمین را به من عطا کرده و امر فرموده است که برایش در اورشلیم خانه ای بنا کنم. برخی از یهودیان با کمال شرف و شوق قصد مراجعت به بیت المقدس نمودند و مصمم شدند که معبد را مجدداً بنا کنند و افتخار تازه ای برای اورشلیم و ملت خود کسب نمایند. ولی بر خلاف تصور خود استقرار در فلسطین و تجدید بنا با مشکلاتی چند مواجه گردید. از طرفی دیدار آثار ویرانی و از طرف دیگر ادعا کردن برای اعاده اصلاک سابق که طی سالیان دراز یعنی چهل سال در تصرف غاصبین قرار گرفته بود کار بسیار دشواری بود و آن ذوق و اشتیاق را به افسردگی و دلسردی تبدیل کرد. متأسفانه توصیه و تشویق یکی از انبیای بنی اسرائیل بنام حکمی که اصرار در تعمیر و آبادانی فلسطین داشت نیز نتوانست یأس و نومیدی آنان را زایل سازد و چنان که آرزو داشتند بیت المقدس را به صورت اصلی درآورند و به آن مباحثات کنند. چون تلاش آنان نتیجه نهائی نبخشید روحیه خود را باختند و بتدریج ایمان و اعتقادشان به یهوه سست شد. تباهی و فساد جانشین خصائل اخلاقی و روحانیات گردید و برای بار دوم دچار خشم و غضب الهی شدند.

بلیه دوّم: برای بار دوّم سربازان روم به فلسطین حمله ور شدند و شهر اورشلیم را دستخوش ویرانی ساختند و آن را با خاک یکسان کردند و آن قوم نجیب از اوج عزت و جلال به حضيض ذلت و ادبار گرفتار شدند. امپراطوری روم و امرای ستمکار و ظالم به تحقیر و اهانت به ستمدیدگان یهود می پرداختند.

این بار اردشیر پادشاه ایران زمین که در تورات به نام رخشورش از او به نیکی یاد شده است در سالهای ۴۷۵/۴۷۶ قبل از یهود به صدور دو فرمان مبادرت نمود و اجازه بنای مجدد اورشلیم را صادر کرد. اهالی شهر یهودا به موطن اصلی خود مراجعت نمودند و اهالی قوم اسرائیل در ایران باقی مانده و به شهرهای دیگر کوچ کردند.

بنی اسرائیل و ایران

پس از آنکه حضرت ابراهیم قطوره و فرزندانش را به سمت مشرق فرستاد آنان به جنوب ایران کوچ نمودند. یکی از اسلاف آنان به نام ساتال پس از چند قرن همسر ساسان سرسلسله سلاطین ساسانیان شد و به همین سبب است که نسبت حضرت بهاء الله به حضرت ابراهیم و ساسانیان ارتباط می یابد. از طرف دیگر قوم بنی اسرائیل که از قید اسارت بخت النصر رهایی یافته بودند بنا به فرمان کورش کبیر تحت حمایت وی درآمدند. گروهی از آنان چنانکه اشاره شد بموطن مقدّس خود فلسطین مراجعت نمودند و بسیاری از آنان در شهرستانهای ایران زمین پراکنده شدند و با فراغت بال و آزادی به کسب و کار و تأمین معاش پرداختند.

هنگامی که اردشیر دراز دست (ارتخشتا) به تخت سلطنت جلوس کرد عزرا که کاتب و نویسنده لایقی بود را مأمور کرد تا با همکاری و مشورت نحیا فرماندار، قانون اساسی کشور را تغییر داده برای حفظ و صیانت بنی اسرائیل قوانین و مقررات جدیدی وضع نمایند. از اینرو آن دو حکومتی

مذهبی تأسیس نمودند و مقررات و سننی که مخالف مضامین تورات و تلمود بود را حذف کردند. مثلاً مقرر کردند که روز سبت، نباید آتش روشن نمود و همچنین ازدواج کلیمیان با اغیار بعد از صدور این فرمان ممنوع شد. تدریس تورات در مدارس آغاز و انقلابی در اوضاع اجتماعی و خصوصی اهالی بوجود آمد.

پس از اردشیر درازدست خشایارشا (آخْشورُش) به سلطنت رسید و در سال سوم سلطنت خود ضیافتی ترتیب داد و به خواجه سرایان دستور داد تا وشتی را که دختر زیبایی بود با تاج ملوکانه بحضور شاه بیاورند. چون وشتی این دستور را نپذیرفت پادشاه غضبناک شد و از بین دوشیزگانی که بحضورش معرفی شده بودند دختر زیبای یهودی بنام استر را به همسری خود برگزید. استر که قبلاً والدین خود را از دست داده بود و بوسیله مردخای پسرعموی خود بزرگ شده بود. انتصاب استر به همسری پادشاه، بنی اسرائیل را مفتخر و شادمان ساخت، بالعکس هامان که وزیر مقتدر و مورد اعتماد و عزیز پادشاه بود بیمناک و هراسناک شده توطئه‌ای برای قتل عام و قلع و قمع آنان طرح نمود. مردخای با زیرکی از این توطئه هامان با خبر شد و استر را از این ماجرا مطلع ساخت استر نیز بیدرنگ پادشاه را از این توطئه که برای قتل عام کلیمیان و خود شاه طرح ریزی شده بود آگاه نمود. پادشاه مردخای را تجلیل کرد و بدون آنکه هامان را از کشف این توطئه خبردار کند از وی پرسید: "با کسی که پادشاه رغبت دارد او را تکریم کند چه باید کرد؟" هامان تصور می‌کرد پادشاه قصد تجلیل خود او را دارد لذا عرض کرد: "باید وی را لباس ملوکانه بپوشانید و بر اسبی سوار نموده بوسیله یکی از امرا در شهر گردانید." آنگاه پادشاه وی را مأمور کرد که هر آنچه گفته بود بموقع اجرا گذارد و با مردخای یهودی که در دروازه منتظر بود همان کند که خود گفته بود. هامان به دروازه شهر رفت و با تعجب فراوان مردخای را با لباس ملوکانه به همان گونه که وی به پادشاه توصیف نموده بود بر اسبی سوار دید و متوجه شد که خود او

مأمور تجلیل مردخای در شهر شده است. روز بعد در ضیافتی که استر ترتیب داده بود نقشه نافرجام هامان بر ملا شد و هامان به فرمان شاه بر داری که برای کشتن مردخای ساخته بود به دار آویخته شد.

ظهور حضرت مسیح

عموم یهودیان طی قرون متعددی ندیه و زاری می کردند و آرزو می نمودند ماشح ظاهر شود تا آنان را از فلاکت و بدبختی نجات بخشد. حضرت مسیح ظاهر شد و یهودیان گمراه را که دچار انحطاط اخلاقی شده بودند با نصایح و اندرزهای مشفقانه خود که در قالب امثال و استعارات بیان می نمود ارشاد کرد. ولی آنان ساخته خیالات و تصوّرات واهی خود بودند و حضرت مسیح را که فرید و غریب بود تکفیر می نمودند و به استهزایش می پرداختند. نامش را بعل و زیول یعنی شیطان گذاشته بودند و وی را دشمن اسرائیل می پنداشتند. دو نفر از فریسیان بنام حناو قیافا فتوای قتل وی را صادر نموده مصلوبش کردند. وی دراین ظهور رجعت خود و ظهور پدر آسمانی را بشارت می داد و فریسیان ریاکار را انذار می کرد و می فرمود: "وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار از آنرو که بیرون پیاله و بشقاب را پاک می نمائید و درون آنها مملو از جبر و ظلم است، ای فریسی کور اوّل درون پیاله و بشقاب را ظاهر ساز تا بیرونش نیز ظاهر شود، وای بر شما ... وای بر شما ... ای مازان و افعی زادگان چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد، لهذا الحال انبیاء و حکما و کاتبان نزد شما می فرستم و بعضی را خواهید کشت و بعضی را بدار خواهید کشید ... ای اورشلیم، اورشلیم قاتل انبیاء و سنگسار کننده مرسلان خود. چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم مثل مرغی که جوجه های خود را زیر بال خود جمع می کند و نخواستید. اینک حانه شما برای شما ویران گذارده می شود زیرا بشما می گویم از این پس مرا نخواهید دید تا بگوئید مبارک

است او که بنام خداوند می آید " (انجیل متی باب ۲۳ آیه های ۳۹ - ۲۵).
انذارات آن حضرت برای حواریون عجیب بود و بعید بنظر می رسید که
چگونه ممکن است که سلطنت الهی با این همه انذارات تحقق پذیرد. ولیکن
عاموس را تبعید بلد کردند. ارمیا را به شهادت رسانیدند و خود حضرتش
را مصلوب نمودند. در هر حال حواریون با ایمان و اعتقاد وثیقی که بمولای
خود داشتند در انتظار حدوث انذارات آینده بودند.

بلیه سوم : انذاراتی که حضرت مسیح با کمال تأثر و با لحنی تلخ و
مرارت آمیز پیشگویی کرده بود در شرف وقوع بود. هفتاد سال پس از
شهادت آن حضرت یهودیان در ماسادا که قلعه ای واقع در شرق بیابان یهودا
و مشرف بر بحر المیت بود مستقر شده و بر علیه ارتش روم مجهز شدند.
آنها از سال ۶۶ تا ۷۳ میلادی تحت محاصره رومیان قرار گرفته و در
برابر حملات منجنیق مقاومت می نمودند. آنها را العازار رهبری و تشویق
به استقامت می نمود. سرانجام در سال ۷۰ میلادی ژنرال تیتوس فرمانده
رومیان استحکامات آنان را در هم شکست، میلیونها یهودی را قتل عالم
کرد گروهی پای به فرار گذاردند و ۹۶۰ نفر از آنان یا زن و فرزند خود به
طرز دسته جمعی انتحار کردند و خودکشی را بر اسارات ترجیح دادند.

بلیه چهارم : سالها سپری شد و بنی اسرائیل زیون و پراکنده رفته رفته به
قدرت رسیدند و در سال ۱۳۲ میلادی مصمم شدند انتقام خود را از رومیان
بگیرند. در شهر یهودا آنها به رومیان حمله نمودند. در برابر این تهاجم
هادریان امپراطور روم بارکوچیا را مأمور سرکوبی یهودیان نمود. وی نیز با
بکار بردن فنون نظامی در سال ۱۳۵ میلادی آنان را شکست داد و برای
آنکه از گزند آنها برکنار مانند مصمم شدند کلیه یهودیان را از موطن خود
یعنی ارض مقدس تبعید کنند و از مراجعت به وطن خود برای ابد ممنوع
سازند.

حضرت رسول اکرم هنگامی که رسالت خویش را در حجاز اعلام کرد با چند گروه مخالف مواجه شد و با وجودی که چندین سال در برابر فشار آنان مقاومت ورزید ولیکن ناچار شد از مکه معظمه به مدینه هجرت کند و حمایت یهودیان مدینه را بخود جلب نماید. اگر چه تعلیمات وی تا حدی مشابه تعالیم و احکام یهود بود ولی برخی از آن احکام مانند صلوة و صوم نظر آنان را تأمین نمی نمود و به این علت از احکامش سرپیچی نمودند. استیحاş آنان سبب شد که حضرت رسول رویه خود را تغییر دهد و به دفع اعتراضاتشان پردازد.

عمر خلیفه دوم اسلام که بقدرت رسید برنامه های وسیعی برای سرکوبی کفار طرح نمود و مقرراتی وضع کرد که اوضاع اجتماعی آنان را محدود می ساخت. یهودیان نیز مشمول آن مقررات شدند. به این ترتیب غیرمسلمانانی که در کشورهای اسلامی سکونت داشتند جزو اتباع درجه دوم بشمار می رفتند و از بعضی از مزایای اجتماعی محروم می شدند.

بلیه پنجم : عمر خلیفه دوم اسلام سیاستمداری قدرتمند بود و پس از آنکه به خلافت رسید در صدد کشورگشایی افتاد و به ممالکی که از توقیعات پیغمبر اسلام سر باز زده بودند ایران و مصر و سوریه را بتصرف درآورد. او سپس توجه خود را به فلسطین معطوف داشت و با سوفرونیوس کشیش مسیحی هم پیمان شد و یهودیان را برای ابد از موطن اصلی خود تبعید کرد و بدین ترتیب قومی که خود را نجیب و برگزیده یهوه خداوند می پنداشتند هستی خود را از دست داده به ذلت و خواری افتادند. هزاران نفر از آنها به ممالک اطراف مدیترانه و اروپا فرار کردند. در اروپا آنها را به اسارت گرفتند و به عنوان برده به یازرگانان و تجار فروختند و آنها در زیر سلطه امپراطورهای اروپا وضع اجتماعیشان وخیم تر گردید. دور از آب و

خاک مقدس خود بنام یهودی سرگردان در قاره اروپا پراکنده شدند و زندگی فلاکت باری داشتند. در اروپا خانه‌هایشان محقر و چوبی بود و مطلقاً حق ساختن بناهای محکم آجری و یا سیمانی نداشتند یهودیان سرگردان دو فرقه بودند فرقه‌ای بنام اشگنازی که از بومیان فلسطین بودند در اروپای شمالی و شرقی و مرکزی می‌زیستند. فرقه دیگر بنام سفاردی که از بابل و بین‌النهرین (عراق) بودند به اسپانیا و پرتقال و شمال آفریقا حرکت نموده و در آن ممالک پراکنده شدند.

حمله اسلام به ایران

عمر پس از حمله به مصر و سوریه و فلسطین به ایران که به توفیق حضرت رسول واقعی تنهاده بود حمله ور شد. مردم ایران نیز که از ظلم و بیداد خسرو پرویز و سایر پادشاهان ساسانی به تنگ آمده بودند با روی گشاده از اعراب استقبال کردند. پارسیان و زردشتیانی که تاب تحمل حمله اعراب را نداشتند پا بفرار گذاردند. جمعی عازم هند شدند و گروهی از امراء و شاهزادگان در میان جنگلهای شمال ایران پراکنده شدند و سالیانی دراز از هجوم اعراب و مسلمانان در امان ماندند.

با نفوذ آئین اسلام در ایران زبان عربی بین مقامات دولتی و افراد باسواد متداول شد و اقلیتهای مذهبی در زیر سلطه اعراب قرار گرفتند. آنها جزو اتباع درجه دوم و مورد تبعیض و مقررات فرمان عمر قرار گرفتند. مالیاتهای سنگین بنام جزیه به آنها تحمیل شد و به این ترتیب یهودیان آزادی خود را از دست داده و با فشار و تضییقات شدید مواجه شدند و به تحقیر و اهانت تن دردادند.

گویند روزی یکی از امرای سده اصفهان از جوار کنیسه که در آن یهودیان با صوتی بلند مشغول اجرای مراسم مذهبی خود بودند می‌گذشت. ناگهان اسب وی از هممه کنیسه رم نموده امیر را به زمین انداخت وی غضبناک

شده و دستور داد تا کنیسه را بر روی کلیمیان خراب کنند. آنان نیز از بیم جان تسلیم امیر شده و به شرف ایمان نایل شده به اسلام روی می آوردند.

خودکفایی و کسب و کار کلیمیان

بطور کلی کلیمیانی که در ایران می زیستند در هر شهری که بودند جامعه ای مجزا داشته و کم و بیش خودکفا بودند. معمولاً دو جامعه مسلمین و یهودیان از یکدیگر متنفر بودند. مسلمین آنان را نجس می دانستند و حتی المقدور از آنها اجتناب می نمودند بطوریکه در موقع فروش به آنها اجازه نمی دادند که با مواد خوراکی تماس داشته باشند. یهودیان هم ذبح اسلامی را نمی پذیرفتند و آن را طریفا می گفتند. ملای یهودی که مأمور ذبح گوسفند و مرغ بود روش خاص و سریعی را انجام می داد. آنها همچنین از خوردن حیوانی که نقص عضو داشت امتناع می نمودند و آن را نیز طریفا می گفتند. با همه این احوال هر دو جامعه با یکدیگر برداد و ستد می پرداختند. اگر مسلمانی بناچار از یک یهودی خرید می کرد آن جنس را با آب کر می کرد و آب می کشید و اگر طبیبی را بیالین بیماری می بردند از درب ورودی منزل تا بستر بیمار کریاس و یا پارچه ای می گسترده و پزشک موظف بود از روی آن خود را به بیمار برساند و بدیهی است پس از عیادت وی کلیه اشیایی را که طبیب با آنها تماس داشته بود می شستند یعنی آن را کر می کردند و یا در صورت امکان آن را از بین می بردند. گویند هنگامی که اولین کارخانه قند در کهریزک بکار افتاد آخوندی که مرجع شیعیان بود برای آنکه از درآمد کارخانه مبلغی بدست آورد و مسئولین امر از پرداخت آن استنکاف کردند فتوایی صادر کرد که چون در قند این کارخانه استخوان سگ بکار رفته است لهذا قند آن نجس و تحریم می شود. متصدیان کارخانه که با وضعی ناگوار مواجه شده بودند ناچار رشوه ای به وی پرداختند و مذاق رهبر رشوه خوار را شیرین کردند. ولی

همواره نگران بودند که ملا چگونه فتوایی را که با آن شدت صادر کرده باطل می‌کند و چون موضوع را با وی در میان گذاشتند آخوند مذکور در کمال خونسردی گفت آنکه گریه را به بالای درخت می‌برد به راحتی او را پایین می‌آورد. وی فتوای خود را به این طریق تغییر داد که اگر چه قند کارخانه کهریزک تحریم شده ولی اگر حبه قند در فنجان چای برود تطهیر می‌گردد و مصرف آن مانعی نخواهد داشت.

اما قوم یهود پس از پشت سر گذاردن مصائب و بلاها، سرگردانی و فشار تجربیات زیاد کسب نمودند و از نظر اقتصادی پیشرفت بسیار نمودند. آنها غالباً تجارت می‌کردند ولی گاهی هم برخی از آنان با فالگیری امرارمعاش می‌نمودند و زنان جاهل مسلمان را با خواندن سرنوشتشان از تورات و تلمود فریب می‌دادند.

یکی از مشاغل آبرومندی که تقریباً در انحصار خود داشتند حرفه پزشکی بود. اطباء که در آن زمان بنام حکیم نامیده می‌شدند تحصیلات کلاسیک نداشتند با وجود این در تشخیص امراض دقت و مهارت داشتند این پزشکان بر اثر تجربه، پزشکان حاذقی شده و مورد اعتماد مسلمانان بودند. فرزندان این پزشکان نیز معمولاً همراه پدر خود به بالین بیماران می‌رفتند و تجربه طبابت کسب می‌نمودند. آنها همواره در کیف دستی خود داروهای مختلفی که برای معالجه و مداوای بیمار لازم می‌دانستند حمل می‌کردند و آنها را در اختیار وی می‌گذارند. اگر اشتباهی در تشخیص مرض صورت می‌گرفت بستگان مسلمان بیمار دردسری برای آن حکیم و بستگان و حتی برای سایر کلیمیان بوجود می‌آوردند.

در اواخر قرن نوزدهم و با تأسیس دارالفنون در ایران، کلیه اطباء موظف شدند در امتحانات پزشکی که برای آنان ترتیب داده شده بود شرکت کنند و پس از تصویب و موافقت دکترهای خارجی دارالفنون به عنوان طبیب مجاز، حرفه خود را دنبال نمایند. معمولاً به هر یک از آنان نیز عنوانی آبرومند از قبیل ظهیرالحکما، صدیق‌الحکما، سعیدالاطبا و غیره اعطاء می‌شد.

اطبای همدان معمولاً در ناحیه ای بنام درب حکیم خانه می زیستند.

تضییقات

چنانکه قبلاً اشاره شد کلیمیان مقیم ایران پس از تسلط اعراب مانند سایر اقلیتهای مذهبی در نظر مسلمین کافر بودند و طبق فرمان عمر در زمره اتباع درجه دوم کشور قرار داشتند و مشمول پرداخت جزیه و تمکین به محدودیتهای تحمیلی بودند. پس از به قدرت رسیدن سلاطین صفوی تضییقات فرقه شیعه نسبت به اقلیتها شدت یافت و تعصبات جاهلیه سبب شد تا بیش از پیش بر تضییقات بیافزایند. آنها کلیمیان را کافر و نجس دانسته و با کلمات تنفرآمیز جهود و یا جود آنان را مورد تحقیر قرار می دادند و با بهانه گیری های بی روا آنها را مورد ضرب و شتم قرار داده فلک یا شلاق می زدند و یا بدون هیچ محکومیتی روانه زندان می کردند و این گونه آزار و اذیت و احیاناً کشتار را صواب دنیا و آخرت می دانستند. در شهر همدان که جمعیت کلیمیان بیش از سایر شهرها بود یکی از آخوندهای شرور و ظالم بنام آخوند ملاعبداللّه که مرجع تقلید بود با صدور فتوای تنگین و شرم آوری فشارهای ظالمانه ای به یهودیان وارد ساخت. بعضی از مواد فتوائیه وی چنین بود:

- یهودیان موظف اند پارچه سرخی بنام وصله جودی به لباس خود بدوزند.
- از ساختن بناهای دو طبقه ممنوع اند.
- درب خانه آنها باید کوتاه باشد تا با خم شدن بتوانند داخل خانه خود شوند.
- سوار شدن آنان بر اسب و الاغ ممنوع است.
- خارج شدن آنان از خانه در روزهای بارندگی ممنوع است.
- پالتو پوشیدن آنها در زمستان ممنوع است تنها می توانند پالتو را زیر بغل خود داشته باشند.

— هنگام عبور در کوچه سر بزیر باشند و اگر مسلمانی از آن کوچه عبور می کرد خود را کنار بکشند تا وی به راحتی عبور نماید.

— در روزهای عزاداری ماه های محرم و رمضان موظف اند دنبال دسته های عزاداری حرکت و با مسلمین عزاداری و همدردی کنند.

به این ترتیب، یهودیان به دنبال دسته براه می افتادند و بسیار آهسته می گفتند "نه از دل و نه از جان" و بعد با صدای بلند فریاد می زدند "حسین جان" "حسین جان" دسته دیگر نیز آهسته می گفتند "حالا که زوره" و با صدای بلند می گفتند "یا حسین"

حضرت عبدالباها در یکی از الواح مبارک از قول یهودیان می فرمایند:

"در بازار مسلمانی در کوچه پشیمانیم و در خانه همان آنیم"

و نیز در سال ۱۹۱۳ در بیت مبارک خطاب به احمای کلیمی همدان که مشرف شده بودند فرمودند: کلمه عزّت و تجّات بنی اسرائیل وقتی نازل شد که جمیع آنها در ذلت بودند بدرجه ای که وصف نداشت. در طهران حق نظری بود کلیمی تازه عیالی وجیهه گرفته بود. اراذل طمعی دربارہ عیال او نموده بودند لهذا جمعیت کرده پیش امام جمعه رفتند و گفتند که عیال حق نظر مسلمان شده است. ریختند در خانه، او را بیرون کشیدند هر چه آن زن می گفت من یهودی هستم هیچکس گوش نمی داد. با آنکه حق نظر حکیم مشهوری بود و محمدشاه به او امتیازی داده بود بجهت روغنی که پپای شاه مالیده بود و درد پا را ساکت کرده بود لهذا او را امتیاز داده بودند. با وجود این ذلت یهود بدرجه ای بود که آن دختر را از خانه بیرون کشیدند و هر چه بیچاره فریاد می کرد که من یهودی هستم گوش نمی دادند واقعاً خیلی مغشوش بود با آنکه امر حضرت رسول رعایت و مراعات بود.

این تزییقات چند صباحی کلیمیان و حتی احمای تازه تصدیق را تحت فشار گذارده بود تا اینکه به علت بسط علوم و ارتباط آنان با کشورهای متمدن اروپا و سرانجام انتقال قدرت به خاندان پهلوی رفته رفته این مشکلات و معضلات رو به کاهش گذاشت.

تحقق نبوت و بشارات

سرانجام سرگردانی کلیمیان پایان یافت و انتظارات مدید آن قوم نگران به حقیقت پیوست و طلیعه وعود الهی آشکار شد. در سال ۱۸۴۴ همزمان با اظهار امر حضرت اعلیٰ شارع و مبشر آئین حضرت بهاءالله فرمانی بدیع و رسمی در کشور آلمان صدور یافت و به امضای نمایندگان اکثر ممالک اروپا و خاورمیانه رسید. مجازات قوم یهود طبق این فرمان پایان یافت و به یهودیان اجازه داده شد که به سرزمین مقدس خود بازگردند. نبوت دانیال نبی و مکاشفات یوحنا به تحقق پیوست و از آن تاریخ هزاران یهودی که در سراسر دنیا پراکنده بودند بموطن اصلی خود بازگشتند و با تأییدات الهی و تلاش خستگی ناپذیر خود کشور آزاد و مستقلی تأسیس نمودند.

انتظار

سرگونی، اسارت و ذلت قوم یهود بیش از آنچه تصور می نمودند بطول انجامید. این قوم ستمدیده همواره ناله و زاری می کردند و انتظار ظهور منجی خود ماشح را داشتند و منتظر تحقق بشارات انبیای بنی اسرائیل بودند. اشعیا، ارمیا، دانیال و حزقیال و غیره هر یک به نحوی با استعاره سزده ظهور منجی آنها و رب الجنود را می دادند ولی توجهی به آن نمی نمودند.

در کتاب اشعیا باب یازدهم آیه ۱۱ و ۱۲ چنین آمده است: و در آن روز واقع خواهد گشت که خداوند بار دیگر دست خود را دراز کند. ... و به جهت امت ها علمی برافراشته رانده شدگان اسرائیل را جمع خواهد کرد و پراکنندگان یهود را از چهار طرف جهان فراهم خواهد آورد. و در باب چهاردهم همان کتاب آیه اول: زیرا خداوند بر یعقوب ترحم فرموده

اسرائیل را بار دیگر برخواهد گزید و ایشان را در زمینشان آرامی خواهد داد.

و نیز دانیال نبی در تورات و در انجیل یوحنا دربارہ انتها چنین پیشگویی کرده اند.

در کتاب هشتم دانیال آیه ۶ - ۸ از باب دوازدهم می گوید از شخص مقدس ستوال شد تا به کی انتهای این عجایب خواهد بود ... قسم خورد که برای زمانی و دو زمان و نصف زمان خواهد بود.

و حزقیال در باب چهارم آیه ۶ از کتاب خود می گوید: "هر روزی را به جهت سالی برای تو قرار داده ام."

زمان + دو زمان + نصف زمان

$360 + 720 + 180 = 1260$ روز و یا ۱۸۴۴ میلادی

و همچنین دانیال در باب هشتم آیه ۱۳ و ۱۴ پرسید: "دربارہ قریانی و معصیت مهلک که قدس و لشکر را بیایمال شدن تسلیم می کند تا به کی خواهد بود؟" و او به من گفت: "تا ۲۳۰۰ شام و صبح و آنگاه مقدس تطهیر خواهد شد". آخرین فرمان تجدید بنای اورشلیم در سال ۴۵۶ قبل از میلاد صادر شد و چنانکه از ۲۳۰۰ کسر شود (۱۸۴۴ = ۴۵۶ - ۲۳۰۰) که سال ظهور حضرت باب می باشد.

و در مکاشفات یوحنا نیز در باب یازدهم آیه ۲ و ۳ می گوید: "... و شهر مقدس ۴۲ ماه پایمال خواهد نمود." و به دو شاهد خود خواهم داد که پلاس در بر کرده مدت ۱۲۶۰ روز نبوت نمایند.

هجری قمری ۱۲۶۰ = روز ۳۰ X ۴۲ ماه و یا ۱۸۴۴ میلادی

حضرت عبدالبهاء در الواح مکرر به پایان ذلت اسرائیل و آغاز عزت آنان اشاره فرموده اند. در لوحی به افتخار یکی از زائرین ارض اقدس جناب میرزا حبیب الله می فرمایند:

"... جمال مبارک در الواح مقدسه تصریح فرموده اند که ایام ذلت اسرائیل گذشت، ظل عنایت شامل گردد و این سلسله روزبروز ترقی

خواهد نمود و از خمودت و مذلت هزاران سال خلاصی خواهند یافت ولی مشروط به آنکه بموجب تعالیم الهیه روش و رفتار نمایند. از ظلمات تقالید قدیمه نجات جویند و از کسالت عوائد سابقه رهایی یابند و به آنچه روح این عصر و نور این قرن است تشبث نمایند. تعدیل اخلاق کنند و در منافع و روابط عمومیه عالم بشر سعی و کوشش نمایند ...

و مناجاتی مسک الختام این لوح:

هو الله

ای پروردگار در کتب و صحف بواسطه انبیاء اخبار فرموده‌ئی و اسرائیل را بشارت داده‌ای و نوید بخشیده‌ئی که روزی آید که اسرائیل نومید امیدوار گردد و اسیر ذلت کبری عزت ابدیه یابد آن قوم پریشان در ظل رب الجنود در ارض مقدسه سر و سامان یابند و از اقلیم بعیده توجه به صهیون فرمایند ذلیلان عزیز گردند و مستمندان توانگر شوند. کم نامان نام و نشان یابند و مبعوضان محبوب جهانیان شوند. حال ستایش ترا که روز آن آسایش آمد و اسباب سرور و شادمانی حاصل شد. اسرائیل عنقریب جلیل گردد و این پریشانی به جمع مبدل شود. شمس حقیقت طلوع نمود و پرتو هدایت بر اسرائیل زد تا از راه‌های دور با نهایت سرور به ارض مقدس ورود یابند. ای پروردگار وعده خویش آشکار کن و سلاله حضرت خلیل را بزرگوار فرما. تویی مقتدر و توانا و تویی بینا و شنوا و دانا. ع ع

این لوح مبارک نیز به افتخار جناب حاجی محمدرضای متحدین عزّ تزول یافته:

(جناب زائر حاجی محمدرضای همدانی علیه بهاء الله الابهی)

هو الله

ای زائر ارض مقدس هزاران هزار اسرائیل به این اقلیم جلیل شتافتند تا

بهره و نصیب از فیض حضرت قدیر برند* بادیه‌ها پیمودند تا بسر منزل
 مقصود رسیدند* ولی جز در و دیوار چیزی ندیدند* ایامی زیستند و
 گریستند و ناله و فغان نمودند و در دریای احزان غریق گشتند نومید
 شدند و خویش را به آینده نوید دادند باری دوهزار سال است که چنین
 می‌رود و نهایت آمال تجدید معبد سلیمانست که پی دیوار ویران او ناله
 و ندبه می‌نمایند و گریه و نوحه می‌کنند و مویه و زاری می‌نمایند که
 این دیوار کی پایدار گردد و حال آنکه این سنگ و گلست نه جان و
 دل* باید قدس الاقداس را در جهان جان و دل تأسیس نمود* آب و گل
 چه اهمیتی دارد اندکی دقت نمائید این کون نامتناهی هزاران هزار امثال
 این بنیان را دیده و جمیع بمرور دهور بی‌نام و نشان گشته‌اند
 قدس الاقداس دل و جان باقی و برقرار در فکر آن باید بود* بلی این
 مواقع محترمت و شایان و سزاوار زیارت و تبرک به آن زیرا این آب و
 گل آثار آن جان و دل و دلیل بر آن ولی جمیع از آن آیت‌های و
 موهبت کبری غافل و کل دل‌بسته به آب و گلند جسم را می‌پرستند و
 از روح بیخبرند معتکف بزجاجند و منحرف از سراج از مغز بی‌بهره‌اند
 پوست را می‌پرستند* اما من نیز آهنگ زیارت آن مواقع مقدسه دارم
 تا رائحة معطرة انبیای بنی‌اسرائیل را از آن آثار استشمام نمایم و
 ایامی را بیاد آن بزرگواران گذرانم ولی ملتفت و متوجه آن جانهای پاک
 نه جسمهای خاک زیرا آن جانهای پاک از حیز غیب نور می‌افشانند* و
 این جسمهای خاک دلالت بر آن جانهای پاک می‌کنند* جمیع احبای
 بهائیان را از قبل من فرداً فرداً تحیت ابدع ابهی ابلاغ دار* بجان همه
 را مشتاق و شکوه از فراق می‌نمایم* و علیکم البهاء الابهی . اربیع الال

(ع ۱۳۳۸)

بواسطه جناب حاجی واعظ عراق، جناب حکیم رحیم و حرم ایشان و تجل
 سعیدمیرزا داود، سلیل مجید حکیم افلاطون و برادر مهرپرور حکیم هارون

سرمدی و با عود و رود و نغمه داود به تسبیح و تقدیس حضرت رب
ودود پردازند و مناجات کنند که ای رب الجنود حزب یهود را برهان
مشهود بنما و به رکوع و سجود آر تا از مقام محمود اقتباس نور
شهود نمایند تویی مقتدر و توانا و تویی هدایت کننده هر نادان
گمراه ... ع ع

و چون یکی از انجمن های کلیمیان از حضور مبارک حضرت مولی الموری
در باره آینده اسرائیل و اجتماع آنان در بیت المقدس پرسش نمود این پاسخ
جهت آنان عزّ صدور یافت:

هوالبهی

در خصوص اجتماع سلاله اسرائیل در اورشلیم بموجب نصوص انبیا
سئوال نموده بودند اورشلیم و قدس الاقداس هیکل مکرم و اسم اعظم
است. زیرا آن مدینه الهیه و شهریند یزدان است چه که جامع جمیع آلاء
و نعم و حائز کل غنا و ثروت حقیقیه و تحف و زینت معنویه و
مشمول بر شتون و خصائص حیاتیه و محل ظهور آثار غریبه ربّانیه
است و اجتماع اسرائیل در آن عبارت از آن و بشارت بر آن است که
کل اسرائیل در ظل لواء الهی وارد و بر بحر قدم وارد می گردد چه که
این اورشلیم الهی که قدس الاقداس در قطبش واقع مدینه ملکوتی و
شهر آسمانی است شرق و غرب در زاویه از آن واقع ولی با وجود این
به حسب ظاهر نیز اسرائیل در ارض مقدّس جمع خواهند گشت و ذلک
وعدّه غیر مکذوب. مقصود اینست که ذلتی را که اسرائیل در دوهزار و
پانصد سال کشیدند حال بدل بعزّت سرمّدیه خواهد گشت و بظاهر ظاهر
نیز عزیز خواهند شد بقسمی که محسود اعدا گردند و مغبوط اودا
طوبی لهم ثم بشری والبهاء علیهم اجمعین. ع ع

علیهم بهاءالله الابهی،

هوالله

ای معتکفان درگه دوست در ایام سلیمان هر چند اسرائیل جلیل شد وصیت بزرگوارش منتشر و شهر گشت ولی چون از پی واقعه مولمه ملک بابل امیر کلدانی بود و همچنین ستمکاری و خونخواری سردار یونان تیطوس منحوس بود عزت زمان سلیمان موقت بود زیرا هزار ذلت از پی رسید ولی الیوم پرتو عنایت جمال ابهی بر فرق اسرائیل است و شمع عزت ابدیه شبستان آنان را روشن نمود. عنقریب واضح و مشهود گردد که اسرائیل مظهر الطاف رب جلیل گردیده و سلاله ابراهیم مشمول لحظات عین عنایت نباء عظیم شده و این عزت پایدار است و این نعمت بی انتها. این مکنت امتداد یابد و این فرح و سرور در اعصار و دهور باقی ماند. پس حمد کنید خدا را که در ظل شجره حیات سایه رب غفور درآمیدید. اسرائیل دوباره رو به ترقی و صعود است و مستمد از مقام محمود و علیکم البهءالابهی ع ع

و اینک دو لوح به افتخار جناب یوحنا داود عزّ نزول یافته:

هوالله ای بنده صادق حضرت بهاءالله ... اسرائیلیان در ایران در نهایت ذل و هوان بودند از روزی که شمس حقیقت اشراق بر آن اقالیم فرمود روز بروز اسرائیل ترقی نمود و عزت یافت و راحت جست بدرجهئی رسیده که محسود دیگران گشته ... ۲۵ جون ۱۹۲۰

... باری امروز روزی نیست که اسرائیلیان به شبهات ولتر پردازند و یا بشکوک و ریب داروین مشغول گردند بلکه در این عصر نورانی و قرن رحمانی باید به تحصیل حقایق و معانی پردازند و به اسرار الهی پی ببرند. آهنگ تقدیس و تسبیح یلند کنند و حضرت احدیت را پرستند و وحدت عالم انسانی اعلان نمایند و عمومیت بشریت ترویج کنند. شمعی روشن کنند که نورش ابدیست و شجرهئی غرس نمایند که ثمره اش

جنگ دوم جهانی و قتل عام بنی اسرائیل در اروپا و خصوصاً در آلمان راه مهاجرت بازماندگان آن قوم را به ارض مقدّس باز نمود. یکی از انجمن‌های رسمی انگلستان پذیرش فوری یکصدهزار کلیمی را به فلسطین فراهم ساخت. کلیه مشکلاتی که در بین بود بسادگی برطرف شد و تسهیلاتی برای ورود آنان بوجود آمد. صیهوتیست‌های امریکا هم در این فعالیتها مؤثر بودند و با اعمال فشارهای سیاسی، پیشرفت امور و اجرای تصمیمات را تسریع می‌کردند.

تعداد کلیمیان مقیم فلسطین در سال ۱۹۴۶ میلادی به ۶۷۵۰۰۰ و تعداد اعراب بالغ بر ۱۲۰۱۰۰۰ بود. در این زمان یکی از کمیسیونهای ایالات متحده آمریکا پیشنهادی به سازمان ملل متحد تسلیم کرد به این مضمون که دو ایالتی که اعراب و یهودیان در آنها ساکن بودند از یکدیگر تفکیک شوند و این پیشنهاد با وجود مخالفت ممالک عرب به استثنای حکومت مصر به تصویب سازمان ملل متحد رسید و ممالک عرب را سخت عصبانی نمود. آنها بر علیه ایالت یهود قیام کردند. جنگ داخلی بین دو ایالت یهودی و عرب نشین در فلسطین آغاز شد. چون اعراب مجهز به وسایل جنگی لازم نبودند نتوانستند در برابر قوای اسرائیل مقاومت نمایند در نتیجه شکستی ننگین خورده و ده‌ها هزار نفر از آنان به کشورهای همجوار فرار کرده و پناهنده شدند. سرانجام در تاریخ ۱۴ ماه می ۱۹۴۸ ایالت یهود مستقل شد و دولت جدیدالتأسیس رسمیت و استقلال خود را اعلام کرد و نبوات و بشارات انبیاء تحقق یافت.

اعراب فراری رفته رفته متشکل شده ویا همکاری ممالک عربی، سازمان آزادی‌بخش فلسطین را تشکیل دادند و سالها با دولت اسرائیل به مبارزه پرداختند که بحث دریاہ آن از حوصله این رساله خارج است. اهالی اسرائیل در سالهای اولیه به اجرای طرح‌های اصلاحی و عمران و

آبادی کشور جدیدالتاسیس خود سرگرم شدند و با بکار بردن وسایل فنی و راهنمایی دانشمندان به سبز کردن سرزمین خود پرداختند. آنها با همه محدودیت گوشتی که داشتند چون بز نهالهای جنگلی و درختان را از بین می برد دامداری بز را متوقف نمودند و به این ترتیب در مدت ده سال بالغ بر ۳۷ میلیون درخت کاشتند و بیابان لم یزرع خشک و بایر را در مدتی کوتاه سبز و خرم کردند. آنها به پرورش مرغ پرداختند و بزودی هم مصرف گوشت داخلی را تأمین کردند و هم به طریق غیرمستقیم میوه جات و جوجه به ممالک همجوار عرب صادر نمودند.

جناب حکیم هارون

در اواخر قرن هیجدهم میلادی طفلی در کاشان پا به عرصه وجود گذارد که سلاله وی و ابناء جلیل حضرت خلیل طی قرون و اعصار بوجودش افتخار می نمایند.

آقا مردخای صاحب کارخانه ریسندگی بود و احتیاجات بافت مخمل و قالی کاشان را تأمین می نمود. وی دارای دو پسر هارون و موشه و یک دختر بنام جهان بود. جهان خانم در جوانی مورد توجه و علاقه فتحعلیشاه قرار گرفت و به حرمسرای او راه یافت. در آنجا مطالعه یک جلد کتاب پزشکی نظر وی را به کتاب معطوف و آن را در اختیار برادرش هارون گذارد. هارون با عشق و علاقه وافر به مطالعه کتاب مزبور پرداخت و به مضامین آن علاقه مند شد و با فراست و ذكاء علوم پزشکی را از طریق آن کتاب کم و بیش فرا گرفت و با عنایت و تأئید الهی به معالجه و مداوای بیماران پرداخت. وی پزشکی حاذق شد و در بین اهالی کاشان بنام حکیم هارون حسن شهرت یافت. او شخصیتی لایق و طبیبی بارز و مورد احترام و تکریم همگان بود.

در آن زمان که مأموران دولتی حضرت رباعلی را از اصفهان به طهران

می بردند در بین راه حضرتش به مدت سه روز از تاریخ ۲۱ مارس ۱۸۴۷ (دوم ربیع الثانی ۱۲۶۳) روز نوروز در کاشان توقف فرمودند و میهمان جناب حاجی میرزا جانی بودند. در این مدت کوتاه برخی از اعظام و شخصیت های برجسته کاشان و از جمله حکیم هارون به فیض لقاء موفق و به محضر مبارکش حضور یافتند و از بیاناتش مستفیض شدند. هر چند به تعداد ساعاتی که حکیم هارون در حضور مبارک مشرف بوده و یا مذاکراتی که بین آن دو انجام شده احدی آگاه نیست ولی هنگامی که این طبیب عالیقدر از حضور حضرت اعلی مرخص شده اصفاء بشارت ظهور رب الجنود قلبش را به نور ایمان روشن و منور ساخته بود. او افتخار آن را یافت که در بین جامعه کلیمیان ایران اول من آمن شود.

حکیم هارون با داشتن ۱۲ فرزند عائله بزرگی تشکیل داد. او از همسر اول خود صاحب ۱۱ فرزند و از همسر دوم یک فرزند شد و بدین ترتیب خانواده های متعددی تشکیل شد. مشهورترین آنان خاندانهای حکیم نور محمود، برجیس، ارجمند، خاوری، میثاقیه، وحدت، توفیق اطاعت، اقراری، فریدیان، متحده و ممتازی می باشند.

اگر چه اطلاعات دقیقی از دودمان جناب حکیم هارون در دست نیست ولی آنچه مسلم است جز یک خاندان سایر افراد این سلاله به امر مبارک جمال اقدس ابهی اقبال نموده و به خدمات امری نایل شده اند.

ایشان چون در سن کهولت قدرت مسافرت و تشرف به حضور مبارک حضرت بهاءالله را نداشت لذا سه نفر از نواده های خود، فرزندان حکیم نور محمود را به نامهای افلاطون، آقاخان و ایوب که حجبات دنیوی آنان را از درک حقیقت و شناسایی مظهر کلی الهی محبوب ساخته بود اصالتاً و وکالتاً برای زیارت محبوب عالمیان به ارض اقدس اعزام داشت و مخارج سفرشان را پرداخت نمود. آنان پس از مراجعت اظهار داشتند "باچشمان خود شخصی را که مافوق حضرت موسی بود ملاقات نمودیم" و با اینحال از این فیض عظمی و ایمان به جمال اقدس ابهی بی نصیب ماندند.

حکیم ماشح

حکیم ماشح یکی از اطبای حاذق قصبه خوانسار بود که چون طبابتش شهرت یافت طبیب سلطنتی خاندان قاجار شد. وی را حکیم مسیح می‌نامیدند و هنگامی که برخی از افراد خاندان سلطنتی به زیارت کریلا می‌رفتند وی را با خود همراه می‌بردند. در کریلا حکیم ماشح سعادت آن را داشت که هنگام فراغت در جلسات مذهبی حضرت طاهره شریک کند و از نهضت جدیدی که در ایران شروع شده بود اطلاع یابد.

پس از مراجعت به ایران در سال ۱۸۶۱ میلادی زندانبان انباری که ملاصادق مقدّس که محبوب‌القلوب علما و فضلا در آن زندانی بود به حکیم ماشح مراجعه نمود و استدعا کرد تا فرزند بیمار ملاصادق را معالجه نماید. حکیم ماشح تقاضای زندانبان را اجابت کرد و فرزند ملاصادق را مداوا نمود.

ملاصادق مقدّس از مؤمنین سعادت‌مندی بود که به زیارت حضرت اعلی و جمال اقدس‌ابهی در بغداد موفق شده بود. او در سال ۱۸۶۱ به دستور حضرت بهاء‌الله به ایران مراجعت و به تبلیغ امرالله پرداخت. در خراسان با مخالفت شدید علما مواجه شد بطوری که فرماندار در زیر فشار علما، ملاصادق و فرزند خردسال و چهل نفر از ترکمانان را در زیر غل و زنجیر به طهران اعزام و زندانی نمود. چون ملاصادق پس از ۲۸ ماه از زندان آزاد شد به پاس تشکر و قدردانی از حکیم مسیح که فرزندش را معالجه نموده بود به ملاقات وی رفت و پس از ادای احترام و تعارفات لازم وی را از ظهور رب‌الجنود مطلع ساخت؛ حکیم مسیح که دارای قلبی پاک و بی‌آلایش بود و بیانات جناب طاهره در کریلا در خاطرش نقش بسته بود به مطالعه نبوات انبیا پرداخت و با ارشاد و تبلیغ جناب ملاصادق در سال ۱۸۶۴ بفوز ایمان نایل شد. جمال مبارک الواحی چند به اعزاز و افتخار وی نازل فرمودند. اولاد و احفاد این بزرگوار نیز به شرف ایمان نایل شدند و تصور

می رود دکتر لطف الله حکیم که هنگام تشکیل اولین اجلاس بیت العدل اعظم در سال ۱۹۶۳ افتخار عضویت آن را یافت فرزند دکتر مسیح و اولین نسل ایشان بوده باشد و پروفیسور منوچهر حکیم نیز که بوسیله اعطای جایزه لژیون دوٲٲور (Legion d'honneur) در کشور فرانسه تجلیل شده و سالها نیز افتخار ریاست محفل مقدس روحانی ایران را عهده دار بوده است و در انقلاب ایران به مقام شهادت نائل شده نسل دوٲٲ حکیم مسیح می باشد.

فصل دوم

انتشار امر مبارک در بین کلیمیان همدان

اظهار امر حضرت نقطه اولی و انتشار امر مبارک در بین مسلمین که همواره در انتظار ظهور قائم موعود بودند و یا شهادت هزاران نفر از طبقات مختلف که خاک مقدس ایران را با خون پاک خود رنگین نموده بودند چندان غیرمنتظره نبود آنچه عجیب و غیرمنتظره بود اقبال برخی از ابناء خلیل و بنی اسرائیل بود که پرده غفلتی را که عناوین "ملت نجیب و برگزیدگان الهی" آنان را گمراه نموده بود دریدند و در ابتدای ظهور مبارک ندای حق را لبیک گفتند و نام خود را زینت بخش تاریخ امر مبارک نمودند.

حکیم آقاخان

جوانی بابی بنام آقا محمدجواد از اهالی نراق از توابع کاشان آوازه مقام و منزلت حضرت بهاء الله را از بغداد شنیده از نراق عازم آن مدینه شد و چند سالی در آنجا اقامت نمود و از محضر مبارک کسب کمالات کرد. وی در سال ۱۸۶۳ پس از اظهار امر علنی جمال اقدس ابهی به ایران بازگشت و در نراق برادر خود آقا محمدباقر را نیز تبلیغ نمود و هر دو با ایمانی راسخ

قصد هجرت و اقامت در همدان نمودند تا بتوانند ضمن ادامه تجارت به خدمت و تبلیغ امرالله مشغول شوند.

در سال ۱۸۷۷ همسر حاجی محمدباقر بیمار شد و حکیم آقاجان که طبیب حاذقی بود را برای معالجه وی دعوت کرد. حکیم آقاجان طبق معمول کیفی همراه داشت که در آن داروهایی را که برای معالجه بیمار مؤثر بود همراه می برد و به بستگان بیمار می داد تا به او بدهند. هنگامی که حکیم آقاجان وارد منزل نراقی ها شد حاجی محمدباقر به او خوش آمد گفت و او را احترام نمود و به بستر بیمار هدایت کرد. برای پزشک معالج این نکته جالب بود که برخلاف سایر مسلمین در مسیر او کرباسی بر روی زمین پهن نکرده بودند و از وی پرهیز نمی کردند بلکه با خوشرویی و احترام رفتار می نمودند. حکیم آقاجان بیمار را معاینه نمود، مرض را تشخیص داد ولی در دادن دارو مرتکب اشتباهی شد و بجای دادن داروی اصلی حبه استریکنین به مریض داد. استریکنین اگر چه دارویی سمی است ولی گاهی مقدار جزئی آن بعضی از امراض را شفا می دهد. این دارو بیمار را متشنج و طبیب معالج را سخت نگران نمود. حاجی محمدباقر و برادرش متوجه اضطراب حکیم شدند، به دلداریش پرداختند و فنجانی چای به وی تعارف نمودند و با انقطاعی زایدالوصف تسلیم رضای الهی شدند. حکیم آقاجان که تحت تأثیر خلوص نیت و مهربانی دو برادر قرار گرفته بود هیجانش آرام و بی درنگ با مشورت همکار خود حافظ الصحه که طبیب حاذقی بود با پادزهر بیمار را از خطر مرگ نجات داد. با آنکه بیمار رو به بهبودی بود ولی حکیم آقاجان هر لحظه بیم آن داشت که برادرها او را مجازات و یا وی را در اختیار محاکم شرعی و دولتی گذارند. ولی بر خلاف تصور وی جز صحبت و اظهار امتنان و خوشرویی از آن دو برادر چیزی ندید. لذا مجذوب و شیفته رفتار آنان شد و علت این همه لطف و بزرگواری را از ایشان سؤال نمود. وی معتقد بود که اگر چنین اشتباهی را در مورد فرد مسلمانی مرتکب شده بود خانواده بیمار به شدت وی را مجازات می نمودند

در حالی که این خانواده خطایم را نادیده گرفتند و با مهربانی با من رفتار کردند لذا موضوع را با ایشان در میان گذاشت. حاجی محمدباقر چون مشاهده نمود که هیجان و اضطراب طیب فرو نشسته ابتداء شمه‌ای درباره امر مبارک و بیانات مختلفه روحانی و سپس درباره ظهور رب‌الجنود و امر جمال مبارک برای وی بیان داشت.

حکیم آقاجان علاوه بر علم طبابت حاخامی عالیقدر بود و به مضامین تورات و تلمود احاطه کامل داشت. هر روز شنبه در کنیسه برای کلیمیان وعظ می‌کرد و آنان را با اندرزه‌های سودمند اخلاقی بهره‌مند می‌نمود.

رفته رفته روابط طیب با نراقی‌ها بیشتر شد و با یکدیگر درباره بشارت و مواعید تورات بحث نمودند. وی هنگام فراغت به مطالعه نبوات تورات می‌پرداخت و مشکلات خود را با آنان در میان می‌گذاشت. حال بیمار هم بتدریج رو به بهبود گذاشت و از بستر با سلامتی کامل بلند شد و شخصاً از پزشک معالجش تشکر و سپاسگزاری نمود. میزبانان که علاقه مندی و اشتیاق حکیم آقاجان را درک نموده بودند برای حل بعضی از مسائل و رموز پیچیده تورات از جناب ابن‌اصدق مبلغ جوان و میرز امرالله دعوت نمودند که به همدان تشریف‌فرما گردند. ایشان نیز با شوق و ذوق بسیار دعوت آقایان را اجابت نموده به دولتسرای برادران نراقی وارد شد. ابن‌اصدق فرزند جناب ملاصادق مقدس بود که در حدود ۲۰ سال قبل به وسیله جناب حکیم ماشح در زندان انبار طهران مداوا شده بود و علاوه براینکه از فضل و دانش پدر بهره‌مند شده بود بر اثر مطالعه آثار مبارکه و کتب مقدسه و با استعداد فطری خود به نبوات انبیاء چه در قرآن و چه در تورات و انجیل مسلط بود. وی ساعتها بلکه روزها با حکیم آقاجان فاضل و عالیقدر به مطالعه مسائل دینی می‌پرداخت و رموز نبوات انبیای بنی‌اسرائیل در تورات را تفسیر و تشریح می‌کرد. سرانجام حکیم به مقام حضرت بهاء‌الله رب‌الجنود موعود اعتراف کرد و نخستین اول من‌آمن کلیمیان همدان و دومین آن در ایران گردید. وی ضمن عریضه‌ای مراتب عبودیت و رقیبت خود

را با روحانیت و اشتیاقی وصف ناپذیر بحضور مبارک معروض داشت و به الواح مهیمنی چند از یراعه مبارک حضرت بهاء‌الله مفتخر گردید و روز بروز انجذاب و اشتعالش افزون تر می‌گشت و مصمم شد که بستگان و همکیشان خویش را از این نوید مبارک و کنز گرانبها آگاه سازد.

حکیم آقا جان هنگام صعود به ملکوت ابهی از بستر خود نیم خیز برخاسته به بستگان خود که در اطرافش حلقه زده و گریه و زاری می‌کردند با کمال رأفت و وقار گفت آرام و ساکت باشید مگر متوجه نیستید که رب الجنود در اینجا حضور دارد سپس به بستر دراز کشید و چشم از عالم ناسوت بریست. چندی بعد لوح غرائی به افتخار دکتر مهدی خان مشکوة الاطباء عزّ نزول یافت که در آن لوح می‌فرمایند " اَنَا كُنَّا مَعَهُ حِينَ صَعِدَ " اینک لوحی که به افتخار ایشان نازل شده زینت بخش این اوراق می‌گردد.

جناب حکیم آقا جان

هوالاتس الابهی

قد حضر کتابک لدى المظلوم فی هذا السّجن الاعظم و قرّنه العبد الحاضر و اجیناک بهذا لکتاب المبین انشاء الله بعنایت الهی از کوثر اطمینان بیاشامی و بافق اعلی ناظر باشی ندای سِدْره سینا بلند شد و مجلی طور هویدا گشت بصری که از کحل معرفت الهی روشن شده تجلیات او را مشاهده می‌نماید و پرتو انوار وجه را در اشیاء ملاحظه می‌کند امروز روزی است که ابصار بمشاهده جمال ذی الجلال فائز و مشرف شده و از برای او شبهی از قبل نبوده و نظیری از بعد نخواهد بود باید در کَلِّ احيان بثنای مقصود عالمیان مشغول باشی چه که ترا باصغآء کلمه اش مؤید نمود و به عرفان نفسش موقّق فرمود در ایامی که اکثر آدان از حلاوت ندای رحمن محروم است و اکثر ابصار از مشاهده انوار جمال ممنوع این فضل را غنیمت دان و بزرگی شمر الحمد لله کتابت فائز شد و جواب آن از آسمان بخشش یزدانی نازل و فرستاده شد

اسامی مذکورہ بطراز ذکر مزیّن گشتند و هر یک تلقّاء وجه مذکور
آمدند البهاعلیک و علی اخیک الّذی سمّی بایلیا و علی اهلک و
اینک الّذی اهتدی بنور ربّه و علی الذین آمنوا باللّٰه الفرد و الخبیر۔

جناب حکیم آقا جان یک فرزند ذکور بنام مهدی و دو دختر بنام طاووس و
هاجر داشت .

مهدی خان مشکوة الاطباء :

مهدی خان بر اثر تبلیغ پدر بزرگوارش به امر مبارک اقبال کرد و نام
عبرانی خود منیر را به مهدی تبدیل کرد و پس از اخذ درجه دکترا در
داروسازی عنوان مشکوة الاطباء بوی اعطاء گردید۔ وی با مطالعه دقیق
الواح دربارہ تولید اکسیر اعظم و با اطلاعات دارویی خود سالها رتج برد
ولی پس از تحمل خسارات فراوان به نتیجه ای نرسید و ترک وطن نمود و
در تبریز اقامت کرد۔ صبیہ ایشان مریم خانم همسر جناب ایوب رفعت
می باشند۔

این لوح مبارک به افتخار مهدی خان مشکوة الاطباء عزّ نزول یافت۔

یا قلم اذکر من سمی بمهدی لیفرح و یکون من الشاکرین یا مهدی
اسمع النداء الّذی ارتفع من هذاالمقام الامنع من سدرۃ الحمراء آتہ لاله
الّٰ هوالفرد الواحد العلیم الخبیر۔ انّ الذین تقضوا میثاق اللّٰه و عہدہ
اولئک من الاخسرین فی کتاب اللّٰه ربّ العالمین

قل یا قوم قدجاء الیوم و القیوم ینادی باسمه المقتدر العظیم ایتاکم ان
تمنعکم ما عند الجهلاء عن الافق الاعلی ضِعوا ما عندهم و خذوا ما
اوتیتم من لدن علیم خبیر طوبی لک و لمن صعداالی اللّٰه تشهد انه
شرب کوثر البقاء من ید عطا ربہ الکریم آتہ فاز بما لافاز به اکثر الخلق
یشهد بذلک لسان اللّٰه فی هذا المقام الرفیع اقبل الی الافق الاعلی

اذاعرض عنه الوری الآ من شاء الله مالک ملکوت الاسماء و اعترف بما
 نطق به القلم الاعلی و اقر بما نزل من سماء الفضل من لدن مقتدر
 قدير اناکتامعه حين صعوده و ذکرناه باماج به بحر الغفران و هاج به
 عرف عنایت الله الغفور الرحیم طوبی له و لمن ذکره بعد صعوده بما نزل
 من لدن منزل قديم البهاء علیه و علی الذین مانقضوا عهد الله
 رب العرش العظیم.

طاووس خانم :

طاووس خانم دختر جناب حکیم آقا جان، قابله بود. مهارت وی توام با
 خلوص نیت و سخاوت همه بیماران را مفتون و شیفته خود ساخته بود. وی
 بقدری سخی و دست و دل باز بود که نه تنها از زاتوهای فقیر پول
 نمی گرفت بلکه به آنها داروهای لازم را می داد و کمک مالی می کرد.
 یکی از دخترهایش حکایت می کرد که یک دفعه مادرم تمام شب را در
 خانه زن زائویی به صبح رساند و نزدیک سحر با بدنی عریان که فقط با
 چادر سیاه خود ستر عورت نموده بود بخانه برگشت. چون از او پرسیدم چه
 شده به این هیئت بخانه برگشتی گفت زائویم بقدری فقیر بود که لباس کافی
 برای خود و فرزند نوزادش نداشت ناچار هر چه دارو، لباس و پول همراه
 داشتم در اختیارش گذاشتم و خوشحالش نمودم.

طاووس خانم به همسری شیخ موسی جدیدالاسلام که او نیز در ظل امرالله
 بود درآمد و از وی یک فرزند ذکور بنام ناصر داشت. ناصر بقائی با منیره
 خانم دختر آقاسلیمان زرگر خاله نگارنده ازدواج نمود. فرزند ذکورش
 عبدالمشاق بود که اطلاعی از وی در دست نیست. سه دختر وی شمس
 خانم همسر آقای بهادر، امت خانم همسر جناب نصرالله کتیرایی، منورخانم
 همسر جناب اخوان و همه در ظل امرالله و با اولاد و احقاد خود به خدمت
 امرالله مشغول می باشند.

یکی از افتخارات طاووس خانم اقامت چهار ماهه وی در ارض اقدس و

زیارت اعتاب مقدّسه بود. حضرت ولی امرالله در اوایل عصر تکوین به ایشان دستور فرموده بودند که از حضرت ورقه علیا پرستاری کند و وی با کمال شغف و اشتیاق به انجام مأموریت مزبور پرداخت.

ایشان هر روز با کمال خضوع به حضرت ولی امرالله عرض می کرد که شما در تمام مدت روز بدون آنکه چیزی میل نمائید مشغول به کار هستید لذا خود مقداری پسته و بادام در جیب مبارک می ریخت که تناول فرمایند.

حضرت ورقه علیا به پاس قدردانی از خدماتش روزی که وی از ارض اقدس مرخص می شد سه قطعه شمایل حضرت عبدالیهاء و خود و سرکار منیره خانم و برخی از اشیاء حضرت مولی الوری را از قبیل پتو، پشه بند، دستکش و شانه به یادگار به وی عنایت فرمودند تا هنگام صعود به ملکوت ابهی دستکش را بدست کرده و پشه بند را به عنوان کفن بکار برد.

پس از صعود طاووس خانم، افرادی که مأمور کفن و دفن ایشان بودند سفارش حضرت ورقه علیا را انجام داده پشه بند را کفن مشارالیها نمودند ولی از پوشانیدن دستکش مبارک به وی امتناع کردند. چون موضوع را با دو صبیهاش در میان گذاردند آنها نیز با انجام این کار موافق نبودند. روز بعد زن کلیمی همسایه یکی از دخترها بدیدن آن مخدره رفت و اظهار داشت که دیشب طاووس خانم را بخواب دیدم ولی مقصودش را از دستکش نفهمیدم. او گلایه می کرد و می گفت آخر چرا دخترهایم دستکشم را بدستم نکردند.

هاجر خانم :

هاجرخانم دختر دوم جناب حکیم آقاچان و همسر جناب اظهاری می باشد. او دارای دو پسر بنامهای عبدالله و ناصر و دو دختر بنامهای توش آفرین و قمر می باشد. دو دختر عبدالله، ضیائیه و گیتی می باشند که ضیائیه با خانواده کیمیایی و گیتی با خانواده مدیر مسیحایی وصلت نمودند. دختران توش آفرین، منیره، ایران و فرح انگیز می باشند که به ترتیب با آقایان ناصر

رضوانی، خلیل انصافی و حبیب‌الله متحدین ازدواج کرده و پسران نوش آفرین، آقایان خلیل و یدالله وجدی می‌باشند و همه آنان با اولاد و احفاد خود در ظل مرالله می‌باشند. (جدول ۵)

اعلام امرالله به کلیمیان

معمولاً جناب حکیم آقا جان روزهای شنبه در کنیسه برای یهودیان موعظه می‌نمود و همواره آنان را براه راست و حسن رفتار دلالت می‌کرد و با اندرز و مهربانی آنان را خشنود و مسرور می‌نمود. پس از آنکه خود از این فیض عظمی بهره‌مند شد و بستگان خود را نیز به زیور ایمان و آئین تازنین جمال مبارک مقتخر نمود با حرارت و اشتیاق زایدالوصف و اطمینانی راسخ به هدایت همکیشان خود اقدام نمود.

یکی از روزهای شنبه که به این نیت به کنیسه رفت روز شورانگیزی بود. وی ظاهراً برای اجرای مراسم مذهبی ولی در باطن برای اعلام امر مبارک و ظهور رب‌الجنود، با شور و شوقی وصف‌ناپذیر پشت میز خطابه رفت و آنان را مخاطب ساخته گفت دوستان عزیز و برادران گرامی، من امروز آمده‌ام تا بجای وعظ و اندرز با شما در مورد مطالب مهمی صحبت کنم و بپرسم آیا در تمام مدتی که در حضور شما بموعظه و اندرز می‌پرداختم نکته خلافی ذکر نموده‌ام؟ همه حضار گفتند خیر. آیا در مراجعه به بیماران و مداوای آنان قصوری از من مشاهده نموده‌اید؟ گفتند خیر. آیا در معاملات تجارت و داد و ستد یا روابط اجتماعی خود پای از طریق امانت و راستی و درستی و عفت فراتر گذارده‌ام و بالاخره آیا از شما کسی هست که از من کدورتی در دل داشته باشد و به علتی از من رنجیده خاطر باشد؟ همه یهودیان حاضر در کنیسه یکصدا گفتند خیر و همگی از جای خود برخاستند و با صدای بلند از وی تجلیل کردند و با دست زدن ممتد احساسات خود را در طبق اخلاص گذاردند.

حکیم آقاجان که از این همه محبوبیت برخوردار شده بود با عزمی راسخ به بیانات خود ادامه داد و گفت حالا می‌خواهم مزده خوبی به شما بدهم ما ملت اسرائیل قرونی متمادی دچار مصایب و بلایا بودیم و هر روز از درگاه خداوند التماس و استغاثه می‌نمودیم که ماشح نجات دهنده بر ما ظاهر شود و ما را از فلاکت و ذلت نجات بخشد. امروز می‌خواهم به شما عرض کنم که انتظار ما پایان یافته و شما را بشارت می‌دهم به اینکه ماشح و رب الجنود ظاهر شده و این ذلت به انتها رسیده است. با ادای این جملات یکباره آرامش کنیسه بهم ریخت وی با عکس‌العمل شدید حضار روبرو شد بسیاری از قشریون که غرق در خرافات و انتظارات واهی بودند با اعتراضی شدید کنیسه را ترک گفتند. فقط معدودی که از ۱۵ نفر تجاوز نمی‌کردند به امر مبارک ایمان آوردند. این افراد عبارت بودند از حکیم ایلیا (الی) برادر جناب حکیم آقاجان، آقا سلیمان زرگر (داماد معظم له) و برادرش آقا مراد زرگر (خانواده نکونام)، حکیم رحیم (حافظ‌الصحه) و حکیم اسحق (خانواده های پزشک، پزشک نیا و یادگاری) و چند خانواده دیگر. سپس حکیم آقاجان جریان تصدیق خود را برای آنها نقل کرد.

جناب حکیم آقاجان نیز روش جناب ابن‌اصدق را پیش گرفته و کلیه بشارات و نبوات مندرجه در تورات را در مدت کوتاهی برای آنان تشریح و آنان با شوق و اشتیاق فراوان به تبلیغ امر الهی قیام نمودند. نار اشتعال آنان بقدری شدید بود که پرده اوهام و خرافات برخی از روشنفکران را بسوخت و آنان را به صراط مستقیم رهنمون کرد. آنها نیز با اشتیاقی تمام و با استقامتی کامل همکیشان صمیمی خود را به تصدیق امر مبارک مفتخر نمودند. این گروه از مؤمنین اولیه ضمن عریضه‌ای مراتب ایمان و عرفان خود را به حضور حضرت بهاء‌الله معروض داشته و حاشیه آن را مهر و امضاء نمودند و جمال اقدس ابهی نیز در صدر همین عریضه لوحی به افتخارشان نازل فرمودند.

ملا العازار (حکیم لاله زار)

ملا العازار پدر بزرگوار جناب حکیم آقاجان بود که بنام حکیم العازار شهرت داشت. او یکی از خانواده‌های بانفوذ و کرامت و از خاندان کهن بود و نسبتش به هارون برادر حضرت موسی منتهی می‌شد. وی به مسائل مذهبی و اجتماعی احاطه کامل داشت و به این سبب مورد احترام جامعه بنی اسرائیل بود. ملا العازار از دواچه‌های خیلی نزدیک فامیلی را که در بین کلیمیان رواج داشت تحریم کرد و آنان را از خوردن نخود و لوبیا و نان در عید نیسان بر حذر می‌داشت و بخوردن نان فطیر تشویق می‌نمود. وی پس از ایمان حکیم آقاجان به مقام عرفان و ایقان نایل گردید و به زیارت لوحی مهیمن به قلم مبارک جمال اقدس ابهی مفتح‌الگردید. متن لوح مبارک چنین است:

جناب لاله زار

بسمی الناطق بین السموات و الارضین

انشاءالله بعنایت الهی به آنچه الیوم نزد رب ابراهیم و اسحق و یعقوب محبوب است فائز باشی قسم به آفتاب بیان رحمن که چشم از برای این یوم عزیز خلق شده آذان از برای این ایام بوجود آمده هیکل از برای این روز بدیع است و جان از برای ادراک این امر منیع. جهد نمائید شاید از اردن الهی بیاشامید و مسجد اقصای حقیقی را طواف نمائید هر که الیوم به استقامت تمام بر امر مالک انام قیام نمود او ساجد و خاضع و طائف و راکع بوده و هست کذلک اشهد المظلوم فی هذه السجین المبین یا لاله زار ان افرح بذکری اتاک نصرالله احب من کلشیئ فی کتاب عظیم و الحمد لنفسی العزیز العظیم.

ملا العازار دارای دو فرزند پسر بنام حکیم آقاجان و حکیم الی و هفت

دختر بود. دختران ایشان عبارت بودند از مرواریدخانم، شاخ نبات خانم، حنا خانم، گوهر خانم، استرخانم، خاتون خانم و طاووس خانم. (رجوع به جدول شماره ۱)

حکیم الی :

حکیم الی فرزند دوم ملا العازار بود و روزی که برادرش حکیم آقا جان در کنیسه، ظهور حضرت بهاء الله را اعلام کرد بی درنگ دعوت حق را لبیک گفت و به افتخار دخول در ظل امرالله نایل گشت. وی دارای چهار فرزند پسر بنامهای ضیاءالدین، بهاءالدین، جلال و عباس بود که خاندان علیزاده را تشکیل می دهند.

شش نفر از دختران ملا العازار سعادت آن داشتند که با فرزندان خود به امر مبارک اقبال نمایند و فقط یکی از آنان از این فیض عظمی بی نصیب گشت. همه دختران هر یک فرزندی بنام منیر داشتند که پس از تصدیق امر مبارک آن را به مهدی تبدیل نمودند.

۱- مروارید خانم: همسر مروارید خانم ملا موشه یا ملا موسی بود و آنها دارای یک پسر و دو دختر بودند (جدول شماره ۳). منیر یا آقا مهدی خادم پسر مرواریدخانم مردی بسیار مؤمن و مخلص بود که زندگی خود را وقف مبارکه تأئید را به عهده داشت، یوسف صدیق عمائی به زبانهای انگلیسی و فرانسه و ادبیات فارسی احاطه کامل داشت و تا زمانی که مدرسه تأئید دایر بود به تدریس شاگردان اشتیاق داشت. رضا و خلیل نیز به مشاغل آزاد و خدمات امری مشغول بودند. آقا مهدی خادم (عمائی) دارای سه دختر بود. یکی از دختران همسر آقای نافع و جواهر دختر دیگر همسر آقا موسی سینا که با فرزندانشان در ظل امرالله خدمت می نمودند و دختر دیگرش بنام قدسیه به عقد یک نفر کلیمی درآمده در فلسطین اقامت گزید.

یکی از دختران مرواریدخانم نامش ربقا بود وی ابتداء به عقد یکی از افراد

خاندان ارجمند طهران درآمد و پس از صعود شوهر، همسر آقا سلیمان زرگر شد. یکی از پسران ربقا خانم ابراهیم فریدیان که همسرش صغری خانم باهر می باشد پسر ایشان ضیاء فریدیان و دخترانش فردوس ثابتی، اقدس جاوید و نورا اشتاینر می باشند. پسر دیگر ربقا خانم یعقوب صمیمی می باشد که فرزندان ذکورش احسان، هوشنگ و ایرج صمیمی می باشند و دخترانش یکی پروانه برجیس و دیگری باهره فرهمند همسر مهدی ارفع است. سومین فرزند ذکور ربقا عبداللّه (مسیو آندره) می باشد که شرح حالش در فصلی جداگانه ذکر می گردد.

دختران ربقا خانم عبارتند از نوش آفرین که همسر حکیم نصیر شد و فرزندانش عبارتند از منوچهر، حشمت، روح اللّه، پرویز و عنایت اللّه فرهمند و دخترانش منیر عهدیه و ملوک میرامیدی می باشند. دختر دوم ربقا، طاووس خانم همسر آقا ایلیا (علی) ثابتی و فرزندانش، حبیب اللّه و عزیزاللّه ثابتی می باشند.

دختر دوم مرواریدخانم استر خانم همسر حکیم اسحق است و پسرانش پزشک و پزشک زاد، سلمان پزشک نیا، دانیال، ایوب و عنایت بوده و دخترانش مروارید و بلقیس و طاووس می باشند که همه آنان به تصدیق امر مبارک مفتخر شده اند.

۲- شاخ نبات خانم: همسر شاخ نبات خانم آقا یاری و فرزند آنها حاجی مهدی نامی بود و پسر حاجی مهدی، خلیل و دخترانش منور، طویی، صغری، فرخ و فردوس می باشند که همه آنان به استثنای فرزندان منور، به خدمت امراللّه مشغولند.

۳- گوهر خانم: گوهر خانم همسر رفائیل و تنها فرزند ایشان حاج مهدی اختر خاوری است.

۴- حنا خانم: همسر حنا خانم روبن یا دائی روبن می باشد و فرزندانشان مهدی و طاووس و مریم و عزیزاللّه و عبداللّه شکیب می باشد.

۵- خاتون خانم: همسر خاتون خانم آقا رفیعا و دو فرزند ایشان حاج مهدی

ارجمند و آقای اسحق اظهاری هستند (جدول شماره ۴).
۶- استر خاتم: استر خانم همسر آقا خداداد و دارای دو پسر بنام مهدی و
ابراهیم و یک دختر بنام شمس می باشند.

جناب ابوالفضایل

جناب ابوالفضایل از علما و فضایی امر مبارک است که ضمن اسفار تبلیغی
خود در سال ۱۸۸۷ وارد همدان شد و در مدرسه بزرگ اسلامی روبروی
مقبره استر مردخای منزل کرد و در یکی از حجره های آن سکونت یافت تا
به این وسیله با طلاب آن مدرسه مذاکرات امری کند و آنان را تبلیغ نماید
ولی تقدیر بر تدبیر غالب شد و برنامه وی را تغییر داد.

یکی از احیای کلیمی به اسم آقاسلیمان ترمه فروش جناب ابوالفضایل را روز
بعد از ورودشان به همدان در دکان نانوايي دیده و پس از ادای احترام از
ایشان سؤال می نماید که چرا بی اطلاع احباء وارد شدید و ایشان در جواب
فرمودند که من برای این منظور به همدان آمده ام که در مدرسه و در بین
طلاب، قلب پاک و بی آرایش و گوش شنوایی بیابم و به تبلیغ آن پردازم و
به همین دلیل نخواستم خود را به احباء بشناسانم.

میرزا سلیمان ترمه فروش یکی از احیای تازه تصدیقی بود که غالباً برای
انجام امور تجارتي به طهران رفت و آمد می نمود. او در یکی از
سخنرانیهای جناب ابوالفضایل شرکت نموده و مسحور بیانات غرای ایشان
شده بود. به همین دلیل از ایشان استدعا نمود تا برای احباء سخنرانی
نموده احباء را با بیانات خود مستفیض و خرسند نمایند. جناب ابوالفضایل
این دعوت را پس از اصرار ایشان پذیرفتند و میرزا سلیمان با کمال مسرت
احباء را از ورود ایشان مطلع ساخت و آنان را به منزل آقامراد سقط
فروش دعوت کرد و خود در ساعت مقرر جناب ابوالفضایل را به آنجا برد
و قلب مشتاقان را با حضور ایشان منور نمود.



جناب ابوالفضائل

ورود ایشان به همدان تقریباً مقارن با فتوایه آخوند ملاعبداللّه شیرین بود و چون کلیمیان و احبای تازه تصدیق مشمول تزییقات آن مرجع تقلید بودند و اراذل و اوباش همواره حرکات احباء را زیر نظر داشتند لذا احباء مراقب بودند تا اتفاق ناهنجاری رخ ندهد و خصوصاً با ورود جناب ابوالفضایل ناچار بودند بیشتر رعایت حکمت را بنمایند از این رو منزل جناب حافظ الصّحه که مکان امن تری بود را برای سکونت ایشان در نظر گرفتند و از ایشان دعوت نمودند در آنجا سکونت فرمایند و احبای متقدم را با بیانات خویش مسرور و مشعوف سازند. ایشان این دعوت را پذیرفته به منزل حافظ الصّحه رفتند. شبها برخی از احباء به ملاقات ایشان رفته و کسب فیض می نمودند. تمار خاتم والده مکرّمه حافظ الصّحه نیز در پس پرده به سخنان فصیح و شیوای ابوالفضایل گوش می داد و هنگام روز آن بشارات را با مندرجات تورات تطبیق می کرد و سرانجام به حقانیت جمال اقدس ابهی اذعان نمود و بقوز ایمان نایل گشت.

احبای عزیز امراللّه باب مذاکرات را با شمعون کشیش پروتستان و دامادش سعید کردی که بواسطه ازدواج با دختر کشیش مسیحی شده بود را با جناب ابوالفضایل باز کردند و هر دو آنها به حضور جناب ابوالفضایل رسیدند و ایشان با دلایل متین و متقن حقانیت حضرت مسیح و حضرت محمد را مدلل نمود و سپس ظهور کلی الهی را برای آن دو تشریح و اشتباهات آنان را رفع کرد.

ملاقات دیگر جناب ابوالفضایل در همدان با برادر و برادرزاده بهمن میرزا حاکم همدان صورت گرفت. شاهزاده محمد میرزا مؤیدالسلطنه و فرزند ارشدش محمدحسین میرزا هر دو فاضل و در مسلک شیخیه سالک بودند. آنها میرزا سلیمان که بسیار شوخ طبع و با مزاح بود را می شناختند. وی نیز هر وقت به طهران می رفت تا به حجره خود سرکشی کند غالباً درباریان او را دعوت می کردند و از صحبت مزاح آمیز و شیرینش لذت می بردند. وی در همدان در سرای دالان دراز که متعلق به شاهزاده مذکور بود حجره

داشت و مستأجر ایشان بود و بجای مال الاجاره برای موجر خود یعنی شاهزاده قند و چای و دارو می برد و چون بسیار شوخ و خوش صحبت بود شاهزاده او را به حرف می گرفت. یکروز شاهزاده به او گفت که آقا میرزا سلیمان شما با این اخلاق خوب و احوال خوش چرا در حجاب مانده اید، بیائید مسلمان شوید. میرزا سلیمان عرض کرد حضرت والا شما خودتان مدعی دارید، خویست اول جواب آنها را بدهید بعد مرا به اسلام دعوت کنید. شاهزاده پرسید مدعی ما کیست و میرزا سلیمان گفت این حزب جدید معروف به بهائی. شاهزاده گفت اینها مشتی عوام اند که از نافهمی و بی دانشی سیدی را امام خود قرار داده اند. شما هر که را از این طایفه می شناسید نزد من حاضر کنید تا با مذاکره بطلان آنها را برای شما ثابت کنم. میرزا سلیمان گفت حضرت والا بهائی ها می ترسند که شما شاید حکم کفرشان را بدهید و اسباب زحمتشان شوید. شاهزاده گفت من ابدأ از ملاقات و مذاکره با آنها تحاشی ندارم و حاضریم با نهایت رغبت پذیرایی کنم و به کمال انصاف و ملایمت مکالمه نمایم و قسم یاد می کنم که در مقابل بهائی ها از حد ادب و انسانیت خارج نشوم. میرزا سلیمان گفت من مطلب را با مبلغ بهائیان عنوان می کنم و هر گاه حاضر شدند به اتفاق خدمت می رسیم. باری میرزا سلیمان جریان مذاکره را به عرض بعضی از احبای همدان رسانید و آنان پس از شور و مصلحت اختیار رد و یا قبول آن را بخود ابوالفضایل که در آن محضر حاضر بود واگذار کردند. ایشان نیز فرمودند البته می رویم و ترسی از کسی نداریم. از انبار شاهی نترسیدیم از ایشان هم نمی ترسیم ولو به شهادت برسیم. سپس میرزا سلیمان با شاهزاده ملاقات کرده و با هم قرار گذاشتند در محلی موسوم به قلعه کهنه که دارای عمارات عالیه و باغ مصفا و استخر بزرگی بود با هم ملاقات کنند. در روز مقرر جناب ابوالفضایل و میرزا سلیمان به آن نقطه وارد شدند. شاهزاده و پسرش نیز از قبل در آنجا حضور داشتند. آنها با دیدن ابوالفضایل با البسه معمولی ساده و عیبای مستعمل با نظر حقارت آمیزی

پاهای خود را دراز کرده بودند باب مذاکره را آغاز نمودند. چون بتدریج بیانات ابوالفضایل اوج گرفت، شاهزاده و فرزندش ملتفت شدند که گول لباس ساده ایشان را خورده اند لذا پاها را جمع کردند و با رعایت ادب به بیانات ایشان گوش فرا دادند. هر سئوالی می کردند جوابی کافی و شافی می شنیدند. بعد از سه ساعت پدر و پسر هر دو حیرت زده بیکدیگر نگریستند و شاهزاده محمد میرزا مؤیدالسلطنه به میرزا سلیمان رو کرده گفت من از آن حرفی که آن روز به شما زدم معذرت می خواهم زیرا تصور نمی کردم دز میان این طایفه افرادی به این حد فاضل و مطلع پیدا شوند. باری اولین جلسه ملاقات خاتمه یافت و دو شاهزاده با کمال خضوع از ابوالفضایل استدعا کردند و قول گرفتند دو روز دیگر باز به همان مکان تشریف بیاورند و اطلاعاتشان را تکمیل فرمایند. از طرف دیگر احباء با کمال بی صبری منتظر مراجعت جناب ابوالفضایل بودند زیرا از عاقبت این ملاقات خائف بودند. چون مشاهده نمودند که هر دو به سلامت مراجعت کردند و سپس به کیفیت ملاقات و مذاکرات اطلاع یافتند با مسرت تمام به تلاوت آیات مبارکه پرداختند. دو روز بعد مجدداً جناب ابوالفضایل به اتفاق میرزا سلیمان به قلعه کهنه تشریف فرما شده و بر خلاف ملاقات روز اول با احترام و عزت پذیرفته شدند و این جلسه به اذعان و ایمان پدر و فرزند پایان یافت. آنها از جناب ابوالفضایل تقاضا نمودند که جریان تصدیقشان را از احباء مخفی نگهدارند. احبائی که در جریان کار بودند نیز این موضوع را فاش ننمودند ولی راتحه ایمان آن دو شاهزاده به مرور متضوع شد. رفتارشان بطور کلی نسبت به گذشته تغییر نموده ملایم تر شد و با احباء نیز مهربانتر شده بودند. دو سال بعد نیز شوق زیارت محبوب عالمیان مؤیدالسلطنه را بی تاب ساخت. لذا به عزم مسافرت به عکا از همدان خارج و به ارض اقدس وارد گردید و در محضر جمال اقدس ابهی به شرف مشول فائز گشت. وی پس از مراجعت در بین راه صعود نمود و در کریلا مدفون شد.

بیوت تبلیغی و تزئید معلومات

احبای الهی همدان در مدتی کوتاه چنان مجذوب و مشتعل شده بودند که با نداشتن اطلاعات امری کافی ولی به واسطه قدرت ربانی و فیض روح القدس توانستند جمعی را در ظل امرالله داخل کنند. این گروه برای اینکه بتوانند به تبلیغ سایرین پردازند ملزم شدند معلومات امری بیشتری کسب کنند و به تحکیم مبادی امری و روحانی خویش پردازند و هر چند به زبان فارسی تکلم می نمودند ولی سواد خواندن و نوشتن نداشتند لذا تحصیل و تکمیل زبان فارسی را مقدم دانستند و حتی برخی از آنان با زبان عربی نیز آشنایی یافتند و بدین وسیله از آثار مبارکه امری بخوبی استفاده می نمودند و جوابگوی سئوالات مبتدیان و اغیار می شدند. یکی از احبایی که در این نهضت ادبی پیشقدم شده بود بنام میرزا آقاخان فارسی گو شهرت یافت.

زبان کلیمیان همدان لهجه خاصی داشت. کمی آمیخته به فرس قدیم بود و بعضی اصطلاحات عبرانی (لوتلای) در آن داخل شده بود لذا احبای کلیمی مصمم شدند تا زبان مادری خود را ترک کنند و این کار بتدریج و با گذشت دو سه نسل به اجرا درآمد.

جناب ابوالفضایل در طی اقامت خود در همدان انقلابی ادبی و روحانی بوجود آورد. احبای همدان برای ایشان هفته ای دو شب برنامه ترتیب دادند و با رعایت حکمت و امنیت جلسات در منزل دائمی روین که سالن بزرگی داشت تشکیل می شد و ایشان پس از خاتمه سخنرانی خود به سرای جناب حافظ الصبحه مراجعت نموده استراحت می کردند.

یک شب، جلسه منحصرأ برای ازدیاد معلومات امری احباء اختصاص داده شده بود و با تلاوت مناجات و مطالعه آثار مبارکه برگزار می شد و شب دیگر جلسه تبلیغی بود و احباء مبتدیان خود را در آن جلسه دعوت می نمودند.

احتفالات تبلیغی برای هدایت و تبلیغ اغیار تشکیل می‌شد و اجبای تازه تصدیق با اشتیاقی توصف ناپذیر دوستان کلیمی صمیمی خود را که علاقمند تحری حقیقت بودند و یا آنهایی که صیت شهرت ابوالفضایل آنان را کنجکاو نموده بود دعوت می‌نمودند و با خود به منزل دانی روبن می‌بردند. بیانات جناب ابوالفضایل معمولاً در زمینه بشارت انبیای بنی اسرائیل دور می‌زد و برای اثبات بیانات خود از کتب مختلف تورات، انجیل و قرآن دلایل گوناگون ذکر می‌نمود و مبتدیان نیز با توراتی که با خود همراه داشتند بیانات ایشان را تطبیق می‌نمودند سپس به تشریح و تبیین آن نبوات می‌پرداختند و ایشان با استدلالی متین و دلچسب قلوب مبتدیان را مجذوب می‌کردند و به این طریق هر هفته بر تعداد علاقمندان و متحریان حقیقت افزوده می‌شد بطوری که سالن بزرگ دانی روبن گنجایش آنان را نداشت بناچار افراد در گوشه و کنار سالن می‌ایستادند و گوش بفرمایشات ایشان می‌دادند. پس از خاتمه سخنرانی اوقاتی مصروف پاسخ دادن به سئوالات شنوندگان می‌شد و چون ابهامات و مشکلات هر یک برطرف می‌شد خشنود و مسرور ندای رب الجنود را لبیک گفته به شرف ایمان نایل می‌شدند.

در این زمان بسیاری از شخصیت‌های کلیمی از قبیل حکیم موشه حثیم (خاندان اتحادیه و طیب‌زاده)، حکیم عزیز، حکیم یوسف، حکیم هارون (خاندان ارفع) و تعداد زیاد دیگری به امر مبارک اقبال نمودند و این مصدقین جدید نیز برای خود جلسات تبلیغی تشکیل می‌دادند و با قیامی عاشقانه به تبلیغ همسران، بستگان و دوستان خود می‌پرداختند و با اجرای این وظیفه مهم روحانی خویش مشعوف و شادمان می‌شدند. پدر نگارنده که مردی کاسب و بزاز بود و با مشتریان بسیاری سروکار داشت با حکمت و مدارا و محبت با آنان ابلاغ امر می‌نمود و خصوصاً با مسلمین به

بحث های دینی می پرداخت.

روزی جمعی از احبای تازه تصدیق به عزم زیارت مولای عزیز خود. حضرت عبدالبهاء که تازه از سفر امریکا مراجعت فرموده بودند عازم ارض اقدس شدند و معظم له برای ملاقات آنان ساعتی به ساحل دریا تشریف برده مشی می فرمودند و با بیاناتی شیرین و شورانگیز در زمینه های مختلف زائرین را مستفیض می فرمودند بقسمی که زائرین از شدت اشتیاق در قالب خود نمی گنجیدند. گاهی درباره عزت اسرائیل و پایان ذلت آنان و بشاراتی که در کتب مقدسه به آنها تصریح شده بیان می فرمودند و گروه احبای کلیمی را که به آئین اجدادی خود هنوز علاقمند بودند و با دوستان و آشنایان کلیمی در تماس بودند را امیدوار و مسرور می ساختند. گاهی به پیشرفت امرالله در آمریکا اشاره می فرمودند و گاهی هم در مورد اتحاد و اتفاق و محبت صحبت می فرمودند و آنها را تشویق و ترغیب می نمودند که با یار و اغیار به منتهای محبت و الفت رفتار کنند. پس از خاتمه این بیانات ناگهان رو به حکیم هارون نموده فرمودند: "جناب هارون در مراجعت به ایران اگر دیدی اغبرار و کدورت و عدم رضایت بین دو بهائی، بین یک بهائی با غیر و حتی بین دو غیر مشاهده نمودی نباید بخواب روی تا آنکه رضایت خاطر آنان را جلب کنی." حاجی حکیم هارون مدت پنج سال با همکاری اختلاف و کدورت داشت. پس از استماع بیانات حضرت مولی الوری بسیار متأثر و شرمنده شد و در مراجعت به همدان بدون اتلاف وقت یکسره به منزل همکار خود رفت و با عرض معذرت وی را درآغوش گرفت و رضایت خاطر وی را جلب نمود و با خاطری آرام بخانه خود عازم شد.

این روش جدیدی برای تبلیغ بود که آن حضرت به آنان تعلیم دادند. زائرین هنگام مراجعت به همدان که جریان تشریف خود را برای سایر احباء تشریح می نمودند روی بیان اخیر حضرت عبدالبهاء که درباره محبت و اتفاق فرموده بودند به سایرین گوشزد نموده و هر گاه اختلاف در بعضی مسایل پیش می آمد با یکدیگر مباحثات می کردند و بطریقی مسالمت آمیز

سازش می نمودند و با عموم مردم با محبت و وداد و یگانگی رفتار می نمودند و به این طریق به تبلیغ نزدیکیان می پرداختند.

احتفالات تزئید معلومات

جناب ابوالفضایل مطالعه الواح و آثار مبارکه را برای تقویت بنیه روحانی احبای تازه صدیق کلیمی ضروری و لازم دانسته و در تحکیم ایمان آنان سعی بسیار مبذول می داشتند. ایشان در هر یک از جلسات تزئید معلومات موضوعی جدید را عنوان نموده و به تشریح و تبیین آن مبادرت می کردند. این بیانات تأثیر شدیدی در روحیه احبای عزیز می گذارد و آنان را با آداب بهائی و خصایل و کمالات اخلاقی آشنا می ساخت و موظف می نمود که در رفتار اجتماعی خود تجدید نظر کنند و خلقی جدید شوند و این اندرزهای اخلاقی، آن چنان مؤثر بود که در مدتی قلیل نظر اغیار را بخود جلب می نمود. علاوه براین، ایشان نیز ساعاتی از احتفال را صرف تعلیم نیوات و بشارات کتاب مقدس می نمودند و احباء را در این موضوع تقویت می کردند بقسمی که هنگام گفتگو و مباحثه با مبتدیان بخوبی می توانستند داد سخن دهند و از عهده وظیفه روحانی خویش برآیند و در نتیجه جمعی را به فیض ایمان و ایقان نایل کنند. به این ترتیب بعضی از احباء با شوق و ذوق فراوان در خانه خود جلسه تزئید معلومات دایر می کردند. مثلاً حکیم موشه حنیم جمعی از احباء را بخانه خود دعوت می کرد و با افرادی که زبان عربی یاد گرفته بودند کتاب مستطاب اقدس را مطالعه می نمودند.

پدر نگارنده نیز مطالعه کتاب مستطاب ایقان را برنامه خود قرار داده بود. نام این احتفال را "محفل ثابتین بر پیمان" گذارده و نام خانوادگی خود را به مناسبت نام این احتفال، اختیار نمود.

جمعی از احبای کلیمی صبح زود روزهای شنبه در این احتفال حضور

می یافتند. معمولاً تعداد این افراد از ده نفر تجاوز نمی نمود.

پایان ملاقات

چون جناب ابوالفضایل وظایف روحانی و تعلیماتی خویش را انجام داد، از احباء تقاضا کرد منزلی جداگانه برای ایشان در نظر بگیرند تا به مطالعه کتب و تحریر مشغول گردد. به این ترتیب ایشان در کاروانسرای زوار منزل کرد و در اوقات فراغت با احبای فرقانی که به منظور رعایت حکمت با احبای کلیمی تماس نداشتند معاشرت می فرمود و با بیانات شیوای خود آنان را مشعوف می ساخت و هر بار مطلبی بدیع برای آنان ایراد می کرد و شبها را در منزل حافظ الصحه بسر می برد. سرانجام فضل و کمال و شهرت ایشان که مزین به زیور ایمان و ایقان بود بر سر زبانها افتاد و ایشان را مشهور خاص و عام کرد. مخالفین امر در سال ۱۸۸۸ میلادی بر علیه این فاضل بزرگوار قیام کردند و عضدالدوله حاکم را وادار نمودند او را از همدان اخراج کنند. محمدحسن سلطان امزاجردی با ده نفر فراش به دستور حاکم به دکه ایشان رفتند و ایشان را با اشیایی که جز یک عبا و قبا و یک تخته نمد و چند جلد کتاب و نوشتجات بیش نبود به حضور حاکم بردند و به دستور حاکم در بالاخانه منزل فراشباشی منزل دادند و چون فراشباشی دوست جناب یعقوب حافظ الصحه و یکی دیگر از احباء بود لذا محمدحسن سلطان امزاجردی را به مواظبت ایشان گماشت. در مدت چند روز معظم له با محمدحسن سلطان بنای صحبت گذارده و ایشان را در ظل امرالله وارد نمود و وی اول من آمن قریه امزاجرد شد. فراشباشی نیز که جسته گریخته از بیانات ایشان مستفیض می شد نسبت به احباء محبت و مهربانی می نمود..

احبای الهی پس از خلاصی جناب ابوالفضایل به منظور قدردانی از زحمات گرانبهای ایشان در طول مدت اقامت خود در همدان احتفالی ترتیب دادند و

ابتدا احبای فرقانی و سپس احبای کلیمی به حضورشان شرفیاب شدند. ایشان با همه آنان مصافحه فرموده آنها را به تبلیغ و خدمات امریه تشویق نموده و از همگی خداحافظی کرده از همدان عازم کرمانشاه و به منزل میرزا ابراهیم حکیم برادر حافظ‌الصحه وارد شده و خاطرات خود را در مورد احبای الهی همدان برای آنها چنین ذکر فرمود:

”در عیثة الوداع که از بلده طیبه همدان به حدود کرمانشاهان متوجه بودم در بیت یکی از دوستان مجلس انس و لقای احباب تشکیل یافت. در اول دوستان فرقانی که در چهره هر یک انوار احمدی ملحوظ بود تشریف آورده پس از استیفای حظ لقا و قیام به لوازم وداع مراجعت فرمودند پس از آن احفاد خلیل و ابناء اسرائیل که در وجوه هر یک نضره نعیم و کمال کلیم مشهود بود مجتمع گشته یک دو ساعت در مطالب علمی صحبت نمودند. ... اشرفت من شمس الفصل علی قلوبهم انوار المحبه کانه ابداع حَضْرَة الحکیم خلقهم لاعلاء امره و زینهم بالمحامد و المعالی لانجاز وعده. سبحان الله ملاحظه رفت که هر یک با لطافتی ظاهر و نظافت و طراوتی باهر فی الیالی و الایام به تبلیغ عامه انام مشغولند و در نهایت اشتعال به عرفان غنی متعال مشعوف. اینست قدرت خدای توانا که عداوتهای موروثی را به این گونه اخوت تبدیل نموده.“

پیشرفت امرالله در همدان

احبای کلیمی همدان با شوق و ذوقی غیرقابل تصور با عزمی راسخ و اراده ای بی نظیر در عصر رسولی یعنی چند سالی از عهد ابهی و سالیان پیشتری در عهد میثاق به تبلیغ امرالله مبادرت جستند و صدها نفر از ابناء خلیل را به ملکوت ایمان فائز کردند و جناب ابوالفضایل گزارش پیشرفت امرالله را طبق معمول اسفار تبلیغی خویش به ارض اقدس ارسال و به ساحت اقدس حضرت بهاءالله معروض می داشت که چگونه تقدیر و ید

غیبی الهی و عنایات لانهایی جمال اقدس ابهی شامل شد که بجای تبلیغ طلاب با ایناء کلیم آشنا شود و به ارشاد آنان پردازد و قوم یهود را که قرون متمادی در چاه ضلالت بودند به صراط مستقیم رهنمون گردد بقسمی که شوق و شور و اشتیاق آنان در تبلیغ امرالله و نشر نجات الله روزبروز افزون گردد و بالنتیجه جمع کثیری در ظل آئین نازنین جهان آرایش وارد شوند و موجبات بهجت و سرور حضرتش را فراهم سازند.

وحدت در کثرت

چنانکه اشاره شد تحریکات آخوند عبدالله آشوبگر و شرارت اراذل و اوباش سبب شده بود که اولیای امور برای امنیت جامعه و به منظور جلوگیری از آشوب عمومی از انجام بسیاری از اعمال جلوگیری می نمودند. از اینرو جناب ابوالفضایل تا مدتی که درهمدان اقامت داشت بسیار مواظب و مراقب بود لذا به منظور رعایت حکمت، احتفالات مشترک احبای کلیمی و فرقانی تشکیل نمی شد و اگر چه هم خود را مصروف پیشرفت امرالله در بین احبای کلیمی نموده بودند معهداً با احبای فرقانی تماس امری و تشکیلاتی هم داشتند. پس از عزیمت ایشان فاصله بین احبای کلیمی و فرقانی ادامه یافت و رفته رفته برای هر دو گروه امری عادی شده بود. سالها براین منوال گذشت و هر یک از آن دو گروه با اشتیاق تام به خدمات امری خود سرگرم بودند. سرانجام پیمانته صبر حضرت مولی الوزی لبریز شد و لوح مبارک و غزایی در سال ۱۹۰۶ به افتخار آنان عزّ نزول یافت و آنان را به میثاق الفت و تجدید یگانگی و قبول وحدت در کثرت دعوت فرمودند.

همدان احبای الهی عموماً علیهم بهاء الله الابهی

هوالله

ای یاران عبدالیهاء در این دور الهی و عصر ربّانی اساس اصلی و

مقصد حقیقی وحدت عالم انسانیست تا به سبب این اتحاد و اتفاق
 جمیع منازعات و مخاصمات از بین بشر برخیزد و شاهد وحدت حقیقیه
 در انجمن عالم جلوه نماید حال مروج این وحدت باید احبای الهی
 باشند تا بقوة رحمانی ظلمات بیگانگی را از عالم انسانی زائل نمایند
 و دلبر یگانگی در نهایت صباحت و ملاحت عرض جمال فرماید اگر
 چنانچه در میانه خود یاران ادنی اغبراری باشد دیگر چگونه چنین امر
 عظیم تحقق یابد لهذا باید هر یک از یاران بدل و جان سعی بلیغ
 فرماید که ادنی غباری بر آئینه وحدت اصلیه ننشینند و روز بروز محبت
 و الفت و مؤانست و معاشرت و ملاطفت در بین احباب تزاید یابد
 الهی الهی آتی اغتربیبینی و اعقر وجهی بتراب آذلّ و الانکسار الی
 ملکوت الاسرار و ادعوک بقلب خاضع خاشع مبتهل متضرع مجترح
 متترع الی عتبه قدسک فی عالم الأتوار ان تخرق حجاب الکثرات حتّی
 يتجلی جمال الوحدة الأصلية فی القلوب بآیات بینات ربّ اجعل
 احبائک امواج بحر احديتک و نسائم رياض فردانيتک و نجوم سماء
 الانفه و الوداد و لثالی بحور المحبة و الرشاد حتّی يشربوا من معين
 واحد و يستنشقوا من هوآء واحد و يتنوروا بشعاع واحد و يتوجهوا
 بکليتهم الی عالم التجريد و مرکز التوحيد انک انت المقتدر العزيز
 الکریم المتعالی المجید

ای یاران عبدالیهاء بعد از قرائت این نامه نوزده نوزده در امکانه
 متعدده و ازمنه مختلفه مختلط از احبای فرقانی و کلیمی اجتماع
 نمایند و بعداز تلاوت و قرائت آیات و مناجات نامه این مشتاق را
 بخوانید و مناجات را تلاوت کنید و با یکدیگر مصافحه و معانقه
 نموده و میثاق الفت و یگانگی را تجدید نمایند و علیکم التحية و
 الشاء ع ع

پس از زیارت لوح مبارک احبای فرقانی و کلیمی اطاعت امر نمودند

جلسات مشترک و مختلط تشکیل دادند و مراتب این ائتلاف و یگانگی به سمع مبارک حضرت مولی‌الوری رسید و لوح مبارکی به افتخار جناب حاجی واعظ عزّ نزول یافت و در آن احبای همدان را مورد عنایت قرار داده می‌فرمایند:

"... اما همدان، الحمدلله یاران همدان همه دانند و دیگران از اهالی هیچ ندان امیدوارم آنان نیز از دانایی نصیب برند و از بینایی بهره گیرند. پی‌درپی مرّده اتحاد و اتفاق احبای همدان از فرقانی و کلیمی می‌رسد که الحمدلله در محافل یکدیگر حاضر و همداستانند این بشارت بسیار سبب مسرت است."

در لوح مبارکی دیگر به افتخار زائر میرزا حبیب‌الله چنین می‌فرمایند:

"... بجمیع احبای الهی از کلیمی و فرقانی در همدان تحیت مشتاقانه برسان و بگو کلیمی و فرقانی این تعبیر ابر است امیدم چنانست که این عنوان بکلی فراموش شود و کلمه رحمانی بهائی عنوان هر نفسی گردد. تا تفاوت و تباین بکلی زایل شود. جمیع این طوائف مجاز مانند حدید در کوره حقیقت از آتش محبت‌الله آب گردد و در قالب واحدافراغ شود. اگر چنین کرده شود بهائی گفته شود. این عنوانات متعدده لزوم ندارد عنوان واحد که شاهد حقیقت و آن کلمه بهائی است کفایت است."

فصل سوم

ادعیه و الواح

بر اثر اخبار و بشارات واصله الواحی شتی و مناجاتهای بسیار از حضرت بهاء‌الله و همچنین بعد از صعود مبارک از یراعه حضرت عبدالبهاء به افتخار احبای کلیمی عزّ نزول یافت.

بعضی از آن الواح را به منظور رعایت حکمت به ارض الهاء و المیم خطاب می فرمودند و در بعضی از الواح نیز نام فرد فرد احباء ذکر می گشت و در صورت اقتضا با پاسخی مناسب آنان را مفتخر می فرمودند.

در لوحی که خادم مبارک بنام یکی از احباء جناب آقا شیخ محمد در سال ۱۸۸۹ مرقوم داشته به این عنوان آغاز می شود: بسم رینا الاقدس الاعظم العلی الابهی، حمد حضرت مقصود عالمیان را سزا که در اثبات امرش بدونش تمسک نجسته و ذکر غیرش به او راه نداشته و ندارد چه که مقدّس است از مافی العالم و السن امم. یوم بسیار عظیم است ...

در این لوح برای فرد فرد احبای فرقانی آثار قلم اعلی تشریح و تبیین شده و پاسخ های استدلالی داده شده است و در خاتمه آن ابناء خلیل را مخاطب قرار داده است ... و اینکه دربارہ جناب آقاموسی (حاجی موسی مبین)

عليه بهاء الله از ابناء كلیم مرقوم داشتند بعد از عرض امام وجه من
 لا ینغرب عن علمه من شیئی این کلمات عالیات از سماء عنایت منزل آیات
 نازل قوله تعالی و تقدس یموسی لابأس فی توقک فی سلطان آباد، در
 امور ظاهری به مشورت تمسک نما و بعد متوکلاً علی الله مشغول شو. از
 حق می طلبیم جمیع اولیای خود را به طراز امانت و دیانت و عفت مزین
 فرماید انه هوالمقتدر المختار ینبغی لاهل البهاء ان یعطوا الناس باخلاقهم
 الطیبه و اعمالهم المرضیه آنا ذکرنا الذین آمنوا الله فی هذا الظهور الذی
 فیہ ظهرت الاسرار و برزت الآثار طویبی لمن اقبل بقلبه و توجه بوجهه و
 سمع باذنه و شاهد بعینه و اخذ کتاب الله بقوة من عنده و قدرته من لدنه.
 یا موسی در جمیع احوال بحق تمسک نما و بر او توکل کن ما کل را به
 حکمت امر نمودیم. طویبی لمن تشبث بذیلها امرأ من لدی الله رب العالمین
 و ترا وصیت می نمائیم در جمیع امور به عدل و انصاف، این دو، هادی
 نفوسند و حافظ وجود من عندالله مالک الغیب و الشهود. طویبی لاولیائی
 فی ارض الهاء و المیم انا ذکرنا الذین آمنوا هناك من قبل بذكر لاتعاده
 ذهب العالم و لاکنوز الامم ان ریک هوالمعین فی کل حین لا اله الا
 هوالحق الیقین ... و نذکر مهدی(حاجی مهدی ارجمند) و نبشره بذكری آتیه نستل
 الله ان یفتح علی وجه و وجوه اولیایی ابواب البرکة و العطا و العزة و
 الثروة و العلاء انه هو مولی الوری و رب الاخرة و الاولى و نذکر من سمی
 برحیم (حافظالصحة) و الذی سمی بعاشور (میرزا عاشر میرزا هاشم خان یارشاطر)
 نستل الله تبارک و تعالی ان یقدرلهما ولولیاته ما یقریه عیونهم و تفرح به
 قلوبهم انه هو معین المؤمنین و المخلصین."

در لوحی دیگر که ابتدای آن اثر جمال اقدس ابهی است و قسمتی به قلم
 خادم است می فرماید:

"یا اهل الهاء و المیم ان المظلوم اقبل الیکم فی هذاالحین من شطراسجن
 و یذکرکم بآیات المهیمن القیوم قد ذکرناکم فی الواح شتی بذكر تَضَوَعت

منه راتحة الرحمن لو كنتم تعلمون. قد ذكركم الامين مرة بعد مره و اراد لكم مايؤيدكم على عمل يكون باقياً في الاعصار و القرون ... ان الفضل كان بينكم و ذكركم نستل الله ان يؤتده و يؤتدكم على ما يحب و يرضى انه حق علم الغيوب. بلسان فارسی ندای مظلوم را بشنوید. جناب امین علیه بهائی و جناب فضل علیه عنایتی اولیای آن ارض را ذکر نموده اند نفوس مطمئنہ مستقیمہ راضیہ لازال لدى الله مذکور بوده و هستند لعمرالله از قلم اعلى ذکرشان در صحیفه حرام مذکور این ذکر را محر اخذ و تغییر راه نیابد. هر بصیری آگاه و هر خیبری گواه آنچه از قلم اعلى جاری شده شبه و مثل نداشته و ندارد ... جمیع احباء را به فضل و عنایت حق بشارت می دهیم و همچنین ابناء خلیل و وراث کلیم را عندالله هر یک مذکور از صغیر و کبیر و اناث و ذکور. بر کل لازم است تمسک نمائید به آنچه سبب تقدیس نفوس و اقبال عباد است قلم نصح الهی در لیالی و ایام ذکر فرموده آنچه را که فرات رحمت از او جاری و انوار فضل از او مشهود طوبی از برای نفوسی که به آن تمسک جستند ...

و در لوح اشراقات نیز می فرماید "طوبی لکم یا ابناء الخلیل و وراث کلیم قد فزتم بما لافاز به اکثر علمای عصری. هنیئاً لکم بما شریتم ریحق العنایة من بریادی ربکم المعطى الکریم. ابشروا بما غفر لکم الله فى هذالحین و طهر کم عن العصیان و من بعد نوصیکم بتقوى الله و حفظ ما اوقیتم من عنده انه هوالتواب الغفور الرحیم."

و همچنین در یکی از الواح می فرماید: "طوبی از برای ابناء خلیل و وراث کلیم که در این روز پیروز به افق اعلى توجه نمودند و به اثر قلم مالک اسماء فاتر گشتند انشاءالله به کمال شوق و اشتیاق و روح و ریحان به ذکر محبوب عالمیان مشغول باشند."

الواح دیگری نیز به افتخار بعضی از افراد اهل بهاء و ابناء خلیل عزّ نزول

یافته که در متن شرح احوال آنان مذکور خواهد شد.
مناجاتهایی نیز به افتخار احبای کلیمی نازل گشته که ذیلاً نمونه‌هایی از آنها درج می‌گردد.

این مناجات به افتخار حکیم بنیامین عزّ تزول یافته است:
الها معبودا این نهالی است تو غرس نمودی از امطار سبحان رحمت
آبش ده تویی آن کریمی که عصیان عالم ترا از کرم منع ننمود و از بدایع
فضلت باز نداشت تویی که جودت وجود را موجود فرمود و به افق اعلی راه
نمود عبادت را از صراط مستقیمت منع مفرما تویی قادر و توانا.

این نیز به افتخار آقاخداداد می‌باشد:
الها کریمای یکتا خداوندا جودت وجود را هستی بخشید و موجود نمود از
دریای رحمت محرومش منما. این مظلومان را در ظل سدره عدلت مأوی
ده و فقیران را به بحر غنایت راه نما. تویی مالک جود و سلطان عطا.

اینک الواح و مناجاتی که ازیراعه حضرت عبدالبهاء به افتخار احبای همدان
عزّ تزول یافته ذکر می‌گردد.

در لوحی به افتخار جناب ارباب سیاوش سفیدوش می‌فرمایند:
" احبای همدان به همت بی‌پایان برخاسته‌اند و به اطراف مبلّغ ارسال
می‌فرمایند همدان مطابق اسمش گشته و باغ جنان شده.."

این لوح مبارک نیز به افتخار جناب حاجی آقاجان تراقی عزّ تزول یافته:
هوآله

ای احبای الهی الحمدلله احبای همدان همه دانند و مستقیم و ثابت به
امر حضرت یزدان همواره نغمه ثبوت و رسوخ از آن اقلیم می‌وزد و
مشامها را معطر دارد فی الحقیقه در سبیل جمال مبارک نهایت زحمت

و مشقت را دیدند و صدمات کشیدند و اذیت و جفا تحمل نمودند و عقوبت و عذاب متحمل گشتند گهی اسیر حبس و زنجیر شدند و گهی در تحت تهدید تیغ و شمشیر گهی به ضرب تازیانه مبتلا بودند و گهی بی لانه و آشیانه گاهی جریمه دادند و گهی معامله سقیمه دیدند و جرعه بلا از هر جامی چشیدند چون این بلایا در سیل حق تحمل نمودند فی الحقیقه عطایاست پس ای یاران شکر کنید پروردگار را که تأسی به جمال مبارک نمودید. ع ع

و این قسمتی از لوح مبارک می باشد که در سال ۱۹۱۹ به افتخار یکی از احبای همدان عزّ نزول یافته است.

بواسطه جناب زائر آقا حق نظر علیه بهاء الله.

"هو الله ... الحمد لله یاران ایران علی الخصوص همدان فی الحقیقه جانفشانند و سررشته ای برای دیگران. من از درگاه الهی به کمال عجز و نیاز توفیق شماها را خواهانم تا در هر دمی شینمی از یم الطاف رسد و اشجار وجود تر و تازه گردد و قوتی جدید تأیید شود زیرا تأیید باید متابیع باشد و مدد متواصل نظیر شعاع آفتاب است که اگر طرفه العین منقطع گردد ظلمات اندر ظلمات است. ایداللهم هذا العصیته اللطیفه و الثلة الراقیه فی جمیع الامور و اللطف و العنايه بالجمهور و اجعلها یا الهی مصدر الامور مرکز الاسرار یجاهدون فی اعلاء کلمتک فی اللیل و النهار انک انت الکریم العزیز المختار. " عبدالبهاء عباس

و همچنین می فرمایند:

هو الله

" ای دوستان حقیقی هر دوم به آستان جمال قدم لسان بشکرانه گشایم تا کلّ در عبودیت آستان مقدّس شریک و سهیم و با بهره و نصیب

گردیم این گمنام را لیاقت و استحقاقی نه ولی فضل عمیم شامل و مفادیکتصّ برحمته من یشآء کامل ذرّه را چه استعداد که مورد فیض آفتاب گردد و صعوه راه چه اقتدار که به اوج عقاب پرواز نماید گیاه خشکی را چه لیاقت که درین گلستان طراوت و لطافت یابد و شجرهٔ پربرگ و بار گردد لکن فیض ربّ جلیل عظیمست و فضل ربّ قدیم چون بحر محیط لهذا شب و روز باید بجوشیم و بکوشیم که شاید بشکرانهٔ الطاف خداوند یگانه دم زنیم و جهان را به این فیض موفور همدم نمائیم الحمدلّٰله احبای همدان همه دانند فی الحقیقه جویبار محبت اللّٰه را سرو روانند و خیابان معرفه اللّٰه را طراحی گلهای معانی نمایند صبورند و غیور آئی فراغت ندارند از آن مقرّ سریر سلطنت قدیمه ایران خیرهای خوش می رسد و از حدائق قلوب نسائم معطری بمشام آید امید چنین است که روز بروز روشنتر گردد و ترقّیات خارق العاده نماید و
 علیکم البهاء الابهی عبدالبهاء عباس "

این لوح نیز به افتخار حاجی واعظ و برخی از احبای همدان از ابناء خلیل عزّ نزول یافته و آنان را مورد عنایت قرار داده اند.

همدان جناب حاجی واعظ علیه بهاء اللّٰه الابهی

" ای ثابت بر پیمان و منادی عهد نامه ای که از همدان مرقوم نموده بودی ملاحظه گشت. الحمدلّٰله که در آن دیار موفق و مؤید شدی و از عهده خدمت حق برآمدی قلوب را انجذاب دادی و نفوس را ارتبطات وحدت مطلوبه تأسیس نمودی و یگانگی یاران را ترویج فرمودی ... امیدوارم که بر این عهد وثیق ثابت و مستقیم مانند بجناب آقامیرزا عبدالرحیم خان (حافظ الصحه) و جناب آقا میرزا طاهر (دکتر طاهر باهر) نهایت اشتیاق ابلاغ دارید امید دارم که اجر طواف مظاف ملاءاعلی و ملاقات حاصل گردد ... و همچنین جناب میرزا مراد و جناب میرزا لاله زار که

با چشمی اشکبار طالب دیدارند تحیت و شوق و وله این مسجون ابلاغ
 نمائید امیدوارم که چشم اشکبار میل بدل آتشدار و نطق دُرریار چون
 طوطی شکرخوار گردد ... عنقریب ملاحظه خواهید نمود که تاج عزت
 ابدی بر دارید و وعده‌های الهی در حق شما ظاهر و آشکار گردد ... و
 جناب حاجی یاری و ضجیح محترم‌ش را راحت و آسایش طلب کردم ...
 و فی الحقیقه میرزا عبدالرحیم خان و سلیل نجیب میرزا یحیی خان دو
 خادم صادق احبای الهی هستند ... ع ع "

این مناجات نیز به افتخار احبای همدان نازل گردیده است.

هو الله

"ای خداوند مهربان دوستان همدان یاران تواند و خادمان درگاه تو ثابت بر
 پیمانند و نابت در این گلستان مشتعلند- و منجذب متضرعند و مبتهل
 مستقیمند و مستقیم بر عبودیت تو ای رب کریم خدایا این جمع مبارک را
 تاج عزت ابدیه بر سر نه و این انجمن انسانی را آیات رحمانی فرما و این
 نفوس نفیسه را انیس موهبت کبری کن و این اشخاص محترمه را شهیر
 آفاق فرما. تویی بخشنده و دهنده و مهربان و علیک الیها الابی.

عبدالیهاء عباس "

۱۰ ربیع الاول ۱۳۳۸

فصل چهارم

فشار و تضيیقات

از بدو ظهور حضرت رب اعلی و جمال اقدس ابیہی احبای الہی هدف اتهام و فشار و تضيیقات بودند. علمداران و رہبران مذہبی، عوام الناس، آشوبگران و اراذل و اوباش را برای اذیت و آزار احباء تحریک می نمودند و احباء را مورد ضرب و شتم قرار می دادند.

در سال ۱۸۸۸ میلادی پس از آنکه علماء مغرض و پیروان نادان با اعمال فشار به حکمران موفق شدند که جناب ابوالفضایل را از همدان اخراج کنند قدرت بیشتری یافتند و بر خشونت و حملات خویش به احباء افزودند. آنها فرزند حافظ الصحه را شهید کردند، خاتہ اش را تاراج کرده به آتش کشیدند. جناب حاجی یاری را که یکی از تجار معتبر بود از هستی ساقط کردند، احبای مظلوم را با چوب و چماق و فلک و شلاق آزار می دادند و سر و پا شکسته و یا زخمی می کردند.

یہودیان که خود از اقبال احبای کلیمی کینہ شدید در دل داشتند در پی فرصت بودند تا حملات ناروای خود را آغاز کنند و همین که اعمال وحشیانہ مسلمین را دیدند جرأت یافتند و از کوچک و بزرگ به احباء ناسزا می گفتند، خشونت می کردند، حمله می نمودند و دست خود را به جنایت آلوده می ساختند. احبای الہی برای آنکہ لااقل از شر این گروه خلاص شوند اسلام آورده و جدیدالاسلام می شدند.

این یهودیان کینه توز و متعصب دست بردار نبودند و هر زمان که حکمرانی جدید به همدان وارد می شد ظاهراً برای تبریک و خیرمقدم و باطناً برای نقامی و افترا به بهائیان بدارالحکومه می رفتند و داد سخن می دادند و حاکم جدید را که از همه جا بی اطلاع بود بر علیه احباء تحریک می کردند. وی نیز برای قدرت نمایی با آزار دادن بهائیان خود را قهرمانی پر قدرت می ساخت.

۱- در سال ۱۸۸۸ هنگام حکومت عضدالدوله ملاهای یهود به شخصی که سمت کارگزاری ملل متنوعه را داشت دربارہ جناب حاجی مهدی ارجمند سعایت و نقامی کردند و بطوری او را بر سر غضب آوردند که جناب ارجمند را احضار نمود و به دستور وی فی القور سلمانی سرش را تراشید. ایشان پس از تراشیدن سر، کلاه بلند پوست بره ای خود را بر سر می نهاد و چون این کلاه گشاد شده بود ابروهایش را می پوشانید و به همین سبب باعث استهزاء و خنده مردم و بازاریان می گشت.

۲- در ایام حکومت عزالدوله ۱۸۹۱ روزی چند تن از احباء به اتفاق جناب حاجی مهدی ارجمند به عزم تفرج و کوه پیمایی قصد صعود به قله الوند نمودند. علمای یهود موقع را مغتنم شمرده به حکمران شکایت نمودند که آنها می خواهند به قله الوند روند و به آن کوه که نزد مسلمین از اماکن مقدّس و متبرک است اهانت نمایند. حاکم جوانان بهائی را جلب نموده و پس از اهانت و آزار و ضرب و شتم برای چند روز به زندان انداخت و این جوانان مظلوم سرانجام ناچار شدند با پرداخت مبلغی از زندان نجات یابند.

۳- جماعتی از حاخام ها به ایلخانی حاکم وقت شکوه و شکایت نمودند که عده ای از یهودیان از دین پدری خارج شده کارهایی می کنند که سبب سرشکستگی ما شده است لهذا خواهشمندیم آنها را تنبیه فرمائید. حاکم اسامی نفوسی را که بقول شاکیان از دین خارج شده بودند یادداشت نمود و روزی را تعیین کرد که هر دو دسته حاضر شوند تا به شکایت آنها رسیدگی

شود و اختلافات فیما بین آنها حل شود. روز موعود حضرات یهود از میان خود حاخام پیری را که از همه ناطق تر و پخته تر بود برگزیدند و قرار گذاشتند که فقط او حرف بزند و دیگران ساکت باشند مبادا سخنی بی جا گفته شود. چون مجلس آراسته شد حاکم رو به کلیمیان کرده گفت: حالا هر مطلبی دارید بگوئید حاخام پیر گفت حضرت حاکم این آقایان خیلی کارهای خلاف شرع می کنند مثلاً حرمت سبت را شکسته اند یعنی روز شنبه دکان باز می کنند و سوداگری می نمایند و دست به آتش می زنند و بدتر از همه اینکه چیزهای نجس می خورند و از خوردن گوشت و پنیر مسلمانها پرهیز نمی کنند ایلخانی که این سخن را شنید غضب آلود گفت عجب حکایتی است و غریب ولایتی که یهودیان ذبح مسلمین و پنیر آماده شده بدست آنها را نجس می شمارند. بعد رو به فراشها کرده گفت بزنید این فلان فلان شده ها را تا دیگر چشمم به این گروه ناپاک نخورد. گماشتگان حاکم با چوب و چماق بجان آنان افتادند و شاکیان با سرهای خون آلود و دست و پای شکسته از دارالحکومه گریختند.

۴- در زمان حکومت سالارالسلطنه در سال ۱۹۰۵ علمای اسلام که از پیشرفت امرالله در همدان و از فعالیت های تبلیغاتی حاج مهدی ارجمند ناخشنود بودند صدراالاشراف محلاتی پیشکار حاکم را که مردی خبیث و رشوه خوار بود را وادار کردند تا چهار تن از احبای خود و فعال یعنی حاج مهدی، دانی روین، حاج سلیمان طبیب و حاجی موسی مبین را با کند و زنجیر محبوس نماید. سید محسن محلاتی صدراالاشراف برای آنکه بتوانند از بهائیان پولی کسب کنند آنها متهم نموده بود که قصد ساختن معبدی دارند. او می گفت برای خلاصی آنان باید یکهزار تومان به حاکم و ۲۰۰ تومان به شخص وی پرداخت شود. احباء از این تعدی و جرمه هنگفت که تحمیل آنها شده بود استنکاف نمودند و صدراالاشراف را سخت عصبانی کردند. سپس احباء ۲۵۰ تومان به نایب اسمعیل پرداخت نموده محبوسین را آزاد کردند و زندانیان بی گناه در تلگرافخانه متحصن شدند و به شاه تظلم

کردند و پس از ۱۹ روز رفع تظلم آنان شد و مظفرالدین شاه دستور داد جریمه های دریافتی را به اعیان مسترد دارند.

۵- در سال ۱۹۰۹ در زمان حکومت مظفرالملک جماعت یهود به اولیای مدرسه الیانس گفتند که حضرات بهائی به مدرسه شما بنظر حقارت می نگرند و به مدیر و معلمین اهانت می کنند و به این ترتیب دو نفر از مبلغین فرانسوی زن را به ملاقات حاکم روانه نمودند و تنبیه بهائیان را خواستار شدند. حاکم ابلاغیه ای صادر کرد تا تابلوی مدرسه را پایین بیاورند. آنها می خواستند بنویسند به علت بی احترامی به مدرسه الیانس مدرسه مبارکه "تأیید" تعطیل شده است ولی اعیان استنکاف کردند و جناب حاج مهدی و دو نفر دیگر از اعیان بطهران رفتند و شش ماه بطول انجامید تا توانستند حاکم ظالم را معزول نمایند.

۶- جامعه یهود از حمام و قصابی خود سالی ۲۰۰۰ تومان درآمد داشتند و ۵۰۰ تومان آن را به حکومت می پرداختند و قصد ساختن حمام دیگری داشتند تا درآمد خود و مدرسه الیانس را افزایش دهند و اصرار داشتند که بهائیان نیز مبلغی برای این بنا پرداخت کنند ولی چون حاضر نبودند که از درآمد خود به مدرسه تأیید کمک مالی نمایند محفل روحانی تقاضایشان را رد نمود.

۷- یکی از جنایات یهودیان شهادت جناب اسحق عهدیه بود. ایشان از اینکه حرمت سبت را رعایت نکرده و روز شنبه دکان خود را باز نموده بود در حمام مورد حمله کیسه کش های حمام واقع شد و این یهودیان ظالم با لنگهای خیس و تاییده آنقدر ایشان را مضراب نمودند که وی بعداً در منزل به ملکوت ابدی صعود نمود.

۸- هنگامی که مادر بزرگ نگارنده ربکا خانم پس از وضع حمل صعود نمود و فرزندان خود را بی سرپرست گذارد مسلمین و یهودیان از دفن وی در گورستان خود امتناع ورزیدند. علاوه بر این پدر بزرگم آقا سلیمان زرگر را فلک نمودند و آنقدر شلاق پیاپی زدند که مجروح شده قدرت راه رفتن

نداشت سپس وی را زندانی کردند. حاجی مهدی ارجمند خاله زاده ربقا خانم به زندانبان مراجعه نمود و گفت این مرد همسر خود را از دست داده یک بچه شیرخوار دارد که اگر به او نرسد تلف خواهد شد پنج فرزند دیگرش از پنج ساله (مادرم طاووس) تا ابراهیم ۱۲ ساله بی سرپرست مانده اند چرا وی را زندانی کرده اید. جوابی جز اینکه وی باید ۴ ماه در زندان محبوس گردد ندادند. حاجی مهدی که از ظلم و بیدادگری آنان بسیار متأثر شده بود و نتوانست آنان را متقاعد کند مصمم شد تا برای خلاصی آقا سلیمان بجای او در زندان بسر برد.

سرانجام آقا سلیمان که از بزرگواری جناب حاج مهدی سپاسگزار بود و با وجودی که قادر به حرکت نبود جنازه همسر خود را در قطعه زمینی که جناب حافظ الصحه برای گلستان جاوید اهداء کرده بود بخاک سپرد. به هر حال فرزند شیرخوارش در این جریان از دست رفت.

۹- جناب حاجی مهدی نامی خواهرزاده جناب حکیم آقا جان نیز از دست یهودیان متعصب در امان نبود. او بارها مورد شکنجه و آزار آنان قرار گرفت و عاقبت یک چشم خود را در این گرفتاریها از دست داد.

کلیمیان به این حد نیز اکتفا نمی نمودند و در سال ۱۹۱۷ میلادی که سالداتهای روسی همدان را اشغال کرده بودند دو نفر از سالداتهای یهودی را تحریک کردند تا دکان بزازی حاجی مهدی و پدرم را به آتش کشیدند و سالها بطول انجامید تا این دو کاسب که دچار خسارات هنگفت مالی شده بودند توانستند مجدداً بکار و کسب خود ادامه دهند.

۱۰- در سال ۱۹۱۷ نیز یک نفر سالدات یهودی به تحریک یهودیان متعصب جناب ابراهیم عطار را بشهادت رسانید.

فصل پنجم

فعالیت‌های گوناگون احبای کلیمی

فعالیت‌های اجتماعی

احبای کلیمی همدان که در عهد میثاق بنحو بی سابقه‌ای افزایش یافته بودند مصمم شدند آداب و رسوم و سنت‌های اجدادی خود را ترک کنند و روابط اجتماعی خود را با کلیمیان قطع نمایند. هر چند از بدو تصدیق رفتن به کنیسه را از برنامه یومیه خود حذف کرده بودند مع‌هذا روابط آنان در عهد ابهی برقرار بود ولی در عهد میثاق قرار گذاردند به زبان مادری صحبت نکنند و در خانه خود به زبان فارسی تکلم نمایند و فرزندان خود را نیز فقط به فارسی تعلیم دهند. روز شنبه یعنی سبت را که یکی از ده فرمان است شکستند. احبائی که دکان یا مغازه‌ای داشتند فروشگاه خود را باز کردند. آقای علی جواهری کلام که رئیس مدرسه مبارکه "تأئید" بود مدرسه را روز شنبه باز کرد و تعطیل هفتگی مدارس "تأئید" و "موهبت" از دو روز به یک روز تبدیل شد و به روز جمعه منحصر گردید.

دست ملاهای یهود از ختنه کردن کودکان بهائی کوتاه شد و احباء گوشت خود را محدود به گوشت کاشر نمی نمودند بلکه از قصابهای مسلمان که گوشت آنان بنظر یهودیان طریقا و ناسالم بود خریداری می کردند و فقط خانواده‌هایی گوشت کاشر می خریدند که بستگانشان یهودی بودند و برای

رعایت حال آنان گوشت کاشر برای آنان می پختند.

یکی دیگر از سنت های قوم یهود جدا کردن ظروف گوشتی از ظروف لبنیات بود به این صورت که هیچگاه آن دو اغذیه را با هم نمی خوردند. احباء به این نکته نیز اصلاً توجهی نداشته و آن را رعایت نمی نمودند.

احبای کلیمی تا مدت زمانی از حمام عمومی یهودیان استفاده می نمودند و فقط برخی از احبای متمکن برای اهل بیت خود حمام خصوصی با دوش آب گرم بطور خیلی ساده مهیا کرده بودند.

حمام یهودیان دو سرینه داشت. سرینه بزرگ که محل کندن لباس بود با سه پله به سرینه کوچک می رسید. در آنجا حمامی به حساب مشتریان می رسید و آنان را به حمام گرم هدایت می کرد.

در گوشه حمام محل کوچکی بود که برای تنویر و از بین بردن موهای بدن بکار می رفت و بوی زننده ای داشت و کف حمام را سنگهای خاقتانی پوشانیده بود و در زیر آن کوره (تون حمام) قرار داشت و با هیزم گرم می شد و گاهی بقدری داغ بود که پای کودکان را آزار می داد. روشنایی داخل حمام با دو پیه سوز تأمین می شد و دود آن قسمتی از دیوار حمام را سیاه کرده بود. بعضی روزها حمام برای مردان و بعضی روزها برای زنان باز بود. معمولاً دو یا سه کارگر به مشتریان می رسیدند مشتمت و مال می دادند، کیسه می کشیدند، صابون می زدند و می شستند و موی سر را بجای صابون با گل قم (گل سرشور) می شستند و پس از آن افراد در داخل خزینه بزرگ آب سرد، خود را آب می کشیدند و این خزینه نسبت به خزینه های حمام اسلامی کمی تمیزتر و پاکتر بود.

قطع روابط احبای کلیمی با کلیمیان باعث خشم و خصومت آنها شده بود به همین جهت روزی فرصتی یافتند و یکی از احباء را بنام آقا اسحق در حمام به وضع سبعانه ای شهید کردند. احباء از آن تاریخ از رفتن به حمام یهودیان خودداری کردند و در مدت کوتاهی یک حمام عمومی با پنج دوش بنا نمودند و تأسیس این حمام نظیف باعث سرور و شفق احباء گردید .

بطور کلی مؤسسات تعلیماتی همدان مکتبخانه‌هایی بودند که بوسیله علمای قشری اداره می‌شدند و شاگردان قبل از آنکه الفبای یاد گیرند و خواندن و نوشتن فارسی بیاموزند بقرآن گرفتن قرآن می‌پرداختند و سلاطین قاجار که زیر نفوذ جهلای معروف به علم قرار داشتند دخالتی در برنامه‌های تعلیماتی نمی‌نمودند. گویند روزی یکی از علما پس از ملاقات فتحعلیشاه چون قصد مراجعت کرد و پای در رکاب گذارد، سلطان محض احترام وی را مشایعت نمود تا رکابش بیوسد. ولی ریشش در رکاب گیر کرد و جرأت نکرد وی را صدا کند و خود را آزاد سازد. آخوند مزبور دانسته و یا ندانسته اسب خود بتاخت و شاه با مشقت بسیار چندین متر به دنبالش کشیده شد.

در اوایل قرن بیستم دولت دیستانی بنام مدرسه مبارکه شرافت در همدان تأسیس کرد. یک آموزشگاه آمریکایی را مبلغین پروتستان و یکی دیگر را بنام مدرسه الیانس کلیمیان فرانسه تأسیس کرده بودند و هر دو با اصول تعلیماتی منظم و روش تعلیماتی متداول در غرب بتدریس مشغول بودند. عده‌ای از جوانان کلیمی که در مدرسه آمریکایی تحصیل کرده بودند بر اثر تبلیغات مذهبی به دیانت مسیح ایمان آورده بودند و برخی از آنان بقدری متعصب شده بودند که از معرضین لدود امر مبارک بشمار می‌آمدند. از آنجائی که یان مبلغین در صدد بودند جوانان بهائی را اغفال کنند و منحرف سازند و به کلیسا بکشانند جوانان بهائی از تحصیل در آن مدرسه سر باز می‌زدند و به مدرسه الیانس رو می‌آوردند.

باری احبای الهی از قیود دیانت مادری رهائی یافته بودند و بر اثر ارشاد و تعلیمات جناب ابوالفضایل به اهمیت تعلیم و تربیت و کسب علوم و فنون پی بردند و تأسیس مؤسسات آموزشی را برای انجام این منظور ضروری دانستند. چنین بنظر می‌رسد که دکتر مسیح خان ارجمند که جوان فاضل و فعالی بود احباء را تشویق به برگزاری کلاسهای درسی در منازل احباء نمود

که اقدامات مقدماتی این عمل نیز انجام گردید ولی رفته رفته احباء متوجه شدند که این کلاسهای آموزشی ساده در شأن امر مبارک نیست و رضایت خاطر آنان را تأمین نمی کند لذا پس از مشورت با فضلا و معاريف جامعه و افراد ذیصلاح شرکت متحده، و با تأییدات و فضل و عنایات الهی و راهنمایی های مرکز میثاق توانستند منظور عالی خود را در مدت کوتاهی عملی سازند.

این لوح مبارک به افتخار جناب حاجی واعظ عزّ نزول یافته:

”... خیر تأسیس مدرسه تأیید نیز رسید و ایمان اشخاص عیدیه در زمان جدید. مدرسه نورسیدگان بهائی و گلهای حدیقه معانی بسیار مهم است الحمدلله یاران همدان به تأسیس آن موفق گشتند. حال باید معلمان همت شایان بنمایند جناب آسید عبدالله فی الحقیقه سزاوار و شایان این کارند. بسیار به موقع واقع شد امید چنین است که سایر معلمان نیز ممتاز باشند. جناب حاجی آقا جان نراقی و جناب میرزا آشر کلیمی (میرزا هاشم خان یارشاطر) و جناب حاجی میرزا طاهرخان طیب و امة الله المقریه طاووس خانم و امة الله المنجذبہ حنا خانم و امة الله المظمتنه حرم حاجی میرزا طاهرخان فی الحقیقه این نفوس زکیه هر یک گلشن عرفان را شجر پر ثمرند و حدیقه عبودیت را در نهایت لطافت و طراوت من از جمیع خوشنودم و به آستان جمال ابهی تضرع و زاری می نمایم که الطاف شامل گردد و فیض آسمانی کامل، اما جوانان احباب نهالهای باغ الهی اند باید در درس تبلیغ بکوشند تا در اقامه حجت و براهین الهی ملکه حاصل گردد و اثبات وجود الوهیت و حکمت بالغه کنند و وحدت الهیه را اثبات نمایند و بر ثبوت وحی دلیل کافی وافی آرند و حقیقت جمیع انبیاء و مرسلین را اثبات کنند. جناب داود قلی بگ را از قبل من پیام برسان و بگو تو خادم آن مدرسه نیستی فی الحقیقه خادم جمال مبارکی این زحمت و مشقتی که می کشی عبادت است پس تا توانی اطفال را پرور و در مواظبت سعی و غیرت

نما و عليك البهاء الابهى ع ع

این لوح نیز به افتخار احبای همدان عزّ نزول یافته:
هو الله

ای مظاهر الطاف الهی در این دور بدیع اساس متین تمهید تعلیم علوم و معارف است به نص صریح باید جمیع اطفال بقدر لزوم تحصیل فنون نمایند. لهذا باید در هر شهری و قریه ای مدارس و مکاتب تأسیس گردد و جمیع اطفال بقدر لزوم در شهر و لزوم در قریه در تحصیل بکوشند. لهذا هر نفسی که اتفاق در این مورد نماید شبیه نیست که مقبول درگاه احدیت شود و مورد تمجید و تحسین ملاء اعلی گردد. چون در این امر عظیم جهد بلیغ مبذول داشتید لهذا امید چنین که مکافات از رب الآیات البينات حصول یابد و مشمول لحظات عین رحمانیت گردید و عليكم البهاء الابهى. آلهی آلهی ان هذالعصبة الكبرى و الثلثة العظمی قامت علی خدمتک و ترویج الفنون بعزم موفور بلاقصور و فتور. رب اقبل منهم هذالاتفاق و ایدهم بجنودک فی یوم الميثاق و اجعلهم الايات الكبرى بین الوری انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت القوى القدير ع ع

شرکت متحده

درباره مؤسسين مدارس "تأئید" و "صوهبت" و نام افراد آن اطلاع زيادی در دست نیست و آنچه مسلم است اعضای شرکت متحده که در رأس آن جناب يوسف متحده قرار داشته و همچنین دانشمندان و معاريف برای تحقق اهداف و نیز بنیان گذاری این دو مؤسسه تعليماتی بهائی، سهم مهمی را عهده دار بوده اند و نام آموزشگاه پسران را مدرسه مبارکه تأئید (۱۹۰۸) گذارده و تصميمات متخذة و اقدامات مربوطه را به ساحت اقدس حضرت

مولی‌الوری معروض داشتند و آن حضرت را با این نوید مبارک مسرور و شادمان نمودند و مورد عنایت بی‌پایان حضرتش قرار گرفتند.

همدان . امناء شرکت متحده علیهم بهاء الابهی

هوالله

نامه شما رسید مدرسه تأیید در همدان مرکز توفیق است و از تأسیسات مهمه این عصر عظیم هر چند حال بظاهر اهمیتی ندارد ولی در استقبال صیت و شهرتش شاید آفاق را احاطه کند نفوسی که سبب تأسیس این مدرسه گشتند و یا مباشر تعلیم شدند یا اعانت کردند یا به خدمت پرداختند آن نفوس بینهایت عبدالبهاء را خشنود و ممنون نمودند بدرجه‌ئی از آنها راضیم که وصف نتوانم. ایمان به لفظ نیست چنین خدمتها برهان ایمان است الحمدلله که کمیته مدرسه موقّق بخدمت است و از الطاف جمال مبارک التماس می‌نمایم که آن کمیته را انجمن آسمانی نماید و انعکاسات ملااعلی فرماید باری اگر فرح و سرور عبدالبهاء خواهید بجان و مال و قوی بکوشید تا آن مدرسه مبارکه روز بروز تأیید جدید یابد و قوام تازه‌ئی حاصل کند سرمشق مدارس سائره گردد و سبب فخر بهائیان در جمیع اقالیم شود معلمین آن مدرسه مؤسس بنیان ابدی هستند و مروج معارف الهیه طوبی لهم و حُسن مآب معاونین آن مدرسه نصرت امرالله کنند و خدمت به عتبه مبارکه جمال ابهی بشری لهم و خیر جزآء من الله. شرکت متحده باید به منزله کمان ساعت باشد و نهایت همت را مینول دارد تا عبدالبهاء را بفرح و سرور آرد و علیکم البهءالابهی. ع ع

در لوحی دیگر جناب حاجی سلیمان فرزند الیاهوی نهاوندی را مورد تفقد قرار داده می‌فرمایند:

جناب زائر عاشور همدانی - همدان جناب حاج سلیمان طیب علیہ
بہاء اللہ الابہی

ہو اللہ

ای طیب جسمانی و روحانی خدماتی کہ در تنظیم مدرسہ تأیید نمودی
سبب سرور قلوب گردید این از تأییدات الہیہ بود کہ بہ این خدمت
موفق شدی باید شکر نمائی کہ جہد بلیغ و سعی عظیم در این سبیل
مبذول داشتی و یقین است کہ نتیجہ فوز عظیم است و فضل حضرت
رحمن و رحیم حیات انسان فی الحقیقہ مانند طرفۃ العین است زیرا جماد
و احجار و اشجار حیاتشان بیش از انسان لہذا زندگانی انسانی در این
جہان فانی اہمیتی نداشتہ و نخواہد داشت ولیکن توفیقات رحمانیہ و
تأییدات صمدانیہ چون در حقیقت انسانہ جلوہ نماید این مدار مباحثات
است و مورث مسرات لہذا باید ہموارہ بہ مساعی خیرہ در ترقی
حقایق انسانہ و ظہور سَنوحات رحمانیہ بکوشید و
علیک البہاء الابہی. ۶۷

ضمناً دو لوح دیگر یکی خطاب بہ اولین شاگردان مدرسہ تأیید صادر
فرمودہ آنها را بہ کسب علوم و فنون و معارف تشویق فرمودہ اند دیگری
نیز بہ افتخار خادم آن مدرسہ جناب داود قلی بیگ شرف صدور یافتہ است.

بواسطہ جناب زائر آقا عاشور ہمدانی علیہ بہاء اللہ الابہی
ہمدان مدرسہ تأیید

ہو اللہ

ای نورسیدگان بہائیان و طالبان علم و عرفان انسان را امتیاز از حیوان
بہ چند چیز است اول صورت رحمانیت است و مثال نورانیت چنانچہ در
تورات می فرماید لِنُعَلِّمَنَّ اِنْسَانَ عَلَىٰ صُورَتِنَا وَ مِثْلِنَا اِن صُورَت
رحمانیت عبارت از جمعیت صفات کمالیہ است کہ انوارش از شمس

حقیقت جلوه بر حقایق انسانیه نماید و از اعظم صفات کمالیه علم و دانایی است پس باید شب و روز بکوشید و سعی بلیغ مبذول دارید و آرام نگیرید تا از جمیع علوم و فنون نصیب موفور یابید و صورت رحمانیت از شمس حقیقت تجلی بر مرایای عقول و نفوس نماید عبدالبهاء را آرزو چنان که هر یک از شما در مدارس علوم معلم اول شمرده شوید و در دبستان حقایق و معانی سر دفتر دانایی گردید و علیکم البهاء الابهی. ع ۶

بواسطة حضرت علی قبل اکبر علیه بهاءالله
همدان - جناب داود قلی علیه بهاءالله الابهی
هوالله

ای ثابت بر پیمان شکر کن خدا را که خادم دبستان همدانی و تازه نهالان بوستان انسانی را خدمت و تربیت می نمایی قدر این نعمت را بدان و به شکرانه روز بروز بیشتر پرداز زیرا اگر نتایج این خدمت را بدانی البته از شدت فرح و سرور پرواز نمایی آن اطفال انشاءالله ابناء ملکوت گردند و در ظلّ الطاف جمال قدم روحی لاجبّاء القدا اشجار مشرّه و گل و ریاحین جنت ابهی گردند. و علیک البهاء الابهی. ع ۶

در همان اوان لوحی به افتخار جمعی از احبای عزیز و جوان آن سامان که انجمنی تشکیل داده بودند شرف صدور یافته و اگر چه اشاره ای در آن به تأسیس مدرسه تأیید و موهبت نشده است معینا تصور می رود که آن اولین انجمن و یا کمیته ای بوده است که اداره مدارس را به عهده گرفته باشد. علاوه بر این دو لوح مبارک دیگر یکی به افتخار سه نفر از حضرات اماءالرحمن و دیگری به افتخار دوشیزگان مدرسه بنات عزّ نزول یافته که در آن به اهمیت تعلیم و تربیت دختران و تشویق آنان اشاره فرموده و در لوح مبارک اول مدرسه بنات را موهبت نامگذاری فرموده اند:

همدان: اعضای انجمن ابناء الله، جناب دکتر مسیح خان، جناب حاج میرزا یوحنا خان، جناب آقا سیدحسن طهرانی، جناب آقا شالون فریدونی، جناب آقا میرزا الیاهو حکیم، جناب حاجی یوسف متحده، جناب حاجی موسی کلیمی، جناب حاجی مهدی آقا رفیعا، جناب آقا یهودا آقا الیاهو، جناب میرزا حسن کرمانشاهی، جناب آقا نعمت الله، جناب میرزا طاهر علیهم بهاء الله الابهی.

هو الله

ای دوستان حقیقی انجمن در اقطار عالم بسیار در هر شهری انجمنها در نهایت انتظام ولی جمیع تعلق به عالم اجسام دارد انجمنی به جهت جمع حطام و انجمنی به جهت سلب اموال انام و انجمنی به جهت اکتشاف معادن و اختراع آلات و ادوات در مرور ایام و قس علی ذلک ولی الحمد لله در همدان آن انجمن رحمن تأسیس گشته است انجمن باید روشن گردد و نورانیت هر انجمن به تبلیغ امرالله و روحانیت محفل نشر نفعات الله، رحمانیت انجمن به گفتار و کردار و رفتار به موجب تعالیم الله، محفل اینست، انجمن اینست، مجمع اینست طوبی لمن آید بهنا و علیکم البهاء الابهی.

عبدالبهاء عباس

بواسطه جناب آقا یوسف متحده

همدان - دو معلّمه مدرسه بنات امه الله منور و امه الله طاووس و امه الله

حنا علیهن بهاء الله الابهی

هو الله

ای اماء رحمن مدرسه بنات اهم از مدرسه ذکور است زیرا دوشیزگان این قرن مجید باید نهایت اطلاع از علوم و معارف و صنایع و بدایع این قرن عظیم داشته باشند تا به تربیت اطفال پردازند و کودکان خویش را از صغر سن تربیت به کمال نمایند و اگر مادر چنانکه باید و شاید

حائز فضایل عالم انسانی باشد اطفال مانند فرشتگان در نهایت کمال و جمال و آداب پرورش یابند پس این مدرسه بنات که در آن سامان تأسیس شده باید مشمول نظر احبای الهی گردد و مورد اهتمام نفوس رحمانی شود معلمانی که در این مدرسه هستند اماء مقرّبه درگاه احدیتند زیرا امثال اوامر مقدّسه جمال مبارک نموده اند و به تربیت اطفال اناث برخاستند روزی آید که این دختران مادران گردند و هر یک در نهایت ممنونیت به درگاه احدیت تضرّع و زاری نمایند و این معلّمات را نجات و فلاح و رستگاری طلبند و علوّ درجات در ملکوت ربّ الایات خواهند. این مدرسه را مدرسه موهبت نام نهید. ع ع

همدان - معلّمات مدرسه موهبت علیهن بهاء الله الابهی
هو الله

ای بنات ملکوت در قرن سابق بنات ایران بکلی از تعلیم محروم، نه مکتبی و نه دبستانی نه معلّمی نه استادی و نه مربّی مهربانی حال در این قرن عظیم فضل کریم مشمول بنات نیز گردید مکاتب متعدّده در ایران به جهت تعلیم دختران گشوده گشت ولی تربیت معقود با آنکه تربیت اعظم از تعلیم است زیرا اعظم فضیلت عالم انسانی است حال در همدان انحمدالله تأسیس مدرسه بنات بهائی گردیده شماها که معلّمید باید بیشتر از تعلیم به تربیت پردازید تا بنات را به عصمت و عفت و حسن اخلاق و آداب پرورش دهید و تعلیم علوم نمائید اگر چنین مجری گردد، تأییدات ملکوت ابهی در اوج آن دبستان موج زند امیدم چنین است که موفق گردید و علیکم البهاء الابهی - عبدالبهاء عباس

بواسطه جناب حکیم موسی
همدان عموم احبای الهی علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای یاران الهی و دوستان حق ... عبدالبهاء با نهایت محبت و ولا در حق آن یاران به ملکوت ابهی دعا نماید و طلب عون و عنایت کند ... و ملاحظه نماید که آهنگ آن یاران از مشرق الاذکار به افق اعلی بلند است و در نهایت تضرع و ابتهال مشغول بنمازند و استماع آیات می نمایند و به مناجات پردازند و آهنگ تقدیس و تسبیح بلند نمایند. جناب آقا میرزا مسیح خان و جناب آقا میرزا عبدالله الحمدالله در مدرسه تأئید مؤید به خدمات امرالله هستند و به تعلیم نورسیدگان بهائی و دیگران نهایت همت پرداخته اند من از ایشان راضی و از الطاف حق متمنی که روز بروز بیشتر تأئید یابند و به خدمت بیشتر پردازند و علیکم البهاء الابهی. ع ع

مسیو آندره

فعالیت های درخشان جناب دکتر مسیح خان راه را برای تأسیس آموزشگاهی مدرن آماده ساخت و از کمیته مدرسه مبارکه تأئید تقاضا نمود تا شخص دیگری که دارای تحصیلات عالی باشد بجای وی انتخاب شود. قرعه این فال به نام عبدالله خان فرزند آقا سلیمان زرگر افتاد. فرانسویان که امور تعلیماتی مدرسه الیانس را زیر نظر داشتند ایشان را که در آن مدرسه با درجه ممتاز فارغ التحصیل شده بود تشویق نموده بودند تا ادامه تحصیلات خود را در فرانسه انجام دهد.

وی با استعداد و کوشش خستگی ناپذیر در مدت چند سال تحصیلات خود را در رشته تعلیم و تربیت و پداگوژی بیایان رسانیده بود و کمیته مدارس ایشان را برای ریاست مدرسه تأئید انتخاب نمود و برادرش جناب حاجی میرزا ابراهیم فریدیان را که عازم زیارت ارض اقدس بود مأمور فرمود تا به اروپا سفر کند و ضمن ملاقات و دیدار برادر کوچک خود، ایشان را از

تصمیم کمیته آگاه سازد. جناب فریدیان در فرانسه جناب بهرام کاوسی را که یکی از احبای زردشتی بود ملاقات نمود و به معیت ایشان توانست به دیدار برادر خود نایل آید و وی را از تحولات شگرفی که در جامعه امر اتفاق افتاده و جمع کثیری در ظل امرالله درآمده بودند و بالاخره پیشرفت آنها در فراگرفتن علوم مطلع ساخته سپس تشکیل مدرسه مبارکه تأئید را با وی در میان گذارد و تصمیم کمیته مدرسه را مشعر بر انتخاب و انتصاب وی به ریاست آموزشگاه به او ابلاغ نماید. عبدالله خان از عنایتی که کمیته مدرسه نموده بودند سپاسگزاری کرده با کمال افتخار این دعوت را پذیرفت و در سال ۱۹۱۰ به ایران مراجعت نمود.

عبدالله خان به محض رفتن به فرانسه نام خود را به آندره تبدیل کرده بود و پس از ورود به ایران بنام مسیو آندره شهرت یافت زیرا وی با آن هیئت و البسه‌ای که در فرانسه ملبس بود به همدان وارد شد. ملت همدان در آن زمان بسیار عقب افتاده بودند و لباسشان عموماً قبا و لباده بود و وی را که با کت و شلوار اتو کشیده و کراوات و یقه آهاری و کلاه شاپو می‌دیدند فرنگی می‌پنداشتند.

مسیو آندره جوانی خوش‌سیما، مبادی آداب، مرتب، شیک‌پوش و مظهر نظافت بود و در روزهای طوفانی و باد که هوا پر از گرد و خاک بود شنلی بنام Cash poussiere ابریشمی نازک در برمی‌کرد.

ایشان علاوه بر رشته تخصصی خویش با ادبیات و فرهنگ فرانسه آشنایی و به آن تسلط کامل داشت و دارای خط فارسی و فرانسه زیبا بود. او همچنین به تشویق هنرمندان و نوازندگان می‌پرداخت. وی در سال ۱۹۱۷ که قزاقهای روس در همدان اقامت داشتند با باراتوف یکی از هنرمندان روس تماس گرفت و از او خواست تا فیلمهای سینمایی را در سالن حظیره القدس به معرض نمایش گذارد.

وی مدیری لایق، سخت‌گیر و با انضباط بود و بواسطه این صفات و خصایل برجسته اعتماد و احترام اعضای کمیته مدارس همدان را بخود جلب نمود و

شخصیت‌های بزرگ همدان نیز وی را تکریم می‌نمودند و از فضل و دانش علمی و اجتماعی او بهره‌مند می‌شدند.

وی با تهیه طرح و تدوین برنامه‌های علمی در رشته‌های مختلف سعی نمود از وجود فضلا و دانشمندان از قبیل دکتر مسیح خان ارجمند و دبیر مؤید و متقدمین فاضل امر و جوانان بهائی که با درجه ممتاز تحصیلات خود را در مدرسه الیانس بیابان رسانیده بودند و یا فضایی دور افتاده در گوشه و کنار کشور استفاده کند. با پیشنهاد یکی از دوستان، جناب ادیب اهری که دارای خط زیبایی بود و به ادبیات فارسی و عربی تسلط داشت را استخدام کرد.

رفته رفته مدرسه تأئید که دبستانی بیش نبود دبیرستان شد و نام آنرا مدرسه متوسطه تأئید گذاردند. دروسی که درطول این مدت به شاگردان تدریس می‌شد از قبیل ریاضیات، تاریخ عمومی، گیاه‌شناسی و سایر علوم طبیعی و ادبیات زبانهای فرانسه، فارسی و عربی در سطحی خیلی بالا قرار داشت مثلاً دروسی مانند کلیله و دمنه، تاریخ معجم و نحو نمودج که در آن زمان تدریس می‌شد پس از گذشت نیم قرن از برنامه‌های دبستان و دبیرستان حذف شده و برخی از آنها در دروس دانشگاهی منظور گشتند.

پیشرفت مدرسه تأئید در سنین اولیه چنان سریع بود و صیت و آوازه شهرتش در همدان آن چنان طنین انداخت که علاوه بر اطفال بهائی بسیاری از صاحبان مناصب و افراد سرشناس آن شهرستان بدون ابراز تعصب اطفال خویش را به آن مدرسه می‌فرستادند بطوری که تعداد شاگردان آن به ۷۰۰ نفر بالغ گردید و دو مدرسه امریکایی و الیانس را تحت الشعاع قرار داد. ضمناً باید خاطر نشان ساخت که بر روی کلاه همه شاگران اعم از بهائی و غیربهائی تاجی بشکل ستاره‌ای ۹ پر (مدرسه مبارکه تأئید) نصب شده بود. به هر حال مسیو آندره از نتیجه کوششها و مساعی خستگی‌ناپذیر خود بهره‌مند شد و اولین دوره شاگردان آن مدرسه در سال ۱۹۱۹ با پیروزی و موفقیت فارغ‌التحصیل شدند و در اندک مدتی هر یک به شغلی آبرومند

اشتغال یافتند و مسیو آندره را شادمان و مفتخر نمودند. ایشان در سال ۱۹۱۹ از ریاست مدرسه کناره‌گیری کرد و پس از تشریف به ساحت ارض اقدس و بوسیدن اعتاب مقدسه به زیارت طلعت میثاق نایل شد و این لوح به اعزاز ایشان و لوح دیگری به افتخار فامیل عزّ نزول یافت.

جناب مسیو آندره علیه بهاء‌الله الابهی
هو‌الله

ای زائر تربیت پاک حمد کن خدا را که موفق بر طی مسافت بعیده گشتی تا آنکه بکوی دوست رسیدی و از الطاف حضرت مقصود بهره و نصیب یافتی، و فی الحقیقه سزاوار این فضل و موهبت بودی زیرا در همدان به تعلیم نونهالان حدیقه معانی پرداختی، حال به جهت تنزه و تنگه و راحت دل و جان به غرب سفر نما، پیاریس برس و در آنجا جستجو از یاران الهی نما، و به هریک از آنان از قبل عبدالبهاء رأفت و مهریاتی کن، و تحیت مشتاقانه مرا برسان و بگو که در جمیع دیار آهنگ یا بهاء‌الابهی بلند است و امید من چنانست که در پاریس نیز این نفیسه جانفزا، این آهنگ ملکوت ابهی بلند گردد. پاریس در هر مسئله‌ئی شورانگیز است، از خدا خواهم که ساز و آواز احبای الهی چنان بلند شود که زلزله بر ارکان پاریس اندازد، منتظر اخبار بسیار خوشی از احبای پاریس هستم، و یقین است در آینده این آهنگ الهی در آن مدینه بلند خواهد شد، ولی می‌خواهم در ایام عهد و میثاق باشد، و شما مطربان آن آواز باشید و بلبلان خوش ترانه آن اقلیم گردید و علیک البهء الابهی.



مسیو آندره

مسیو آندره مجموعه‌ای از خرافات متداول در ایران را به منظور چاپ جمع‌آوری و تدوین نموده بود و موضوع را به حضور حضرت عبدالبهاء معروض داشت و آن حضرت از چاپ و انتشار آن ایشان را منع فرمودند. ایشان در پاریس به حضور مبارک حضرت شوقی ربانی مشرف می‌شد و کارت پستالی که آن حضرت در پاریس به ایشان مرقوم فرموده بودند اکنون در دارالآثار ارض اقدس محفوظ است. در پاریس نیز افتخار ملاقات اجبای آن مدینه و خانم و آقای کلیفورد بارتی را داشته و در خدمات امری با آنان همکاری می‌نمود.

مسیو آندره در سال ۱۹۲۶ قبل از ازدواج در سن ۳۷ سالگی دیده از جهان خاکی بریست و به ملکوت ابدی صعود نمود. اولیای مدرسه متوسطه تأیید پیاس قدردانی و تکریم معظم‌له یک روز مدرسه را تعطیل نمودند و بنام وی کاشی زیبایی به دیوار خارج سالن حظیرة القدس نصب نمودند. حضرت ولی‌امرالله نیز ضمن توقیعی برادر بزرگ ایشان جناب حاج میرزا ابراهیم فریدیان را مورد تفقد قرار داده تسلیم فرمودند.

۱۰ رجب ۱۳۴۵ هجری از حیفا به همدان

جناب میرزا ابراهیم فریدیان زیدعزه العالی

هوالله تعالی

سعی خلیل جلیل آه و ناله شما را طلعت اطهر ولی‌امرالله روحی لاجوده القدا شنیده فرمودند محزون مباش که برادر مهرپرورت در جنان احسان مورد مغفرت رب منان است و در ملکوت بقا جالس سریر عفو و غفران زیرا متوجه افق حقیقت بود و متوج بتاج عبودیت درگه احدیت لهذا مطمئن باشید و تسلی دل و جان جوئید که آن روح روان در جهان آسمان در ظل سدره فضل و غفران است و در کهف رحمت و مکرمت پروردگار مهربان ایدک الله علی خدمة امره و اعلاء کلمة فی کل حین و آن.

یار معنوی در جوار دو مقام مقدس با جمعی از مسافریں و مجاورین مجلس ختمی بیاد آن برادر مهرپرور منعقد و در وقت زیارت این عبد و سایر زایران توجه بملکوت جلال نموده طلب مغفرت و علو درجات از برای آن متصاعد الی الله نمودیم تا در روضه جنان به آنچه آمال جهانیان است فاتر و نائل گردد. بنده آستانش شوقی

مسیو آندره در زمان تصدی خود برنامه های تعلیماتی و آموزشی آموزشگاه را بقدری دقیق و جامع پایه گذاری کرده و به موقع اجرا گذارده بود که راه را برای متصدیان امور بعد هموار ساخت و با کناره گیری خود خدشای به برنامه تعلیماتی جاری وارد نساخت.

از سال ۱۹۱۹ به بعد رؤسای متعددی متصدی و مسئول اداره این دبیرستان شدند از جمله جنابان سعید افندی، علی جواهرکلام، نورالدین ممتازی، هدایت الله فروهر، راضی و دیگران را می توان نام برد و از دانشمندانی چند از قبیل جناب فاضل شیرازی، ناطق، اشراق خاوری و غیره استفاده می نمودند و در سالهایی که ارتش غرب در همدان مستقر بود جنابان جلال خاضع و سہائی بطور غیرمستقیم اداره امور مدرسه را زیر نظر داشتند و در برگزاری جشنهای سالیانه ارتش غرب با نواختن موسیقی از مدرسه متوسطه تأیید تجلیل می نمودند و احبای همدان را قرین مباحثات می کردند. اداره مدرسه مبارکه موهبت نیز تحت ریاست حضرات اماءالرحمن محبوبه خانم نعیمی، اشراقیه خانم ذبیح و قدسیه خانم روشن ضمیر و نظامت شهلا خانم رفعت قرار داشت تا آنکه هر دو آموزشگاه در سال ۱۹۳۳ مانند سایر مدارس امری در ایران تعطیل گردید.



فارغ التحصیلان دبستان ۱۹۳۶

اسامی معلمین نشسته روی صندلی ردیف وسط از راست بچپ: مسیو ارمناک،
 علیمحمد شاتق(ناطق)، عطاءالله جاودان، نورالدین ممتازی، هدایت الله فروهر(رئیس)،
 محمد ناطق، نورالله هوشیدر، سیدعباس شوقی، یوسف صدیق.

ایستاده ردیف پشت: علیمحمد(قراش)، حبیب یرنیان(شاگرد)، سیف الدین اردلان(شاگرد)،
 مسعود مرفه(معلم)، میرزا محمد نوبهار(معلم)، سنار(شاگرد)، عطاءالله
 شاداب(شاگرد)

نشسته ردیف دوم: میرزا آقا(عماد)صابران، محمود سراج، حبیب الله ثابتی، ابراهیم
 لاله زاری(جاویدان)، روح الله موزون

نشسته ردیف جلو: علی اکبر ازندریانی، عزیز نظر. روح الله حافظی، محمود ندیمی،
 عزیز نویدی، یدالله میثاقی

چنانچه اشاره شد تدریس دروس ابتدایی در سنین اولیه در منازل ابناء انجام می شد و چون این روش احتیاجات تعلیماتی آنان را تأمین نمی نمود در صدد خرید ساختمانی مناسب افتادند و با کمال شوق و اشتیاق، همت والا و کریمانه خود را ظاهر ساختند.

بنائی که برای این منظور ابتیاع نمودند دو ساختمان دو طبقه بود که سالن وسیعی آن دو را به یکدیگر مرتبط می ساخت. یکی از آن دو بزرگتر و دارای اطاقهای بیشتر بود برای مدرسه مبارکه تأیید و دیگری که کوچکتر بود برای مدرسه مبارکه موهبت اختصاص یافت و سالن مرکزی برای تشکیل جلسات امری بنام مشرق الاذکار (حظیرة القدس) در نظر گرفته شد.

این بنا روبروی مطب حاج سلیمان طبیب، فرزند الیاهو تهاوندی واقع بود و گویا ایشان این ساختمان را پسندیده و مناسب دانسته بودند و پیشنهاد خرید آن را به کمیته مدارس داده بودند منتها بهای ساختمان بیشتر از تبرعاتی بود که ابناء تقدیم کرده بودند لذا جناب حافظ الصحه کسری آن مبلغ را به انضمام مخارجی که برای خرید سایر لوازم و ملزومات مدارس ضرورت داشت تقبل کردند.

چند سال بعد نیز که بر تعداد شاگردان و کلاسهای درس افزوده شد ساختمان دست راست مدرسه تأیید که با دیواری از هم جدا بودند را خریداری کردند و دیوار مزبور را برداشته این ساختمان را به مدرسه اضافه نمودند.

احتفالات

در سالن حظیرة القدس احتفالات مختلف تشکیل می شد. این جلسات عصرها برای رجال و صبحها برای نسوان اختصاص می یافت و فضائلی چند مانند جنابان محمود زرقانی، فاضل شیرازی، عبدالله مطلق و چندی بعد اشراق

خاوری سخنرانی نموده و با بیانات خود احباء را محظوظ می کردند.
 در جشن های اعیاد سالن را تزئین می نمودند و جوانان سرودهای مناسبی را
 که قبلاً تمرین نموده بودند اجرا می کردند مانند:
 "عید رضوان شد غنچه خندان شد چو لعل دلبر
 اندر این موسم طوطی طبعم شکر فشانت خدا شکر فشانت
 تو حالیا ساقیا بیا بریز می را که جام عزت بکام جمله دوستان است
 عید رضوان شد غنچه خندان شد چو لعل دلبر
 اندر این موسم طوطی طبعم شکر فشان است خدا شکر فشانت" آواره
 و یا این تصنیف:

"ز گلشن جان شکفت زکوی جانان شکفت گل حقیقت زیباغ وحدت
 ظهور رب الجنود ظهور رب الجنود بیباغ عشاق جلوه بنمود
 ای عاشقان ای عاشقان بیائید بزم وصال یار خود بیابید." ناطق

لجنه خادمین اطفال

احبای کلیمی نه تنها به تعلیم و تربیت فرزندان خود می پرداختند و آنان را
 برای کسب علوم و فنون تشویق و ترغیب می نمودند بلکه آنان را با آداب
 بهائی آشنا می ساختند و به همین مناسبت لجنه ای بنام "لجنه خادمین
 اطفال" تشکیل دادند. وظیفه این لجنه تدریس بیانات و آثار مبارکه به
 کودکان و نوجوانان بود کلاسهای امری بنام کلاسهای درس اخلاق نامیده
 می شد و برنامه های آن به موازات کلاسهای مدارس تأئید و موهبت اجرا
 می شد. کلاسهای درس اخلاق روزهای جمعه در منازل احباء تشکیل می شد
 و کودکان خردسال با دیدن معلم خندان خود که به نوازش یک یک آنان
 می پرداخت با عرض اللّٰه ابھی ادای احترام می کردند و هر یک مناجاتی با
 صوت تلاوت می کردند. یکی از وظایف معلم رسیدگی به نظافت آنان بود و
 دستها و لباسهای هر یک را با دقت نگاه می کرد. سپس دروس هفته قبل

و مناجات‌هایی که به آنها گفته شده بود و از بر کرده بودند تلاوت می‌کردند. به همین ترتیب به آنان درس جدیدی می‌داد و داستان شیرین کوتاهی برایشان نقل می‌کرد و به کودکانی که خوب درس خود را جواب می‌دادند و یا مظهر نظافت بودند جایزه می‌داد. جایزه‌ها کارتهای کوچک زیبایی بود، بلیط آفرین آبی رنگ، ده آفرین سبز رنگ و صدآفرین سرخ خوش رنگ بود. کودکان با گرفتن جایزه غرق شادی می‌شدند. گه‌گاه یکی از اعضای لجنه خادمین اطفال نیز برای سرکشی به این کلاسها رفته و نونهالان را تشویق می‌نمود.

برنامه‌های سال اول و دوم درس اخلاق ساده بود و منتخباتی از آثار مبارکه به آنها تعلیم داده می‌شد و درس اول آن این بود: "حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: بهائی یعنی جامع جمیع کمالات انسانی" دروس الدیانه را گویا دانشمند عالیقدر جناب احمد یزدانی و یا جناب شیخ محمدعلی قاضی تألیف نموده بود که با این آیه مبارکه آغاز می‌شد: "رب هب لی رَحْمَةً مِنْ لَدُنْكَ وَ اجْعَل لی لسان صدق علیا" که در کلاس بالاتر تدریس می‌شد و شاگردان با احکام امری آشنایی می‌یافتند و نیز اشعار نعیم را از بر می‌کردند و روش تبلیغ و استدلال می‌آموختند. کلاس مشق نطق نیز برای جوانان تشکیل می‌شد و با تشویق آنان را برای بیان مطالب امری آماده می‌ساختند.

برنامه روز دوازدهم عید سعید رضوان را لجنه خادمین اطفال اداره می‌کرد و علاوه بر تزیین سالن گوشه‌ای را برای چیدن صدها هدایای مختلف اختصاص می‌دادند و با بسته‌های شیرینی و تنقلات که در سولوفانهای رنگین و بنحو زیبایی بسته‌بندی شده بود جلوه بیشتری به هدایا می‌دادند. برنامه‌های روحانی با تلاوت مناجات و الواح و سخنرانی درباره تعلیم و تربیت پایان می‌یافت آنگاه بعضی از نوجوانان نطقی ایراد می‌کردند و یا مناظره می‌نمودند و سپس سرودهای جمعی شور و نشاط حضار را بیشتر می‌ساخت و آنان با دست زدنهای ممتد فرزندان خود را تشویق می‌نمودند

و آنان را در آغوش می گرفتند.

نکته جالب دیگر نیز یاد دادن نونهالان به تقدیم تبرعات بود و گویا احبای پارسی این مشروع عظیم را ابتکار نموده و پایه گذاری کرده بودند. آنها بلیطهای کوچک رنگین به بهای یک شاهی، دو شاهی و ده شاهی چاپ کرده بودند و کودکان از خرده پولهایی که والدین به آنها داده بودند بلیطها را خریداری می کردند.

جناب افلاطونی در همدان مأمور فروش این بلیطها بود. هر وقت تعداد بلیطهای افراد زیاد می شد و یا وجه آن بالا می رفت بلیطهای آنان را با بلیطهای با ارزش تر یک قرانی، ۵ قرانی و یا یک تومان تعویض می نمودند. در مدت کوتاهی این چشمه سارهای خرد و ناچیز توجه مبتکرین را برانگیخت که بر آن نظارت کنند و شرکتی با سهام تشکیل دهند. آوازه این اقدام به سمع مبارک حضرت عبدالبهاء رسید و آن وجود اقدس لیره ای به عنوان تیمن و تبرک به این شرکت نوزاد عنایت فرموده نامش را "شرکت نونهالان" نهادند و این شرکت سالهای متمادی به خدمات امری و اقتصادی موفق و مؤید بود.

فصل ششم

شرح احوال برخی از متقدمین امرالله از ابناء خلیل در همدان

جناب میرزا رحیم خان حافظ الصحه

نام اصلی حافظ الصحه حکیم رحیم و والدینش حکیم ایلیا و تامار می باشند. ایشان در سال ۱۸۴۰ در همدان متولد شده و هنگام اعلام امرالله بوسیله جناب حکیم آقا جان در کنیسه، خلق جدید شد و تولد روحانی یافت و تصدیق امر مبارک نمود و از آن تاریخ بنام میرزا رحیم خان نامیده شد.

وی طبیبی حاذق و مردی ثروتمند و ممتاز در بین خاص و عام بود. وی مورد احترام معتمدین و حکمرانان همدان بود و ثروت و اوقات خود را صرف خدمت امرالله و تبلیغ کلیمیان می نمود و آنان را به ظهور رب الجنود دعوت می کرد و در ظل امر مبارک جمال اقدس ابهی داخل می ساخت.

از لحاظ مادی از هیچ نوع بذل مال و تقبل مالی کوتاهی نمی نمود. قطعه زمینی برای گلستان جاوید تقدیم کرد. خرید ساختمانهای مدارس تأیید و

موهبت و سپس کسری بودجه آن را با پرداخت مبالغ قابل توجه امکان پذیر ساخت. او حمامی مجهز با چند دوش برای احبای عزیز نیز بنا نمود. در خانه وی به روی کلیه احبائی که از خارج وارد همدان می شدند باز بود. دکتر مُدی، میس شارپ، میسیس مارتا روت و میسیس کهلر مهمان نوازی ایشان را تمجید می نمودند.

جناب ابوالفضایل به لحاظ رعایت حکمت در منزل ایشان بسر می بردند و کلیه اهل بیت را از بیانات روحانی خود مستفیض می نمودند و چنانکه قبلاً اشاره شد مادر ایشان نیز بشرف ایمان فائز گردید.

جناب حافظ الصحه در اسفار تبلیغی که به عیادت بیماران می رفت به تبلیغ امرالله می پرداخت و اول من آمن از احبای کلیمی کرمانشاه را به مقام عرفان و ایمان فائز کرد.

خاندان حافظ الصحه : حافظ الصحه دارای چهار برادر به نامهای حکیم موشه، حکیم اسحق، حکیم ابراهیم و آقا العازار و چهار خواهر بنام قمر، استر، گوهر و مریم بود.

همسر ایشان گوهر خانم و دو فرزند ذکورش یعقوب و یوحنا بودند. یوحنا پس از چندی شغل پدر را ادامه داد و به طبابت پرداخت. دختران حافظ الصحه به ترتیب عبارت بودند از ضیائیه خانم (دینا) همسر جناب دکتر یوسف سراج، طوطی خانم همسر جناب دکتر طاهر خان باهر، شمسی خانم همسر دکتر داود احتشام الحکما، بدیعه خانم همسر آقاسلیمان، برادر جناب نصرالله کتیرائی، ملوک خانم همسر جناب میرزا علیخان فیروز. همه آنان به استثنای شمسی خانم و شوهرش در ظل امرالله بودند. (رجوع به جدول شماره ۲)



عکس فوق در ظهر جمعه ۱۲ سنبله ۱۳۰۴ در منزل جناب حافظ‌الصحه در همدان برداشته شده است.

- ۱- محمود سراج
- ۲- سعید افتخار
- ۳- ؟
- ۴- ؟
- ۵- تاجی ؟
- ۶- روحا افتخار
- ۷- حاجی میرزا یوحنا
- ۸- دکتر نصرت باهر
- ۹- مریم خانم حافظی
- ۱۰- حافظه‌الصحه
- ۱۱- قدسیه حافظی باهر
- ۱۲- ؟
- ۱۳- نصرت
- ۱۴- طویی خانم سراج
- ۱۵- ملوک خانم
- ۱۶- ؟
- ۱۷- دکتر عبدالله باهر
- ۱۸- گوهرخانم حافظی
- ۱۹- دکتر حبیب سراج
- ۲۰- میرزا علیخان فیروز
- ۲۱- دکتر افتخار
- ۲۲- ؟
- ۲۳- مریم خانم افتخار
- ۲۴- محبوبه افتخار
- ۲۵- ؟
- ۲۶- ؟
- ۲۷- ضیاء فریدیان
- ۲۸- ؟
- ۲۹- فرنگیس خانم اتحادیه

شهادت یعقوب : پس از آنکه دشمنان امرالله با تلاش بسیار موفق شدند جناب ابوالفضایل را از همدان خارج سازند تعدی خود را نسبت به احباء آغاز نمودند. آنها ابتدا تیر حملات خود را متوجه خاندان حافظ الصحه نمودند. تاریخ قطعی دسایس آنان هر چند مبهم است ولی محتملاً پیرامون سال ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۱ انجام یافته است.

یعقوب احتمالاً تحصیلات پزشکی خود را به پایان رسانیده و مانند پدر مورد احترام مقامات دولتی و شخصیت های علمی و دوست صمیمی حکمران همدان بود. وی در طول اقامت جناب ابوالفضایل از معظّم له کسب فضل و کمال نموده و با ایمان و ایقانی سرشار در طبقه بالای خانه خود به نوشتن کتاب مستطاب ایقان به سبکی بدیع مشغول گشت .

او جوانی شیک پوش بود و با لباس فاخر ترمه سوار بر اسب عرق تعصب عوام الناس و اراذل و اوباش را برمی انگیزخت. دسایس آخوند ملاعبدالله مرجع تقلید اهالی همدان هم مرتباً آتش خشم و غضب مردم را شعله ور می ساخت بطوری که کافی بود لب تر کند و فتوای قتل بی گناهی را صادر نماید. روزی که حافظ الصحه به پشت کوه رفته بود اوباش خون آشام فرصت یافتند و ساعتی که حاکم در منتهای مستی بود، بخانه وی رفتند و بدون آنکه نامی از رفیق صمیمی او ببرند موافقتش را برای کشتن یک نفر که ادعا می کردند از دین خارج شده جلب کردند و بلادرنگ یعقوب را در همان حیاط حاکم سر بریدند. خواهر حافظ الصحه مادر میرزا علیخان فیروز که بنام حکیم خانم شهرت داشت از ماجرا مطلع شده به دیدن حاکم شتافت. حاکم پرسید حکیم خانم چه شده که اینطور سراسیمه آمده ای؟ وی گفت: بیا و به بین در حیاط تو چه خبر است، پسر برادرم را در حیاط تو کشته اند و تو خبر نداری! می گویند که حاکم که از خواب مستی بهوش آمده بود دچار وحشت و سرشکستگی شد به غفلت خود اعتراف کرد و از شدت شرمندگی سوار بر اسب شد و دارالحکومه را ترک گفت.

اوباش و غارتگران به کشتن یعقوب قناعت ننمودند به تاراج و چپاول اموال

حافظ الصحه پرداختند و خانه‌اش را به آتش کشیدند و اولاد و احفادش را از صغیر و کبیر بی‌خاتمان کردند. تشویش، اضطراب و خوف همه را مستأصل نموده بود و هر آن امکان خطری جدید بود. دامادها می‌کوشیدند مادر داغیده و همسران و کودکان صغیر را از آن صحنه غم‌انگیز خارج سازند.

پس از آنکه حافظ الصحه از سفر پشت کوه لرستان برگشت و خبر شهادت فرزند دل‌بندش را شنید و از خانه‌اش جز خرابه ندید دست همسپ خود گوهر خانم را گرفت و به بالای خرابه‌ها رفت و شروع به تلاوت مناجات نمود. او به درگاه جمال قدم شاکر بود که آنچه را وعده داده و به صبر ایوب اندارش فرموده بود تحقق یافته بود.

پدرم علی ثابتی در آن زمان به شرف ایمان فائز نشده بود و دکانش نزدیک منزل حافظ الصحه بود و ناظر چپاول اموال ایشان بود که غارتگران هر یک بقدر قدرت و توانایی وسایل خانه و زندگی او را به خانه خود می‌بردند و سال بعد همان افراد را دید که به فلاکت و بدبختی گرفتار شده بودند.

جناب حافظ الصحه هر چند در برابر اراده پروردگار سر تسلیم فرود آورد ولی نتوانست در برابر تعدیات آشوبگران تسلیم شود و با ابراز شکست خود آنان را جری‌تر سازد لذا خون در رگ غیرتش بجوش آمد و با داشتن عنوان جدیدالاسلام برای دادخواهی و مجازات اراذل و اوباش فعالیت خود را آغاز کرد و به حکومت مرکزی مراجعه نمود و برای اعاده حیثیت و تظلم به حضور مظفرالدین شاه رفت، سلطان را متوجه حملات وحشیانه بیدادگران آشوب طلب نمود و سرانجام معظم‌له را متقاعد ساخت تا دستورات اکید صادر کند تا رضایت خاطر ایشان جلب شود و برای جبران خسارتهای وارده و پرداخت مستمری دائم اقدامات لازم و مؤثر مجری دارند و همچنین ایشان را با اعطای عنوان حافظ الصحه مفتخر ساخت و نیز پست وزارت امور خارجه را به وی اعطاء نمود ولی حافظ الصحه ضمن سپاسگزاری از مراسم سلطان اجازت خواست تا به همدان مراجعت کند و به شغل طبابت خود

ادامه دهد. طولی نپائید که وی مجدداً زندگانی گسترده پیشین را باز یافت و با کمال سکون و وقار به خدمت ام‌الله مشغول گشت و حتی به غارتگرانی که به کیفر اعمال پلید خود رسیده و به فلاکت و نکبت گرفتار شده بودند کمکهای شایان نمود.

زیارت ارض اقدس : جناب حافظ‌الصحه پس از آنکه به زندگانی آشفته‌اش خاتمه داد و آسایش جانشین اضطراب گشت قصد زیارت ارض اقدس نمود و از حضور مبارک حضرت عبدالبهاء رخصت خواست. همراهانش عبارت بودند از گوهرخانم و دو دختر ایشان طوطی خانم باهر با دو کودکش نصرت‌الله و عبدالله، طویی خانم و همسرش میرزا یوسف جاوید و قریانعلی آشپز.

قریانعلی همواره در سفرها همراه ولینعمت خود حافظ‌الصحه بود و وسایل آسایش وی را فراهم می‌ساخت و همین که حافظ‌الصحه از رنج سفر استراحت می‌نمود و بخواب می‌رفت غذا می‌پخت و از او پذیرایی می‌کرد. مسافرت از ایران به ارض اقدس در اوایل قرن گذشته یعنی در سال ۱۹۱۲ چندان ساده نبود. مسافرت از راه رشت، به علت طول راه با وسایل نقلیه متعدد انجام می‌شد که برای خانواده‌ها خیلی خسته‌کننده بود بنابراین آنها تصمیم گرفتند از راه کرمانشاه و با کجاوه یا پالکی سفر کنند.

پالکی دو اطاقک بود که بر پشت قاطر قرار می‌گرفت و در هر اطاقک یک نفر جا می‌گرفت. داخل آن با وسایل آسایش مجهز بود و مسافرن با کمال راحت در آن می‌نشستند روی پالکی با سرپوشی مسافر را از تابش خورشید و باد و باران محفوظ می‌داشت.

مدیریت راه به عهده قریانعلی بود و پس از آنکه مسافرن در جای خود مستقر می‌شدند با کم و زیاد کردن اثاثیه تعادل اطاقها را تنظیم می‌کرد و هر وقت بجای امنی می‌رسید کاروان را متوقف می‌کرد تا مسافرن پیاده شده کمی قدم زنند و نفسی تازه کنند قریانعلی هم چای دم می‌کرد و به تهیه شام لذیذی سرگرم می‌شد و بطور خلاصه می‌کوشید تا به مسافرن

خوش بگذرد و خستگی راه را احساس نکنند تا به سلامت به مقصد برسند. سرانجام پس از چند ماه طی طریق همه مسافرین به سلامت وارد حيفا شدند و در مسافرخانه استقرار یافتند و پس از ساعتی استراحت به حضور حضرت ورقه علیا و سرکار منیره خانم شرفیاب شدند و روز بعد قبل از طلوع آفتاب و پس از انجام فریضه های دینی و دعا و مناجات به زیارت اماکن متبرکه مقام اعلی و روضه مبارکه علیا مشرف گشتند. بطور کلی خانها صبحانه و شام و نهار را در حضور حضرت ورقه علیا و سرکار منیره خانم صرف می کردند و از بیانات شیرین و روحانیشان متلذذ می شدند.

ورود این مسافرین تقریباً مقارن با مراجعت من طاف حوله الاسماء حضرت عبدالبهاء از آمریکا بود. همین که ساعت ورود هیکل مبارک به احباء ابلاغ شد همگی اعم از احبای مقیم ارض اقدس و زائرین خود را آماده کردند و با لباسهای مرتب و دسته گلی در دست به جانب اسکله حرکت کردند و با خواندن اشعار امری منتظر ورود کشتی شدند. آنها هلهله و شادی می کردند و یکدیگر را درآغوش می گرفتند. با نزدیک شدن کشتی به اسکله شور و وله احباء بیشتر و بیشتر می شد و هنگامی که هیکل مبارک از کشتی نزول اجلال فرمودند نعره یابهاء الابهی بلند شد و حضرتش با لبخندی شیرین و بیان مرحبا مرحبا عنایات خویش را به احباء و زائرین ظاهر فرموده و برای استراحت به بیت مبارک تشریف بردند.

بطور کلی ایشان ساعتی را برای ملاقات زائرین اختصاص داده ضمن مشی در ساحل دریا بیاناتی لذت بخش و گاهی نیز بشارتی از پیشرفت امرالله در قاره آمریکا ایراد می فرمودند. اقامت این گروه از زائرین یعنی حافظ الصحه و اهل بیت نوزده روز بطول انجامید و روز وداع همگی با چشم اشکبار و قلبی مشحون از انجذاب و اشتعال رهسپار همدان شدند و جناب حافظ الصحه کماکان به خدمات امری و تبلیغ امرالله ادامه داد تا در سال ۱۹۴۲ میلادی به ملکوت ابهی صعود نمود.

جمال مبارک الواحی چند به افتخار ایشان نازل فرموده اند و برخی از آنها
مشترک با سایر احباء می باشد.
جناب حکیم رحیم علیه بهاء الله

هوالمنادی فی ملکوت البیان

ذکر من لَدَنَا لمن فاز بِآيَامِ اللَّهِ رب العالمين ليقره الي مقام يرى فيه
آآ افواد وجه ربه الظاهر الخبير. آنا نبشرك بعناية ربك لتبشرالناس
بهذا النبءالعظيم قد ذكرك من قبل فضلاً من لَدَنَا و نذرك في
هذاالكتاب المبين. يا حكيم لعمرالله انّ اليوم عظيم و الامر عظيم.
امروز جميع اشياء به طراز جديد مزين و مدينه موعوده از سماء جديد
نازل ولكن بصر را حجابات منع نموده و آذان را سبحات ظنون از
شنیدن كلمه الهی باز داشته. از اينکه آواز مخالفين را اصغاء نموده
قابل اين راز نه و مخالفين نفوسى هستند که به اسم حق و به لباس
علم ناس را از کوثر حيوان منع نموده و می نمایند. بگو ای شاربان
رحيق بيان قدر خود را بدانيد و مقامات خود را حفظ کنید و در
يکتاکه عرفان حق جل جلاله است در کنز قلب از سارقين و خائنين
محفوظ داريد. كذلك نطق لسان الرحمن في ملكوت البیان طوبى لمن
سمع و حمد ربه العزيز البديع.

جناب حکیم رحیم علیه بهاء الله

هوالاتقام الاعظم

ذکر من لَدَنَا لمن اقبل الي السدرة التي ارتفعت على طور العرفان
اذظهر هذا الظهور الذي به اهتزّ ملكوت البیان و سمع نداء ربها الرحمن
آنه لا اله الا انا الغفور الکریم قنطار الطور شوقاً لهذا الظهور و آفاق
السينا بعد ما انصعق اذ نفح في الصور امراً من لدى الله العليم
الحکيم. طوبى لك و للذين ما منعتهم شئون الخلق عن الحق نبذوا
ما عندالقوم و اخذوا ما امروا به من لدى القوى الغالب القدير. انا

نوصی عبادالله بالتبر و التقوی و بما یرتفع به مقام الانسان فی الامکان
تعالی الرحمن مقصود من فی السموات و الارضین. تمسک بحبل
الحکمه و عاشر مع الاحباب بالروح و الريحان كذلك یأمرک المظلوم
من شطر سجنه العظیم و تذرک ابنک سمی بیعقوب و نبشره بعنایة الله
العزیز الحمید.

در لوح مبارک دیگری می فرمایند:

چندی قبل جناب حکیم علیه بهاءالله که ابناء خلیل و وراث کلیمند
عریضه ای تلقاء وجه ارسال نمودند بعد از عرض فرمودند انشاءالله به
عنایت حق فائز باشد. یا طیب علیک بهائی به او تکبیر برسان و بگو
ندایت را شنیدیم الحمدالله به عرفان حق فائز شدی ان احفظ مقاصک
باسم الله المهیمن القیوم قل ما رأیته فی المنام انه حق ان اعمل به و
کن من الراضین . انشاءالله به اجر لقا فائزی. امروز عالم مضطرب و
اکثر احزاب ارض در غبار رشگ و رب مستور از حق بخواهید تا به
کوثر بیان این غبار را که سبب تیره گی عالم شده بنشانند و به نور عدل
کل را روشن دارد انه هو المقتدر القدیر. دوستان را سلام برسانید و به
معروف وصیت می نمائیم قل تمسکوا بالحکمه آنها تنفعکم فی کل
الاحوال طوی لمن عمل و ویل لغافل المرید.

در لوحی دیگر به قلم خادم که به افتخار جناب آقاشیخ محمد نازل شده و
تحت عنوان بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی حمد حضرت مقصود
عالمیان را لایق و سزا ... می فرمایند: و تذرک من سمی برحیم و الذی
سمی به عاشور نسل الله تبارک و تعالی ان یقدر لهما و لاولیانه ما تقر به
عیونهم و تفرح به قلوبهم انه هو معین المقبلین و المخلصین ...

ایضاً لوحی دیگر - جناب حکیم رحیم

بنام دانای یکتا

یا رحیم امروز روزیست که شبه و مثل نداشته و نخواهد داشت. مکلم
طور ظاهر و آسمان و زمین بطراز جدید فائز و اورشلیم از ملکوت اراده
نازل، برته بقدم مالک برته مشرف و فائز طوبی لک و نفس و جدت
عرف الرحمن و فازت بهذا اليوم العظیم.

این هم یکی از الواح مبارک می باشد که به افتخار برخی از احبای همدان
عزّ نزول یافته و مطلع آن اینست:

هذا صحيفة الله المهيمن القيوم نزلت لابناء الخليل و وراث الكلیم من
لدى الله العزيز الجمیل

بسمی المهيمن على ملكوت البيان. هذا كتاب نزلت من سماء
مشية الرحمن على من فی الامکان ...

یا رحیم قذاتی الحکیم من افق الاقتدار با آیات واضحات و بینات
لائحات. ولكن القوم فی حجاب غلیظ. قذاتی اليوم و ظهرت اللئالی
المستوره فی صدف عمان العلم و الحکمه امرأ من لدى الله المهيمن
على من فی السموات و الارضین. کن مشعلاً بنار سدره امری و منوراً
بانوار ظهوری و ناطقاً بثناتی الجمیل.

دختران حافظ الصحه به علت تبعیضی که ایشان بین فرزند ذکور خود و
دختران قائل شده بودند عریضه ای به حضور مبارک حضرت مولی الوری
مرقوم داشته اند و این لوح مبارک از یراعه آن حضرت به افتخار ایشان عزّ
نزول یافت.

هو الله

جناب حافظ الصحه

ای یار عزیز فی الحقیقه در همدان اول شخص نورافشان تو بودی خود

روشن گشتی و دیگران را نیز روشن نمودی. این مقام عندالله بسیار عظیم است لذا باید در روش و سلوک نیز کل را تعلیم نمائی تا جمیع مقتبس از انوار عدل الهی گردند. عدل اول موهبت الهی است و سبب حیات سرمدی. مرا نهایت سرور در اینست که در آن اقلیم تأسیس عدالت گیری نمائی انانث را نظیر ذکور مهربانی کنی و سبب فرح و سرور عموم شوی و علیک البهاء الابهی

ع ع ۲۰ ذیقعه ۱۳۸۰ (۱۹۲۰)

قربانعلی

امزاجرد قریه ای همجوار همدان است و اهالی آن مردمانی شجاع و غیور می باشند و به زبان ترکی تکلم می کنند. سه تن از اهالی این قریه به علت رشادت در فوج سام خان ارمنی خدمت می نمودند.

جناب محمدحسن سلطان که به وسیله جناب ابوالفضایل مقتخر به تصدیق امر مبارک شد و افتخار آن یافت که اول من آمن آن قریه شود به تبلیغ امرالله در قریه امزاجرد پرداخت و نقوس بسیاری از اهالی آن قریه را به فوز ایمان نایل کرد. قربانعلی نواده یکی از آن سه سرباز بود که در ظل امرالله وارد شد و با جان و دل بخدمت حافظ الصحه می پرداخت و مانند جد خود رشید و بی باک و در ایمان مخلص و ثابت قدم بود. وی پس از آنکه از زیارت ارض اقدس مراجعت نمود بنام حاجی قربانعلی شهرت یافت.

روز مرخصی در حیفا قربانعلی صبح زود به حضور حضرت عبدالبهاء شتافت و برای عرض خداحافظی به اقدام مبارک افتاد. حضرتش با منتهای عطف و مهربانی وی را بلند فرمودند و با بیان "برو دیگر آدم نکش فی امان الله" وی را مخاطب ساختند. وی چنین انتظاری نداشت که سر نهانش فاش شود با منتهای خجالت و شرمساری از گناهی که مولای عزیزش بر ملا ساخته بودند سر و صورت خود را غرق در سیلی نموده گریان و شیون کنان خود را

به جمع زائرین رسانید و مرتباً این جمله را تکرار می‌کرد: "از کجا می‌دانست؟" سرکار گوهرخانم و سایرین که وضع آشفته وی را دیدند وی را آرام نمودند و علت زاریش را پرسیدند. قربانعلی که هنوز بغض گلویش را می‌فشرد گفت چندی قبل شخص شریری در امزاجرد به احباء ناسزا می‌گفت و اهانت می‌کرد. روزی در داخل طویله گیرش آوردم و او را کشتم و همانجا دفنش کردم و احباء را از شرش خلاص نمودم تا حالا خیالم آسوده بود که چون کسی مرا ندیده پس از این ماجرا هیچکس مطلع نیست ولی نمی‌دانستم که حضرت عبدالبهاء از رازم یا خیر می‌باشند و به من فرمودند برو دیگر آدم نکش.

حاجی مهدی آرجمند

حاجی مهدی یکی از فضلاء عالیقدر و برجسته اواخر عهد رسولی و عهد میثاق در ایران و ستاره‌ای تابان در بین انباء خلیل می‌باشد. ایشان در سال ۱۸۶۱ در خانواده آقا رفیعا و خاتون خانم پا بر عرصه وجود گذارد و مانند سایر خانواده‌های حکیم العازار پس از تصدیق امر مبارک نام خود را مهدی گذارد.

آقا رفیعا که او را آقا رفوعا نیز می‌نامیدند همسر دیگری بنام سارا خانم داشت، فرزند ذکورش بنام حنیم (حبیب) شمس‌الحکما و دو دخترانش طاووس خانم (همسر میرزا عبدالله) و ننه خانم همسر میرزا آقاخان فارسی‌گو بودند.

تحصیلات ابتدایی حاجی مهدی در مکتب‌خانه کلیمی‌ها آغاز شد. ملا رحیم فرزند ملا یعقوب به کلیمیان خواندن و نوشتن زبان عبری می‌آموخت و درس تورات و تلمود به آنها یاد می‌داد. مکتب‌خانه‌های آن زمان کلاسیک نبود و کلاسهای چندی نداشت و همه شاگردان با معلومات متفاوت در یک کلاس درس یاد می‌گرفتند و هر یک جداگانه درسی که یاد گرفته بودند را

به معلم ارائه می‌دادند. پیشرفت هر شاگرد بستگی به استعداد و پشتکار خود وی داشت. حاجی مهدی در یک روز چند بار درس خود را به معلم پس می‌داد و ملا ابراهیم در استعداد وی دچار شگفتی شده بود. وی بطوری در آیات تورات و تلمود مسلط شده بود که روزی که جناب حکیم آقاجان به خواهران اعلام امر مبارک نمود وی شخصاً تحری حقیقت کرد و به ملکوت عرفان فائز گشت وی در این مورد چنین مرقوم داشته است:

"... این فانی نیز به تشویقات ایشان (حکیم آقاجان) با دقت تمام در صدد تحقیق و مجاهده برآمدم زیرا از آیات کتاب استنباط می‌شود که شخص مجاهد را خدا هدایت می‌فرماید" و پس از ذکر آیات مربوطه از تورات و انجیل و قرآن می‌نویسد:

"و نیز فهمیدم و دانستم که از تقلید آباء و تعصب اجداد و بعضی از حجبات که سبب گمراهی هر طائفه‌ای هست باید بیزار شد و به دقت تمام در فرق و امتیاز بین حق و باطل سعی گشت. تا آنکه به میزان عقل و دلیل کتب مقدسه به عون و عنایت الهی اطلاع و آگاهی حاصل گردید که لابد باید مدعی من عندالله در جمیع شئون مثیل و نظیر نداشته باشد و احدی از خلق در مقابل او اظهار مثلّیت نتواند نمود. و آنچه را که انبیای قبل دلیل قاطع برای صدق بیان خود بیان نموده‌اند از اعظم و اتم آن را از این وجود در ظهور مبارک مشاهده نمودم و تصدیق امر مبارک کردم."

حاجی مهدی چون سواد فارسی و عربی نداشت با عزمی راسخ بقرا گرفتن زبان پرداخت و با استناد به مضامین و نبوات تورات و انجیل و قرآن با یهودیان، مسیحیان و مسلمین مباحثه می‌نمود و با قدرت بیان ادله و براهین آنان را مغلوب می‌نمود.

یکی از مشهورترین اقدامات تبلیغی جناب ارجمند مباحثه با دکتر هلمز بود که یک سال بطول انجامید و عاقبت دکتر هلمز از ادامه آن شانه خالی نمود. نتیجه این مذاکرات در کتاب گلشن حقایق بیچاپ رسیده است. در جلسه‌ای که جناب عزیزالله عزیزی با حضور علمای یهود ترتیب داده بود

حاجی مهدی نتوانست با استدلال و براهین آنها را متقاعد نماید ولیکن جناب عزیزی بقوز ایمان نائل گردید.

حاجی مهدی ارجمند مانند پدر خویش به شغل زرگری و تیزاب و ساعت سازی اشتغال داشت و در اخلاق مرضیه و صفات حسنه و خضوع و خشوع، گذشت، فداکاری و شهامت زبان زد یار و اغیار بود. در دفاع از امر الهی و یاران رحمانی که به خصومت و ایذا و آزار اعداء گرفتار می شدند همواره پیشقدم بود و با شجاعت و فداکاری و کفایت تام اقدام می نمود و در این سبیل دچار مصایب و بلائی گوناگون گردید و با نهایت صبر و استقامت صدمات وارده را تحمل نمود. وی در خدمات امری بسیار موفق بود و کلاسهای تزئید معلومات، را در همدان و طهران برگزار می کرد و این امر سبب شد تا دیگر احباء همدان نیز به وی تاسی کرده کلاسهای مشابهی تشکیل دهند.

حاج مهدی ارجمند سالهای متمادی عضویت محفل روحانی همدان را به عهده داشته و در سال ۱۹۰۷ میلادی سفری تبلیغی به کرمانشاه کرد و چند ماه در آن مدینه اقامت نمود و در سال ۱۹۰۸ میلادی به اتفاق چند نفر از احبای همدان به ارض اقدس سفر نموده به زیارت اعتاب مقدسه و تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء توفیق یافت و سه هفته از محضر مبارک مستفیض گردید و در مراجعت از ارض اقدس مدتی در شهر رشت اقامت نمود و به نشر نقحات الهیه در آن دیار پرداخت و با طبقات عالیّه آن مرز و بوم مذاکرات امری نمود و کلمه الله را ابلاغ کرد.

در سال ۱۹۳۴ میلادی حاج مهدی همدان را ترک گفت و در طهران سکونت اختیار کرد و در سال ۱۹۳۷ میلادی بنا بر صلاح دید محفل طهران برای تبلیغ ابناء خلیل سقری به شیراز نمود، اما در اثر مخالفت شدید یهودیان آن شهر و توسل آنان به حکومت با آنکه حاکم شیراز مدتی را به تعلل و تسامح گذراند بالاخره از حاج مهدی التزام گرفته شد که در ظرف سه روز از شیراز خارج شود و ایشان به طهران بازگشت. و در ۲۵ نوامبر ۱۹۴۱

میلادی در سن ۸۰ سالگی بملکوت ابھی شتافت.

حاجی مهدی همواره مورد عنایات لاتهایه جمال قدم و حضرت عبدالبهاء بود و الواح بسیاری به افتخار ایشان نازل شد. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح می فرمایند: " ای فرزند ارجمند و ای ولد دانشمند حضرت خلیل " از این رو ایشان ارجمند را نام خانوادگی خود انتخاب نموده اند. در قسمتی از لوحی که به افتخار جناب آقا شیخ محمد که به قلم خادم و خطاب به بسیاری از احبای فرقانی و کلیمی عزّ نزول یافته تحت عنوان "بسم ربنا الاقداس الاعظم العلی الابھی حمد حضرت محبوب عالمیان را لایق و سزا" به حاجی مهدی اشاره شده: " و تذکر مهدی و نبیره بذکری آتیه نسنل الله ان یفتح علی وجهه و وجوه اولیائی ابواب البرکة و العطاء و العزة و الثروة و العلاء انه هو مولی الوری و رب الاخرة و الأولى "

همدان - جناب آقا مهدی رفیعا علیه بهاء الله الابھی
هو الله

ای بنده الهی، ورق مسطور رقّ منشور گردید و مطالب روشن و واضح بود. دو دست شکرانه به درگاه خداوند یگانه بلند نما و حمد و ثناگو و ستایش و نیایش کن که به چنین موهبتی موفق و مؤید گشتی که در اثبات حقیقت نبأ عظیم ذلایل و حجج قاطعه و برهان مبین از کتب قدیم استخراج نمودی و هذا من فضل ربک یؤتد به من یشاء من عباده و الله ذو فضل عظیم. تألیف مذکور را البته ارسال نمایند تا به مطالعه اش روح و ریحان حاصل گردد. تا توانی شب و روز به جان و دل بکوش تا به خدمت آستان مقدس موفق گردی. این است فوز عظیم؛ این است نور مبین. باری، تا توانی به تبلیغ امرالله مشغول شو و در نشر نفحات الله بکوش، این است جوهر امرالله و رضاء الله و مغناطیس تأییدالله. تا توانی در این مورد جانفشانی نما و در این اوقات چون صبیان نقض از هر جهت علم فساد بلند نموده اند لهذا حضور احبباء

مشکل است. قدری صبر فرمائید، وقتش خواهد آمد. و من به عوض آن جناب در عتبه مقصد زیارت نمودم و طلب تأیید در تبلیغ نمودم تا مظهر عون و عنایت حضرت احدیت گردی. جناب حاجی ملا میرزامحمد و جناب آقامحمد جواد و جناب آقا محمدباقر و جناب نبیل مسافر کلّ را از قبل این عبد تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نمائید. والبهاءعلیک و علی کلّ عبد اوهاب. ع ع

همدان جناب آقا مهدی رفیعا علیه بهاءالله الابهی
هوالبهی

خدمت در آستان الهی مقبول و محبوب و زحمت و سعیت مشکور. انشاءالله همواره به کمال همت در نشر نجات الهی کوشی و بیان دلایل و معانی نمائی و بشارات کتب مقصد انتشار دهی و اشارات از رموز کلمات انبیاء پیدا کنی و علامات مندمجه در هویت آیات را کشف کنی و از برای طالبان بیان نمائی. این خدمت خدمت ابدی است و این همت سبب روشنایی رخت در ملکوت سرمدی. حال چون قریب غروب است به این عبارات اکتفا شد و الا مستحق نامه مبسوطی و لایق مکتوب مفصل مشروح. و علیک البهاء. ع ع

جناب مهدی علیه بهاءالله

هوالمنادی فی سدره الانسان

یامهدی، امروز سدره به قد اتی الحق ناطق و ندای طور مرتفع. حضرت کلیم با یک عصا بر اسیاف عالم زد و مالک قدم با یک قلم بر ظنون و اوهامات امم. حمد کن مقصود عالمیان را که ندایش را شنیدی. و به آثار قلمش فائز شدی. قدر این مقام را بدان و به خدمت امر قیام نما. این است امر مبرم الهی. طویی لک و لمن فاز بما امر به فی لوحه المحفوظ. قل الهی الهی لک الحمد بما اسمعتنی ندائک و اریتنی

آثارک و شرفتنی بقاء لوحک الذی لاح من افقه تیر عنایتک. اشهد
انک انت الفضال و انک انت الفیاض الغفور الرحیم. اسئلک ان لا
تخبینی عن بحر جودک و لا عن انوار شمس عطانک. اشهد و یشهد
الکائنات بعلوک و سموک. قدر لی و لمن آمن بک ما قدرته
لاصفیاتک. انک انت الجواد الکریم. الحمد لک اذ انک انت مقصود
العارفین.

خانواده ارجمند : جناب حاجی مهدی ارجمند در همدان با سرکار طاووس
خاتم ازدواج نمود. دخترهای ایشان بدیعه خاتم همسر آقا مهدی نویدی،
لمیعه خاتم همسر سنائی(رضوانی) و پسر ایشان حبیب الله ارجمند با
فرزندان خود همگی در ظل امرالله به خدمات باهر موفق می باشند.(جدول
شماره ۳) ۱۴

طاهرخان باهر

طاهرخان باهر از احبای کلیمی همدان می باشد که در سال ۱۸۶۴ میلادی
در خانواده حکیم آقاجان (غیر از حکیم آقاجان اول من آمن) بدنیا آمد وی
در ابتدا یاری نامیده می شد. وی پس از آنکه با طوطی خاتم صبیحه
حافظ الصحه وصلت نمود و شبها به بیانات جناب ابوالقضایل گوش فرا
می داد تصدیق امر مبارک نمود و به شرف ایمان نایل شد.

پدرش که مرد متعصبی بود از اینکه پسرش "یاری" دین اجدادی خود را
ترک گفته غضبناک شد و به مدت یک هفته رسماً جلسات عزاداری برقرار
کرد.

یاری پس از گذشت چند سال تقاضای تشریف به ارض اقدس نمود و به
حضور مبارک حضرت عبدالبهاء شرفیاب شد و به بوسیدن اعتاب مقدسه
علیا موفق گردید به دعا و مناجات پرداخت و از محضر مبارک کسب

فیض و کمال نمود و تأیید طلب کرد.

همزمان با تشرف او به حضور مبارک پدرش که مرگ خود را نزدیک می دید عروس خود طوطی خانم را صدا می کند و چون عروس به اطاق وارد می شود با لبخندی سلامش را پاسخ می گوید و به وی می گوید که چون مرگ من نزدیک است و پسر ارشدم اینجا نیست لذا از تو عروس بزرگم می خواهم که لوازم کفن و دفن مرا آماده کنی. عروس که از شنیدن این خبر یکه می خورد دستپاچه شده می گوید این چه فرمایشی است. شما که در هفته اخیر کسالتی نداشتید خیالتان آسوده و راحت باشید ولی حکیم آقاچان می گوید اینطور نیست مرگ من قریب الوقوع است بنابراین از تو خواهش می کنم که اسامی پیامبران را یک یک بر زبان بیاور عروس هم می گوید حضرت موسی وی می گوید بر حق است. عروس می گوید حضرت عیسی، وی می گوید بر حق است، عروس می گوید حضرت محمد، وی می گوید بر حق است. سپس می گوید حضرت اعلی، می گوید بر حق است و بالاخره عروس نام جمال مبارک را می برد و می گوید حضرت بهاءالله، او می گوید، او هم بر حق است. بدین ترتیب کسی که برای ایمان فرزندش به ظهور جدید یک هفته عزاداری نموده بود در آخر حیات خود منقلب شد و تصدیق امر مبارک نمود، به بستر رفت و با حسن ختام به ملکوت ابهی صعود کرد. این تقلیب جوابگوی ادعیه و مناجاتهایی بود که دکتر طاهر خان در اعتبار مقدسه تلاوت نموده و طلب تأیید برای پدر بزرگوارش کرده بود.

ایشان در حوادث ناگواری که در خاندان حافظ الصحه رویداد دچار مشقات بسیار شد. شهادت برادرزن، چپاول و تاراج اموال، آتش زدن منزل و حملات وحشیانه اوباش که خصوصاً در غیاب سرپرست خانواده صورت گرفته بود به شدت آزارش داد. وی با دامادهای دیگر می کوشید گوهر خانم و دخترهایش را تسلیت دهند و خود گهواره دختر شیرخوارش صغری را از میان آتش ربود و از دریچه ای که بخانه همسایه راه داشت خارج نمود.



حکیم آقا جان پدر دکتر طاهر خان



دکتر طاهر باهر

دکتر باهر طبیعی مهمان نواز و مؤمن بود و مطبش در همدان جنب خانه اش قرار داشت و احتفالات امری و تبلیغی برگزار می کرد. چندی بعد در طهران در خیابان امیریه سکونت اختیار نمود و در آنجا نیز مطب خود را جنب منزل قرار داد. خانه ای بسیار زیبا و حیاط بزرگ مشجر و سالن آن آئینه کاری و سایر اطاقها با تابلوهای زیبا و جالبی نقاشی شده بود و برای تشکیل احتفالات بزرگ مهیا بود. جلسات در روزهای سرد در سالن و در سایر موارد در حیاط تشکیل می شد. اطراف حوض را صندلی های کافی قرار می دادند و از میهمانان پذیرایی می کردند. یک شب در هفته نیز احتفال تبلیغی داشت و در این جلسات با وجود داشتن خدمتکار، خود شخصاً به مهمانان چای تعارف می کرد و حتی در سن کهولت و لرزش دست این رویه را ترک ننمود و در سال ۱۹۴۱ میلادی از این دارفانی به ملکوت ابدی پرواز کرد.

خانواده دکتر طاهرخان : دکتر طاهرخان دو فرزند ذکور بنام نصرت الله باهر و عبدالله باهر داشت و دخترانش مریم خانم همسر دکتر افتخار، صفری خانم همسر حاجی میرزا ابراهیم فریدیان، منیره خانم همسر محمود مبین، باهره خانم همسر دکتر روح الله منوچهری و همگی به استثنای دکتر افتخار در ظل امرالله بودند.

ایشان روزهای جمعه تمام فامیل را برای صرف نهار دعوت می نمود و از آنجایی که خانواده دکتر افتخار کلیمی بودند طوطی خانم رعایت حال آنان را می نمود و برای آنها غذایی جداگانه با گوشت کاشر طبخ می کرد. آنها آشپزی شوخ و مؤمن بنام بشیر داشتند که دو نوع سفره می چید و برای کلیمیان که لبنیات را با مواد گوشتی نمی خوردند دوغ سر سفره نمی گذاشت و دوغ در سفره احباء قرار داشت. بشیر هنگام چیدن سفره بشکن می زد و می گفت شاه حیدری، شاه نعمتی. و در افواه شایع شده بود که طوطی خانم بر خلاف سایر احباء هنوز گوشت کاشر خریداری می کند.

باری دکتر طاهرخان هر صبح جمعه بیرون منزل می ایستاد و اجبائی که تصادفاً از خیابان امیریه عبور می کردند به نهار دعوت می کرد و گاهی سفره آنان از ۵۰ نفر متجاوز می شد و اگر دوغ کافی نبود آب به آن می افزود.

لوحی که بواسطه مسیو آندره در سال ۱۹۱۹ میلادی به افتخار عموم منسوبین عزّ نزول یافته و قبلاً زینت بخش این اوراق گشته است به افتخار دکتر طاهرخان باهر و همسرش طوطی خانم نیز می باشد. همچنین این مناجات نیز به افتخار ایشان عزّ نزول یافته است:

بواسطه جناب دکتر طاهر باهر

هو الله

یا یاری اسمع نداء الله الابدی قل یا آلهی استلک بالقلم الذی فاز
باصبعک و بالورقة التی تشرفت بکلمتک و بالمدادک الذی جعلت کوثر
الحيوان لمن فی الامکان و بنفوذ کلمتک و اقتدار مشیتک بان تجعلنی
راضياً برضائک و صابراً حین البأسا و شاکراً بنعمتک یا موجد الاشياء
انت الذی ما منعت بحر جودک عصیان عبادک و ما سدت رحمتک غفلة
خلقک لا اله الا انت العزيز الوهاب.

بواسطه آقا میرزا طاهر زائر کلیمی، امة الله ضجیع محترمه علیها بهاء الله
الابهی

هو الله

یا امة الله شکر کن خدا را که قرین کریم طاهر و باهر است و بتوجه
الی الله رخی لامع دارد. این مقام سزاوار شکرانه است و این هدایت
موهبت خداوند یگانه از خدا ترا تأئید خواهم و نظر عنایت رجا نمایم.
و علیک البهاء الابهی ع ع

ایشان با توجه به لوح مبارک فوق، طاهر و باهر را بجای یاری برگزید.

متأسفانه طوطی خانم در آخر حیات در امتحان الهی لغزید و از امرالله
طرده شد.

در سال ۱۹۵۲ میلادی حقیر و همسرم افتخار تشریف به آستان مقدس
داشتیم وی عریضه‌ای بوسیله جناب دکتر جاگری به ایتالیا فرستاده بود و
معظم‌له همسرم را مأمور تقدیم عریضه به حضور مبارک نمود. فردوس
هنگام تقدیم عریضه زار زار می‌گریست و حضرت ولی امرالله وی را مورد
عنایت قرار داده فرمودند اگر مشارالیها قلباً نادم شده باشد در عالم
ملکوت مورد عفو قرار خواهد گرفت و سه بار بوی فرمودند من از شماها
راضیم، استقامت نمودید.

و همچنین این لوح مبارک را بوسیله ایشان به افتخار دو نفر از احباء نازل
فرموده‌اند:

بواسطه جناب آقا میرزا طاهر زائر: میرزا یحیی خان و دکتر یوحنا حافظی
برادر طوطی خانم و میرزا ابراهیم فریدیان داماد طاهر خان علیها بهاء‌الابهی
هوالله

ای دو نفس مبارک جناب طاهر چون زائر گردید با رخی باهر در
انجمن رحمانی حاضر گردید و با این مشتاقان همدم و دمساز شد و هم
اندیشه و هم آواز گشت از خلق و خوی شما نکته‌ای گفت و از وجد و
جذب قصه‌ها راند ذکر خیر کرد و ستایش و نیایش نمود تا یاران را
بطرب آورد و دلها را مسرور نمود. ای یاران نفوذ کلمه‌الله در عروق و
شریان امکان چنان ساری و جاری گشته که قلوب بیگانه و آشنا را
ارتباط داده و یار و اغیار دست در آغوش نموده اینست سر توحید و
اینست حقیقت تفرید پس تا توانید از جهان وحدت دم زیند و با
یکدیگر حتی با بیگانه و اغیار شفیق و مهربان باشید تا شعله نورانی
محبت اصلیه در حقایق بشریه برافروزد و این عداوت حتی برودت بگلی
از میان برخیزد آنوقت هیکل عالم توحید مجسم شود و وحدت مصور
گردد و علیکم البهاء‌الابهی ع ع

آقا سلیمان زرگر

آقا سلیمان فرزند شمعون در همدان تولد یافته و در جوانی با ربیقا خانم دختر مروارید خانم ازدواج نمود. ربیقا خانم که خواهرزاده جناب حکیم آقاچان می باشد بر اثر اقبال مادر و دائی خود بزبور ایمان آراسته شده زنی آراسته و خوش پوش و نظیف بود و بخانم طلائی شهرت داشت. این زن پاکدامن و با تقوی در نظافت ظاهری نیز زیانزد یار و اغیار بود زیرا که هنگام ادای صلوة و مناجات حتی در هوای سرد زمستان نیز لباسهای خود را درآورده و با ردای سفیدی به نماز می پرداخت.

جناب آقا سلیمان نیز در کنیسه پس از استماع بیانات حکیم آقاچان به شرف ایمان فائز گشته و هر بامداد برای ادای دعا و مناجات قبل از طلوع به مشرق الاذکار می رفته و گاهی در زمستان محاسنش یخ می بسته. نتیجه اقتران این دو بزرگوار سه پسر بناهای ابراهیم فریدیان، عبداللّه (مسیو آندره) و یعقوب صمیمی و سه دختر بناهای نوش آفرین فرهومند، طاووس ثابتی و دختری شیرخوار بود که پس از درگذشت مادر به هنگام وضع حمل فوت کرد. آقا سلیمان پس از صعود همسر خود دچار شکنجه و مشقت شد که شرح آن در صفحات قبل نقل گردید. به هر حال پس از آزادی از زندان در صدد رفع مشکلات وارده برآمد ابتدا جنازه ربیقا را در قطعه زمینی که جناب حافظ الصحه برای گلستان جاوید اهداء نموده بود بخاک سپرد و برای سرپرستی کودکان خود با فاطمه سلطان خانم صبیبه میرزا نصرالله جدیدالاسلام ازدواج نمود متأسفانه وی بجای محبت مادری با اطفال با خشونت رفتار می کرد. یعقوب و عبداللّه که میان سال بودند در مدرسه الیانس تحصیل می کردند ولی طاووس ۴ ساله (مادر نگارنده) و نوش آفرین ۶ ساله ناچار بودند فشارهای او را بپذیرند و کارهای سختی را که خارج از قوه و بنیه آنها بود انجام دهند. سالهای بعد هم پرستاری بچه های نوزادش را به عهده داشتند و از اینرو هر دو آنان از نعمت سواد محروم شدند.

ابراهیم که تاب تحمل رفتار خشونت آمیز نامادری خود را نداشت در ۱۴ سالگی خانه پدر را ترک گفت. نتیجه ازدواج مجدد آقا سلیمان با فاطمه سلطان دو پسر بنامهای نصرت الله و نورالله و چهار دختر تاجی (موفق)، محترم (متحدین)، طوی (ساعیان) و منیر (بقایی) بوده که همگی در ظل امرالله قرار یافتند.

جناب آقا سلیمان در طول حیات خود بارها دچار تضییقات گشته و همواره ثابت و راسخ به خدمت امرالله پرداخته و در سال ۱۹۱۸ بملکوت ابهی صعود نموده و مناجات طلب مغفرت به اعزازش عزّ نزول یافته.

بواسطه مسیو آندره طلب مغفرت بجهة آقا سلیمان علیه بهاء الله ابهی.

هوالله

خداوند مهربانا بنده تو سلیمان از این جهان بیزار شد تا در جهان بالا بر سریر سلیمانی نشیند روی تو بیند و خوی تو گیرد ای آمرزگار گناه بیخوش پناه بده آگاه کن و در جهان اسرار غرق انوار فرما عبدالیهاء عباس

جمال قدم جل اسمه الاکرم به افتخار برخی از احبای متقدمین همدان لوح مبارکی که قسمتی از آن به افتخار معظّم له است نازل فرموده اند.

هذا صحيفة الله المهيمن القيوم نزلت لابناء الخليل و وراث الكيم من لدى الله العزيز الجليل بسمي المهيمن على ملكوت البيان. هذا كتاب نزل من سماء مشية الرحمن على من في الامكان ليقرّبهم الى الله رب العالمين. هذا يوم فيه سطع النور بما استوى مكلم الطور على عرش الظهور و نطق امام الوجوه الملك لله العزيز الحميد و هذا يوم بشر به الكليم ثم الروح و من بعده محمد رسول الله الذي اتى مشرق الامر بسطان مبین. قدفاح به عرف الرحمن في البلدان و ارتفع النداء بين الاديان طوی لسمع فاز بالاصغاء و ويل

لناتمين. انه امرت الكل بهذاالظهور الاعظم و بشرهم بيوم يقوم الناس
 لرب العالمين و يوم ياتي ربك او بعض آيات ربك كذلك نطق الحبيب
 بمابشره جبريل من لدى الله العليم الخبير ... يا ابن سمعون اسمع نداء الله
 المهيمن القيوم انه يذكرك في السجن و يأمرك بما يتبسم ثغرا لانصاف بين
 الاحزاب ان ربك هو العادل الحكيم. قل آلهي آلهي انا عبدك الذي اقبل
 اليك و اراد ان يشرب فزات الرحمة الذي جرّت من يمين عرشك. اسئلك يا
 مالک الملوك و الحاكم على الجيروت بشموس سماء فضلك و بانوار وجهك
 و بالكلمة التي بها خلقت الخلق و بارادتك بان لاتخيبنى عما اردته من بحر
 جودك و سماء عطائك انك انت الغفار الكريم.



آقا سليمان زرگر

حاجی میرزا ابراهیم فریدیان

حاجی میرزا ابراهیم فریدیان فرزند ارشد آقا سلیمان زرگر و سرکار ربقا خانم در سال ۱۸۸۱ میلادی در همدان متولد شد. وی در کودکی به مکتب خانه رفت و چون رفتار خشونت آمیز ملای مکتب برایش ناگوار بود مکتب را ترک کرد و با فداکاری و همت ممتاز خویش بفرآ گرفتن زبان فارسی و عربی پرداخت. در دوازده سالگی مادر خود را از دست داد و چون نامادریش با خشونت و بدرفتاری فرزندان را اداره می کرد تاب تحمل نیاورد و در ۱۴ سالگی خانه پدر را ترک گفت و با یکی از اعیان بنام آقا اسحق به اراک رفت و در آنجا سکنی گزید. در آن شهر چهار نفر از اعیان کلیمی و دو نفر فرقاتی می زیستند. ابتدا در حجره جناب میرزا منوچهر ملکوتی بکار پرداخت و مسئول رسیدگی دفاتر تجارتی گردید پس از چندی با فروش عبا و انگشتری خود سرمایه ای ترتیب داد و جنب حجره آنان حجره ای گرفت و با ده تومان سرمایه خود از همدان کالا وارد می کرد. رفته رفته کارش بالا گرفت و با جناب میرزا آقاخان طبیب که به روسیه رفت و آمد می کرد بنای داد و ستد گذارد و ضمناً هنگام فراغت با لحن داودی با خواندن مثنوی مولانا سرگرم می شد.

اعیان اراک نیز مانند سایر نقاط ایران از حملات اعدا و تعدی متعصبین و اراذل و اوباش در امان نبودند و تا زمانی که حاجی آقا حسن مجتهد که رعایت حال اقلیت ها را می نمود زنده بود آسایش خاطر داشتند ولی پس از فوت او سیدی بنام آقانور پیشنماز شد و رجاله ها را دور خود جمع نمود و آنان را بر علیه اعیان تحریک کرده سبب آزار آنان شد. روزی همسایه ایشان ملامحمود به آنان خبر داد که فردا قرار است بازار تعطیل و به اعیان حمله کنند و اموالشان را تاراج کنند. اعیان از ترس جان خود به بیرون شهر فرار کردند. در بیابان سرگردان گشتند لذا به آنها بسیار سخت گذشت تا اینکه از دور آتشی برافروخته دیدند. کارگرانی که یخ منطقه را

تأمین می نمودند آتش کرده آنها نیز دور آن جمع شدند. پس از رفع سرما به منزل جناب قائم مقامی که وی نیز بر اثر حمله اشرار ثروت خود را از دست داده بود رسیدند و در آنجا سکنی نمودند تا آنکه حاکم اراک اشرار را متفرق و احباء به شهر خود برگشتند.

روزی نیز آقاسلیمان برای دیدار فرزند به اراک وارد شد. آقا نور مجدداً به تحریک ارادل پرداخت پدر و پسر هر دو از بیراهه بخانه پیرزنی یهودی پناه بردند و در خانه اش در داخل تنور مخفی شدند و ساعتها در آن چای تنگ ماندند. با بازگشت امنیت، آنها از مخفی گاه خارج و به منزل خود مراجعت نمودند.

در همین ایام در اثر تحریکات و فتوای آقا نور افراد خانواده جناب علی اکبر برار بشهادت رسیدند.

در حوالی اراک چند خانواده بهائی در قراء خلج آباد و شاه آباد و نظام آباد می زیستند. تپه های مخروبه قدیمی آنجا نظر جناب فریدیان را جلب کرد لذا وی به کمک احباء به حفاری آن منطقه پرداخت و در نتیجه آثار باستانی و عتیقه بسیاری از آن محل کشف نمود و با شراکت جناب قائم مقامی هر دو شریک و احباء آن منطقه سود فراوانی به دست آوردند. سپس جناب فریدیان در سال ۱۹۱۰ میلادی از ساحت اقدس اذن تشریف دریافت نمود. ابتداء به دستور محفل روحانی همدان به پاریس رفت و برادر خود عبدالله (مسیو آندره) را از تصمیم کمیته مدرسه تأنید مطلع ساخت و سپس سعادت آن را یافت که به دیدار سرکار خانم کلیفورده بارتنی و احبای دیگر پاریس نایل شود و پس از انجام امور تجارتي از طریق اسکندریه عازم ارض اقدس شد در پاریس حاجی میرزا حسن خراسانی که تاجر بهائی معروفی بود از ایشان دعوت نمود تا با هم تجارت نمایند وی این پیشنهاد را به بعد موکول کرد و بعد از ورود به حیفا بکلی آن را از یاد برد تا اینکه در حیفا در موقع تشریف به حضور حضرت مولی الوری از بیانات مبارک چنین استنباط نمود که باید از پیشنهاد حاجی میرزا حسن

صرف نظر کند و طولی نکشید که ورشکستگی حاجی برملا شد. هنگام تشرف زایرین حضرت عبدالبهاء درباره اتحاد و اتفاق بیاناتی می فرمودند و مثالهایی از فداکاری برخی از احناء ذکر می فرمودند. گاهی نیز از بیوفایی ناقضین و اقدامات شرم آور آنان بیان می نمودند و هنگامی در کنار دریا می فرمودند به بینید موج دریا چه می کند. خاشاک را بدور می اندازد به همین روش نیز دریای میثاق موج می زند و ناقضین عهد و میثاق را به دور می اندازد. روزی نیز با لبان متبسم می فرمودند عنقریب سلاطین با گلدهای طلا در دست و تاج مرصع بر سر از این اسکله پیاده می شوند و با پای برهنه به مقامات می روند. شبی نیز احناء را به شام دعوت فرمودند حاکم سابق عکا نیز در آن ضیافت روحانی حضور داشت پس از آنکه حاکم مرخص شد حضرت فرمودند این حاکم در زمان حکومتش بسیار با امر ضدیت می نمود و بارها می خواست با من ملاقات کند ولی به او اعتنا نمی نمودم. حال که معزول شده و خرج راه ندارد دعوتش کرده ام تا به او خرجی راه دهم.

حضرت عبدالبهاء هر روز صبح به عیادت بیماران تشریف برده و از همه آنان چه بهائی و غیربهائی عیادت می فرمودند و به آنان کریمانه کمک مادی می نمودند. جناب فریدیان این افتخار را یافت که سه بار همراه هیکل مبارک بدیدن بیماران رود. روزی نیز بدیدن جناب افنان کبیر تشریف بردند. ایشان از شدت ضعف و ناتوانی قادر به حرکت نبودند و هیکل اطهر با کمال محبت و عطوفت از ایشان دلجویی نموده شاد و امیدوارش فرمودند و ایشان با آن تن ناتوان برخاسته تا جلو در حضرت مولی الوری را مشایعت نمودند.

روزی جناب فریدیان افتخار آن داشت که هیکل مبارک را به باغ دعوت کند. معظّم له در ساعت مقرر تشریف فرما شده احناء را مسرور فرمودند و پس از صرف یک فنجان چای و دو جبه انگور مراجعت فرمودند. و نیز روز قبل از وداع آقای فریدیان صورت اسامی منسوبین را به خادم

داد تا از حضور مبارک استدعا کند لوحی به افتخارشان عنایت فرمایند و همانروز لوح مفصلی خادم تسلیم نمود.

بواسطه جناب آقا میرزا ابراهیم زائر کلیمی علیه بهاءالله.
جناب ابوی محترم ایشان و جناب حکیم نصیر(فرهومند) و جناب ایلیا
(ثابتی) و جناب میرزا عبدالله (متحدین) و جناب یعقوب (صیمی) و
جناب نصرت الله (اتحادیه) و امة الله نوش آفرین و امة الله طاووس و
امة الله تاجی و امة الله طویبی و جناب مهدی (نویدی) و جناب
شالوم(فرید) و عموم احبای سلطان آباد و حوالی علیهم و علیهن بهاءالابهی.
هوالله

حمداً لمن خلق الارض و السموات وجعلها منشور آیاته البينات و انشاء
الشموس الساطعه و البدوراللامعه و النجوم الباهره و فلق الحبه و براء
النسمه فی ایام معدودات و اختص الانسان بصورة الرحمن و كان مثالها
جامعاً للكمال و الجمال فی عالم الامکان و الشکرلرب جلیل علی جزیل
النعمة و سبوق الرحمة علی عباده المرتفع منهم الضجيج بالتکبیر و
التهلیل بما هداهم السبیل و سقاهم السلسیل و روى منهم الغلیل و
شفی منهم العلیل و التحية و الثناء علی صبح یلوح و یضئ علی
الافاق و كان مبدء الاشراق و بشر بشروق شمس الحقیقه علی مطالع
التوحید و انذر الصم العمی الیکم بباس شدید یوم یحیی العظام و هی
رمیم. ایها المخلصون ایها المنجذبون لَمَا اشْتَد الظلام الحالك و اللیل
الدامس لا یرى فیہ المسالك و غابت الانوار و اقلت الاقمار و طفاء
السراج الوهاج و فقد السبیل و المنهاج فتجلی المولی القدیم بصبح
منیر و نور مبین علی العالمین و ابناء و بشر و قال دنت الساعة و
انشق القمر و طمس النجوم و انتثر و سیظهر المنظر الاکبر فی یوم حشر
مستمر و تتجلی شمس الحقیقه بجمال انور و الناس یومئذ احزاب
منتشر ثلة من اهل السمع و البصر و عصبة ممن ضل و استکبر ففریق

فی جنة عالیہ و عیشة راضیہ و نعمہ وافیہ و فریق فی حرمان عظیم و خسران مبین و عذاب الیم. اما السابقون فی جنة النعیم یسقون من ماء معین و یشربون من عین التسنیم و لهم الریحق المختوم و الطیب المشعوم و الزفد الموفور و الورد المورود.

آلهی آلهی تری عبادک المخلصین منجذبین الی النور المبین و مستبنتین من النباء العظیم و ناطقین بذکرک بین العالمین یدکرونک فی اللیل البهیم و یشنون علیک بالذکر الحکیم و یسرعون الی مشهد الفداء حیاً لجمالک القدیم و ینفقون ارواحهم تسعراً بنار محبتک الملتهبة فی القلب السلیم المحیبة للعظم الرمیم رب اجعلهم آیات الهدی و اسمعهم التهلیل و التکبیر من الملاء الاعلی و ایدهم بجنود لم یروها و اشرح صدورهم بسرمان الروح فی الجوارح و الاعضاء رب هؤلاء رباحین فردوسک الاعلی و ازهار جنتک العلیا و اوراق حدیقتک النوراء ارسل السحاب علیهم مدرارا حتی یصبحوا خضلة حضرة ربانة بفیض سحاب رحمتک العالم العذق علی کل الاشیاء.

ای عزیزان مهربان، جناب میرزا ابراهیم به بقعه مبارکه وارد و با مشتاقان ارض مقنسه محشور گشت. سر به آستان مقدس نهاد و در حق دوستان طلب عون و عنایت بی پایان نمود و در هر محفل بیاد شما بود و در هر منزلی ادای ثنا نمود نهایت ستایش از انجذاب و اشتعال نمود و مؤده روح و ریحان و مسرت جان و وجدان یاران داد و از برای هر یکی نامه پر حلاوتی خواست ولی این سرگشته صحرای محبت الله را فرصت و مهلتی نه زیرا شواغل و مشاغل مانند بحر بی پایان. اگر اوراق وارده را هر روز بشمارم و نظر کنم وقت کفایت ننماید تا چه رسد به تحریر نامه چه بسیار نفوس نفیسه و شخص شخیص که مکاتیب متعدده فرستاده فرصت جواب هیچیک نشده لهذا ناله و فریاد به عنان آسمان رساند ولکن چه توان نمود من در این قصور مجبورم لهذا معذورم بناء علیه به تحریر این نامه پرداختم و از برای هر یک از

ملکوت احدیت عون و صون و حمایت خواستم تا به پرتو شمس حقیقت یاران شمع انجمن رحمن گردند و نهالهای حدیقه یزدان در خیابان خاطر به طراحی گلهای معانی پردازند و در گلشن جان و دل به تزئین ریاحین اسرار آلهی مشغول گردند تا از نفحات طیبه ریاض آلهی مشام عموم انسانی را معطر و معنیر فرمایند و در روش و سلوک اخلاق رحمانی به ملوک و مملوک بیاموزند جستجوی حقیقت کنند و روی دلجوی جمال احدیت طلبند روی به سوی حق کنند و در سنبل آلهی سلوک نمایند تا هر یک مربی عالم انسانی گردند و نوعی رفتار و گفتار کنند که سبب حیات عالم بشری گردد و روح در عظم رمیم بدمد و علیکم البهاء الابهی ع ع

جناب فریدیان پس از زیارت لوح مبارک که به خط خادم نگاشته شده بود در دل آرزو نمود کاش بجای این لوح مفصل لوح مختصری بخط مبارک عنایت می فرمودند.

آنگاه حضرت مولی‌الوری با هر یک از زائرین مصافحه نموده آنان را مرخص فرمودند و سرانجام بخط خود این لوح مبارک را بوی عنایت فرمودند.

بواسطه جناب میرزا ابراهیم علیه بهاء‌الله الابهی
هو‌الله

ای زائر مطاف ربّانیان الحمد لله که طی مسافت بعیده نمودی و کوه و صحرا و دریا قطع و پیمودی تا به پناه حضرت مقصود رسیدی و عتبه حضرت رحمن بوسیدی این بقعه مبارکه است و ارض مقدسه که جمیع انبیاء در آن مناجات نمودند و به بشارت لب گشودند و زاری نمودند و بر مظلومیت محبوب آفاق ناله و فغان کردند و گهی از الطاف ربّ جنود وجد و سرور نمودند حال زمان نزدیک شده است که آن الطاف تحقق یابد و آن انوار بتابد و آن عزّت پایدار آشکار گردد پس جمیع

اسرائیل را مرّده و بشارت ده که مظاهر موهبت ربّ جلیل خواهند
گشت ع ع

روی پاکت بخط مبارک

هوآلله حضرت میرزا ابراهیم سلاله حضرت خلیل علیه بهاءالله

باری جناب فریدیان در ستین جوانی چندین بار به اروپا سفر نمود و با کشورهای غرب خصوصاً آلمان و فرانسه به تجارت پرداخت و به آداب و رسوم و تمدن غرب آشنا شد و به اتفاق برادر خود مسیو آندره در وضع اجتماعی اجبای همدان تأثیر بسزا گذاشت و پس از مراجعت از ارض اقدس با سرکار صغری خانم صبیبه دکتر ظاهرخان ازدواج نمود.

جناب فریدیان در امور تجارت دستخوش حوادث شد و سرمایه خود را از دست داد ولی وی با پشتکار و ایمان راسخ در اندک زمانی جبران مافات نمود. او در سال ۱۹۳۵ میلادی با تأسیس کمپانی خرید و فروش اتومبیل کلیه دارایی خود و افراد دیگر را از دست داد و سفته‌های خالی از اعتبار گرفت و مدیر عامل وی نه تنها سرمایه‌ای نپرداخت بلکه خود مبالغی برداشت می‌کرد. ایشان برای حفظ حیثیت و آبرو هر چه در خانه از فرش و اشیاء نفیس داشت حتی جواهرات همسرش را فروخت و چون قادر بپرداخت دیون هنگفت خود نگردید ضمن عریضه تضرع آمیزی ورشکستگی خود را به استحضار حضرت ولی امرالله رسانید و تقاضای تأنید و رفع مشکلات کرد و توقیع مبارک زیر به اعزازش شرف صدور یافت:

جناب حاجی میرزا ابراهیم فریدیان علیه بهاءالله الایهی ملاحظه فرمایند.

عریضه تقدیمی آن دوست معنوی مورخ ۱۴/۹/۱ به لحاظ مرحمت حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه فانز. و از مضمون چنان معلوم که در این اوقات از جهت امورات ظاهره خود و فامیل در نهایت زحمت و مشقت هستید و عمل شرکت نظامش مختل شده و البته این پیش آمد بسیار مشکل و

سخت لهذا نظر لطف و عطف وجود مبارک متوجه به آن یار روحانی گشته با کمال تضرع و ابتهال از آستان ملیک ذوالجلال طلب رفع مشکلات فرمایند و امیدوار چنانند که به فضل و عنایت الهیه شرافت دیرینه حاصل شود و تأئید و توفیق شامل گردد و مرکز اولیه دوباره بدست آید تا به کمال روح و ریحان و ثبوت و اطمینان در خدمات امریه مداومت نمایند و شهرت و حسن رفتار و کردار بین یار و اغیار بیش از پیش جلوه نماید مقصود اینکه یقین نمایند وجود مبارک آن نفس ثابت قدم را فراموش نفرمایند و از ملکوت عنایت عون و نصرت طلبند و روحانیت و نورانیت خواهند تا دل و جان به تمامه متعلق بجمال جانان گردد و از حوادث امکان و خسارت و زیان افسرده و ملول نشوند زیرا شتون فانیه در گذر و محبت الله باقی و پاینده و آثارش مستمر. حسب الامر مبارک مرقوم گردید

۲۵ دسامبر ۱۹۳۵ - ۱۴ شهرالمسائل ۹۲ نورالدین زین

ملاحظه گردید بنده آستانش شوقی

پس از زیارت توقیع مبارک در مدتی کوتاه جناب فریدیان به مشکلات مالی خود فائق شد قروض معوقه را پرداخت نمود و اعتبار گذشته را باز یافت و به خدمات امری ادامه داد.

جناب فریدیان در همدان سالها عضویت محفل روحانی را عهد دار بود و به تربیت فرزندان توجه تام داشت و دختر ارشد خود فردوس (ثابتی) را در سن ۱۲ سالگی برای تحصیل به فرانسه اعزام داشت.

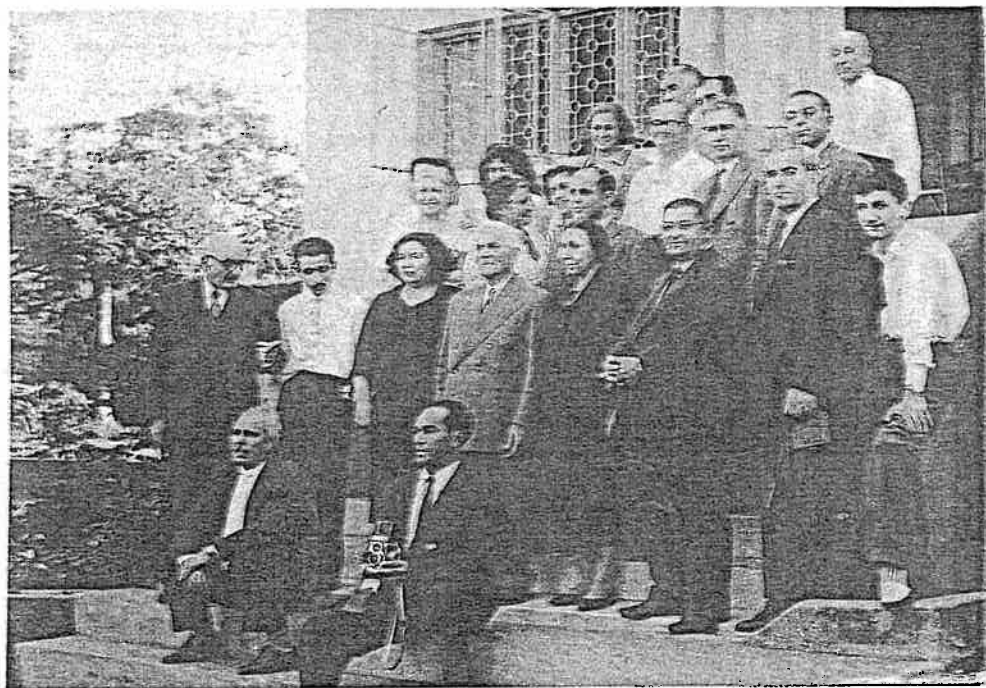
در سال ۱۹۵۷ میلادی نورا (اشتاینر) مهاجر رودزیا، اقدس (جاوید) مهاجر کانادا و والدین افتخار تشریف و زیارت محبوب عالمیان حضرت ولی امرالله را داشتند و از بیانات مبارک مستفیض شدند.

او در سال ۱۹۵۹ میلادی در ۸۳ سالگی قیام به مهاجرت نمود و به شهر باری ایتالیا هجرت نمودند و با حضور احبای دیگر موفق به تشکیل محفل روحانی شدند. منزل ایشان مدت ده سال به روی متحریان حقیقت باز بود و

صوفییت‌های شایانی کسب نمودند. پس از صعود ایشان صغری خانم چند سالی استقامت نموده و در سال ۱۹۷۶ به اتفاق باهره خانم باهر (منوچهری) به برزیل هجرت نمود و پس از صعود خواهر خود به کانادا سفر نمود و در سال ۱۹۷۹ در ۹۲ سالگی بملکوت ابهی صعود کرد.



صغری خانم فریدیان



عکس مهاجرین جهاد کبیر اکبر
ردیف ایستاده جلد جناب ابراهیم فریدیان و سرکار صغری فریدیان

علی ثابتی

جناب آقا الیاهو یا آقا ایلیا فرزند ماشح بن ملا هارون از اهل همدان بود. وی پس از ازدواج با طاووس خانم دختر آقا سلیمان زرگر به شرف ایمان فائز گشت و روز بروز بر شدت انجذاب و اشتعالش افزوده شد و با شهامت به تبلیغ امرالله می پرداخت. وی بسیار باهوش، خوش صحبت و مجلس آرا بود و به شغل بزازی اشتغال داشت. در سال ۱۹۱۶ میلادی که همدان در معرض هجوم کشورهای متخاصم قرار داشت هیولای جنگ جهانی اول بر آن شهر سایه افکند. قزاقهای یهودی روس که در همدان اقامت داشتند به تحریک کلیمیان متعصب دکانهای احباء را به آتش کشیدند و سرمایه ثابتی را خاکستر کردند و وی را از هستی ساقط نمودند. از طرف دیگر قحطی و بیماریهای عفونی بر شدت اضطرابش افزود تا سرانجام توانست با متانت و استقامت و راهنمایی های تجار که با وی داد و ستد داشتند و به امانت و حسن رفتار و صفای باطن وی آگاه بودند آسایش خاطر یابد و با پشتکار و اصطبار بر مشکلات فائق آید.

جناب ثابتی در همدان به تشکیل لجنه ثابتین بر پیمان پرداخت. روزهای شنبه صبح جمعی از احبای کلیمی در حدود ده نفر حضور می یافتند و به مطالعه کتاب مستطاب ایقان مشغول می شدند. مناجات شروع هر بار بوسیله نگارنده که طفلی ۴ - ۵ ساله بودم اجرا می شد و مورد ملاحظت آنان قرار می گرفتم. پس از مطالعه به صرف صبحانه مختصری می پرداختند که شامل نان ساجی و پنیر و یک استکان چای بود که بر روی یک میز عسلی کوچک از آنان پذیرایی می شد.

در سال ۱۹۲۵ میلادی که ایرانیان مأمور داشتن سجل احوال (شناسنامه) بودند ایشان نام آقا ایلیا را به علی تبدیل کرد و نام ثابتی را بیاد لجنه ثابتین بر پیمان برگزید.

ایشان در دکان خود با افراد زیادی آشنا می شد و با کمال حکمت مسلمین

مستعد را ۹۰ خالی از تعصب بودند برای تبلیغ به منزل خود دعوت می نمود خانه اش به روی یار و اغیار باز بود و برای مذاکره و تبلیغ مبتدیان از وجود جنابان آقاسیدحسن هاشمی زاده، میرزا محمدخان پرتوی، آقا میرزا عبدالله مطلق و اشراق خاوری استمداد می طلبید و مذاکرات مبلغین امرالله با مبتدیان ساعتها بطول می انجامید بتدریج استیحا ش آنان کاهش می یافت ابتدا از چای خوردن امتناع داشتند و پس از آنکه ادله و براهین می شنیدند تسلیم می شدند و تصدیق امر مبارک می نمودند آنگاه با کمال روح و ریحان بنوشیدن چای و صرف غذا می پرداختند.



علی ثابتی پدر نگارنده و دوشیزه فردوس فریدیان

جناب ثابتی از سال ۱۳۲۰ هجری شمسی به علت قوه ضعف باصره و نایب‌نایی قادر به ادامه کار نبود در طهران سکونت یافت و در سال ۱۹۶۲ میلادی بملکوت ابهی صعود نمود.

طاووس خانم همسر ایشان بسیار مؤمن، خوش‌قلب و باتقوی بود و بر عهد و میثاق ثابت و استوار و هر چند اطلاعات کافی برای تبلیغ نداشت معیناً با محبت و صفای قلب آنان را مجذوب می‌کرد. همواره برای عموم و حتی دشمنان خود دعای خیر می‌نمود و هیچگاه ناسزا بکسی نمی‌گفت. وی سعادت آن یافت که در سال ۱۹۲۷ به اتفاق جمعی از اعیان به ساحت اقدس تشریف یابد و به زیارت حضرت ولی‌امرالله و حضرت ورقه‌علیا نایل گردد. در آنجا سر به آستان مبارک روضه مبارکه و مقام اعلی گذارده در حق عموم و فرزندان خود دعای خیر نمود. در سال ۱۹۵۳ به زیارت بیت مبارک شیراز نایل شد و در سال ۱۹۶۷ پس از شرکت در کنفرانس پالرمو برای بار ثانی به مدت سه روز زائر ارض اقدس گشت و در سال ۱۹۷۵ بملکوت ابهی شتافت.

جناب حاجی یاری

جناب حاجی یاری یکی از مؤمنین اولیه امر مبارک و از تجار مشهور، ثروتمند و ثابت‌قدم همدان بود و به خدمت امرالله می‌پرداخت. آشوبگران که چشم به اموالش دوخته بودند دسیسه کردند و به آزارش پرداختند. اهانتها نمودند و به بهانه اینکه دین اجدادی خود را ترک گفته بهائی شده است گرفتارش کردند و عاقبت به زندانش انداختند. حکمران وقت در همدان مصمم شد خود شخصاً تحقیق نماید و علت دریند بودن وی را درک کند. اراذل و اوپاش که همواره مترصد بودند ضوضایی راه اندازند و نیتات شوم خود را عملی سازند در فرمانداری اجتماع نمودند. حکمران از حاجی یاری پرسید شما مگر خدا را می‌شناسید جواب داد بله من نه تنها به خدای

بزرگ و یکتا معترفم بلکه به تمام انبیای الهی نیز معتقد می باشم و به حضرت رسول اکرم نیز ایمان دارم. حاکم پرسید مگر شما نماز دارید و نماز می خوانید عرض کرد بله قریان ما نماز هم داریم. حاکم به وی گفت نماز خود را برایم بخوان وی عرض کرد نماز خواندن شرایطی دارد و تا آن شرایط فراهم نشود نمازی که تلاوت کنم مورد اجابت پروردگار نخواهد بود. حاکم گفت مگر چه شرایطی دارد؟ عرض کرد باید اول وضو بگیرم و مخیطی آرام و بدون همهمه و سر و صدا باشد و کسی هم سیگار نکشد. حضار که منتظر مجازات حاجی یاری بودند به دستور حاکم ساکت شدند و سیگار خود را خاموش کردند. ایشان هم پس از وضو گرفتن رو به قبله به تلاوت صلوة وسطی (شهدا له انه لا اله الا هو له الامر ...) پرداخت. حاکم تعجب نمود که یهودیان بزحمت به زبان فارسی تکلم می کنند تا چه رسد به زبان عربی حال یک نفر از آنها بهائی شده مبادی آداب است و به زبان فارسی مسلط می باشد و نماز عربی می خواند و دلیلی ندارد که وی را زندانی کنند لذا با گرفتن وجهی آزادش نمود ولی گروهی از مردم آرام نگرفتند و بچپاول اموالش اقدام کردند و از هستی ساقطش کردند لذا با پیله وری امرار معاش می نمود و با قناعت تام به زندگی ادامه می داد. فرزندش آقا ابراهیم نیز نتوانست رفاه پیشین را باز یابد معهذاً به استقامت و ثبوت بخدمت امرالله مشغول و مشغوف بودند. الواح چندی به افتخار حاجی یاری نازل شده که در ضمن تاراج از بین رفته است.

یکی از نواده های جناب حاجی یاری بنام جناب امین الله ودود که مانند پدر و جدّ خود به شرف ایمان نایل بود با بهیه خانم صبیبه جناب آقا سلیمان فائز وصلت نموده و رضوانیه خانم یکی از صبیای ایشان همسر جناب ودادحقی به خدمت امرالله قائمند.

جناب میرزا ابراهیم عطار

جناب آقا میرزا ابراهیم از ایناء خلیل مردی متدین و متقی بود که با عطاری امرار معاش می نمود. وی دارای قلبی پاک و بی آرایش و رحیم و مهربان بوده و روزهای شنبه بر حسب عادت به کنیسه می رفت و فرائض مذهبی را اجرا می نمود.

وی صبح یکی از روزهای شنبه در سر راه خود متوجه می شود که دو نفر مجروح با لباسهای پاره به زمین افتاده اند، صورت زخمی و آغشته بخون آنها وی را متأثر نمود با این حال راه خود پیش گرفت و چند قدم از آنها دور شد ناگهان قلب مهربانش وی را هشیار ساخت به عقب برگشت و آن دو را به زحمت بخانه خود که در آن حوالی بود رساند و ماجرا را برای همسرش حکایت کرد. آنگاه هر دو آنها برای نجات آنان از مرگ به فعالیت پرداختند. خود آقا میرزا ابراهیم زخمهایشان را مرهم نمود و خانمش آب گرم فراهم کرد و بدن خون آلودشان را شستشو دادند.

آن دو نفر، جناب آقا فضل علی و برادرش جناب لطفعلی (۵/۱۷) از احبای فرقانی همدان بودند که گرفتار آزار و حملات وحشیانه ارازل و اویش شده و با حالی زار و نیم جان نقش زمین شده بودند. ساعتی پس از مداوا و مواظبت بوسیله این دو فرشته رحمت بحال عادی بازگشتند و به پاس خدماتی که برای معالجه آنان انجام داده بودند در صدد تبلیغ زن و شوهر برآمدند تا دو میزبان رئوف و محجوب خود را با امر آشنا کنند. طولی نپائید که آن دو بزرگوار به رموز تورات پی بردند و به جمال مبارک، حضرت بهاءالله و رب الجنود مؤمن گشتند و مسرت و اشتیاقی زایدالوصف یافتند.

جناب آقا میرزا ابراهیم دو پسر بنام های آقا سلیمان و آقا جلال داشت. آقا سلیمان فائز خیاط با مهریه خانم صبیبه جناب فضل علی وصلت نمود. صبیبه ایشان بهیه خانم به عقد جناب امین الله ودود درآمد که در شرح حال

جناب حاجی یاری به آن اشاره شد.

باری جناب آقامیرزا ابراهیم چنان مفتون حضرت بهاء‌الله شده بود که با شوق و ذوق بسیار به تبلیغ پرداخت تا همکیشان خود را از این موهبت الهی مستفیض سازد ولی آنان نه تنها به گفتارش اعتنایی ننمودند بلکه ابتدا با پند و اندرز سعی کردند وی را منصرف سازند تا به آئین پیشین برگردد و چون نتیجه نگرفتند وی را وادار نمودند که رعایت حکمت نماید و ایمان خود را برملا نکند. ولی او وقتی به سخنان یاره آنها نمی‌گذاشت. در زمان جنگ جهانی اول که قزاقهای روس شهر همدان را اشغال کرده بودند جمعی از یهودیان کینه جو و قسی‌القلب همراه یکی از قزاقهای یهودی به دکان آقا میرزا ابراهیم رفتند و با خشونت به مباحثه و مجادله پرداختند و به بهانه اینکه چرا روز شنبه عطاری خود را باز کرده است محکومش کردند. وی با کمال نرمی و ملایمت اظهار داشت که کسی را که سالهای دراز انتظار آمدنش را می‌کشیدیم آمده و ما را از انتظار درآورده و اگر شما هم تورات را با دقت بخوانید به حضرتش ایمان خواهید آورد.

آقا میرزا ابراهیم با این جملات ایمان خود را علنی کرد. قزاق ظالم بی‌آنکه از بیانات فارسی وی نکته‌ای درک کرده باشد بدون معطلی با خنجری که در دست داشت فرقهش را شکافت. آقا سلیمان که از جریان آگاه شد به دکان پدر رفت و او را غرق در خون دید. بزحمت وی را بخانه‌اش که نزدیک بود برد ولی متأسفانه وی در بین راه به ملکوت ابهی صعود کرد. آقا میرزا سلیمان و برادرش آقا جلال از ترس معاندین و اشار مجبور شدند جسد آن شهید نورانی را در منزل دفن کنند. جمال اقدس ابهی لوح مبارکی به اعزازش نازل فرمودند.

باری جناب آقا سلیمان فائز نیز در دوران حیات و در سبیل محبوب خود جمال اقدس ابهی از بلایا و صدمات بی‌نصیب نبود و به تحریک آخوندی بنام طباطبایی گرفتار زندان شد و شکنجه و آزارش دادند و شلاقش زدند. حکمران طماع وی را پیرداخت مبلغی هنگفت محکوم کرد و چون قادر

بپرداخت آن نبود. هر روز صد ضربه شلاق می خورد و بر اثر ضربات ممتد بدتش مجروح شد. منسوبین و احبای الهی اقدام نمودند مایملک وی که خانه ای بیش نبود فروخته و آزادش نمودند.

ضمائم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على من لا نبي بعده
والسلام على من لا نبي بعده والصلوة والسلام على من لا نبي بعده

هو الميرزا ابوالقاسم
ص ۱۰۰۰

بکسیر نظر حق و طاعت سادات عظمیٰ شریح بر کوه صفا در تعلق خاطر در دنیا است بطریق حقیقت ان

حای کشید طلب و جود حق بجهت آمدن است شکر در این جهان در حق کتب است

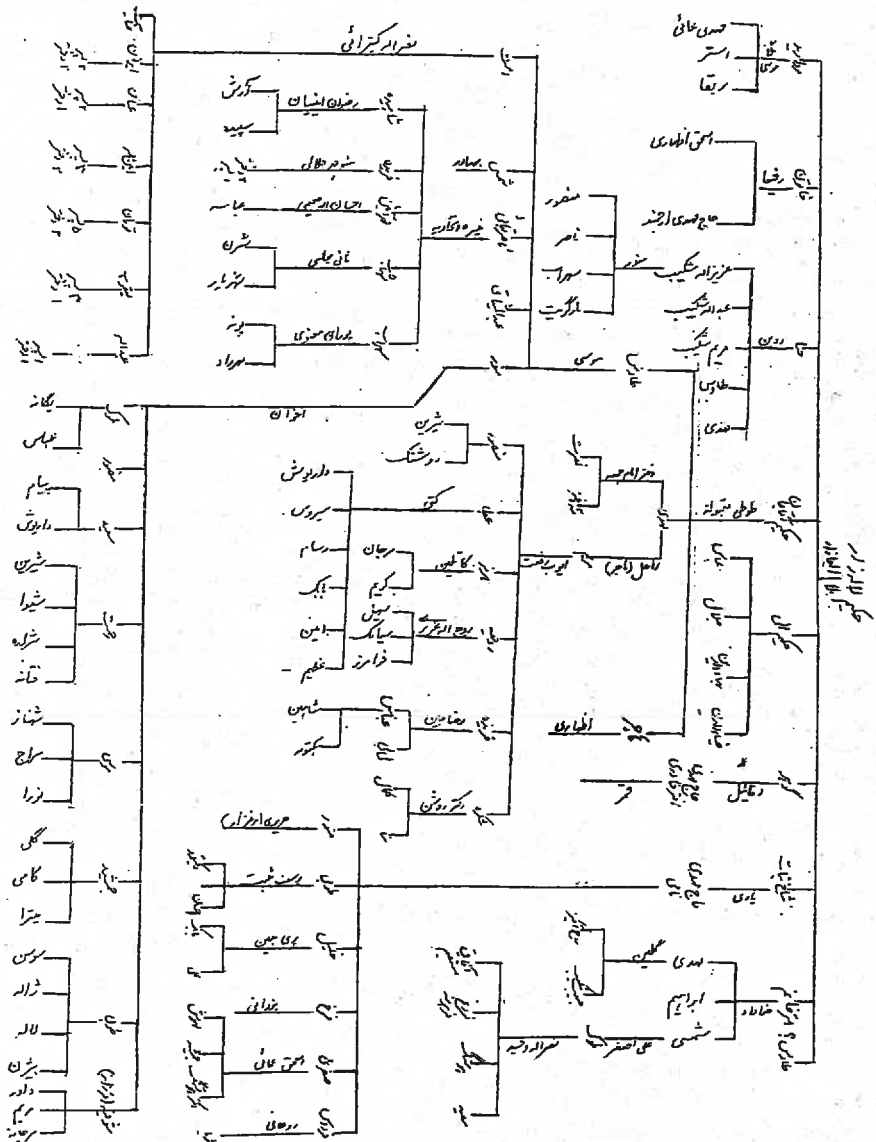
شکر و حمد و ثناء بفرموده حق تعالیٰ که در این عالم است و شکر در حق کتب است

ارادت پرست که بر آن در پناه عبادتش دارند بکمال شکر و حمد و ثناء در حق کتب است

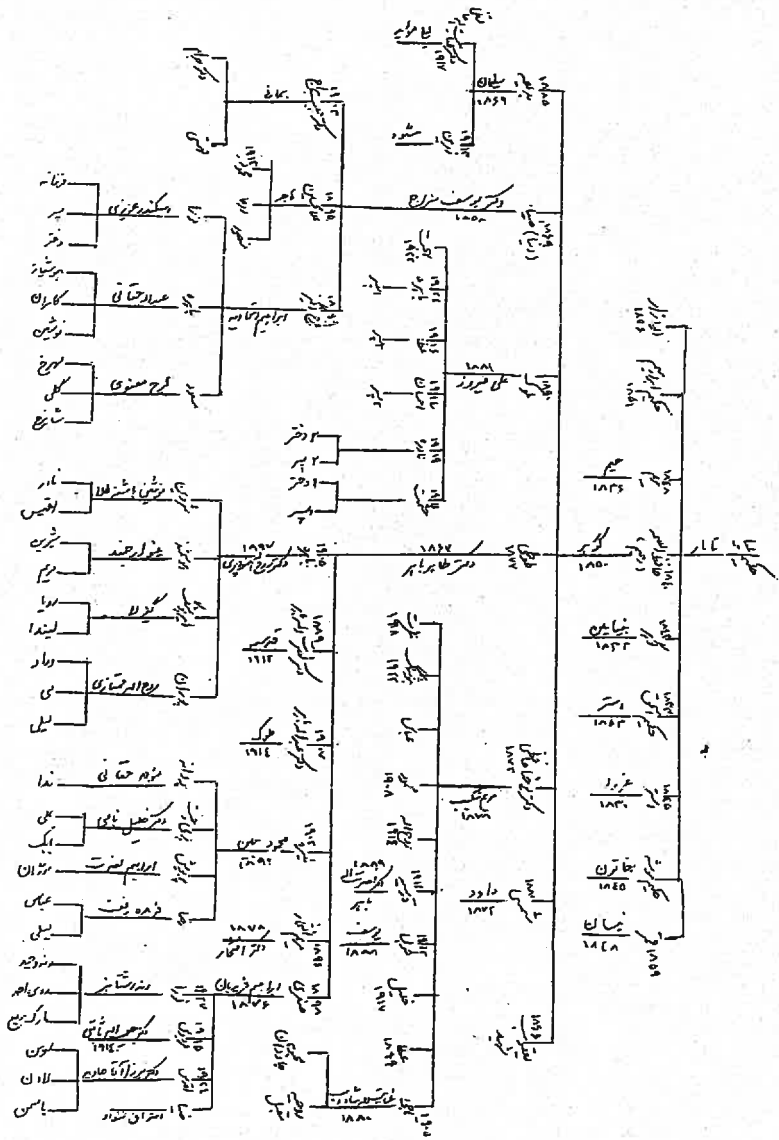
تقدیر با نیت دیگر شکر در حق تعالیٰ که در این عالم است و شکر در حق کتب است

۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰

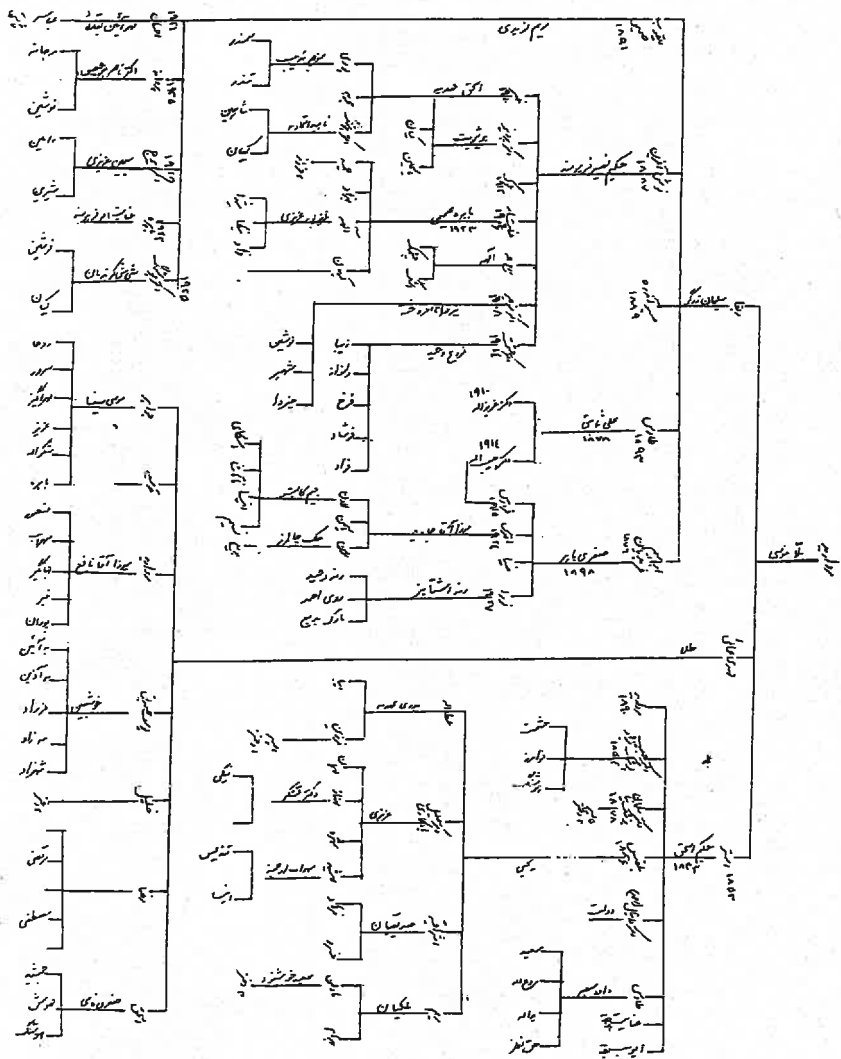
The letter (in Persian) from the new Jewish Bahá'is to Bahá'u'lláh: Praising and thanking God for their newfound Faith and asking for His Blessings. Their seals and signatures are in Hebrew on the side. Bahá'u'lláh wrote in response a magnificent Tablet, at the top of the page.



جدول شماره ۱

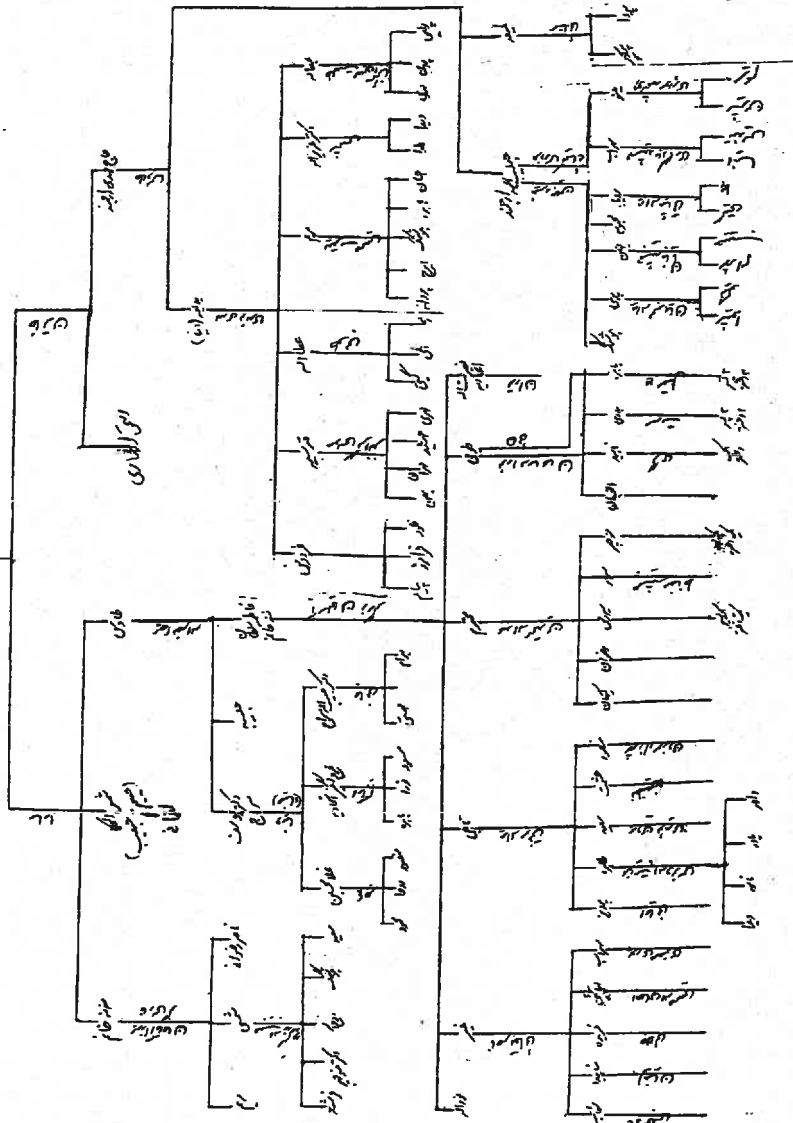


جدول شماره ۲

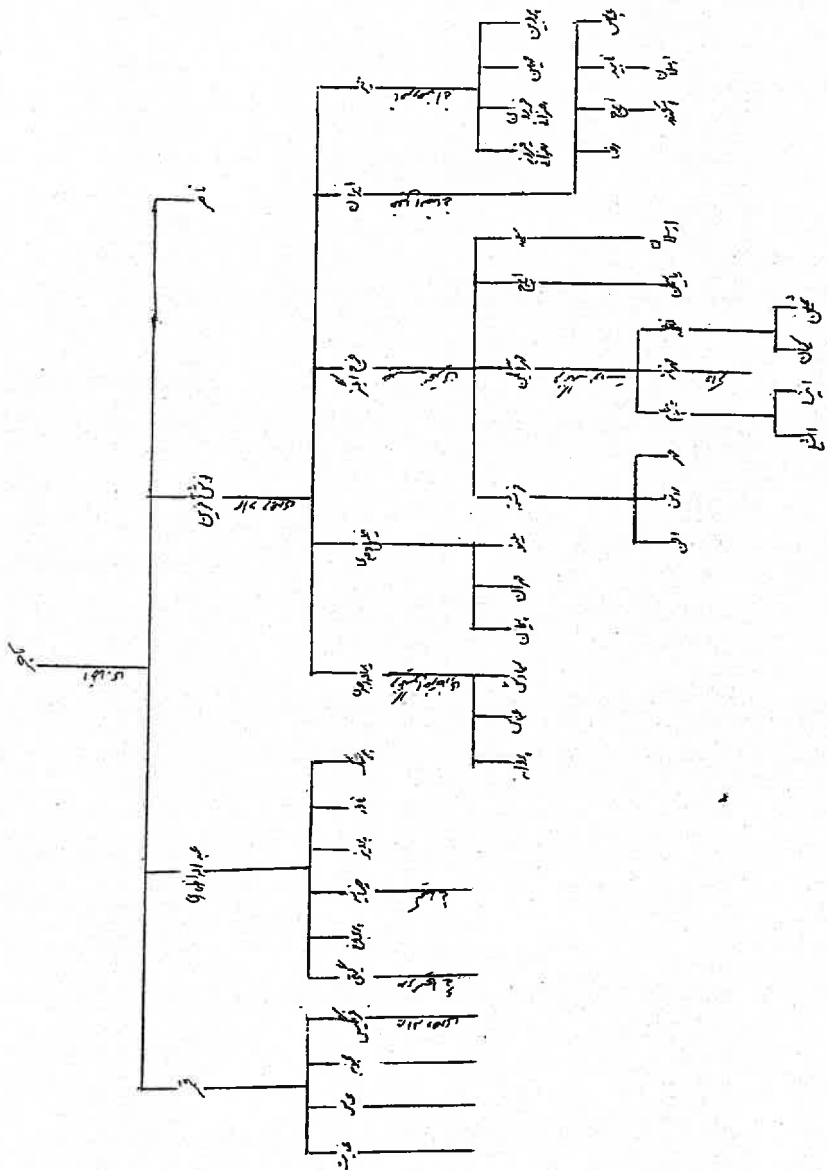


جدول شماره ۳

رضا کاروان



جدول شماره ۴



جدول شماره ۵

منابع و مآخذ

برای تألیف این کتاب از منابع بهائی و غیربهائی ذیل استفاده شده است.

- ۱- دایرة المعارف بریتانیا
- ۲- شمه‌ای از بشارات کتب آسمانی (نقباتی)، مؤسسه مطبوعات امری ۱۲۴ بدیع
- ۳- کتاب مقدس تورات و انجیل
- ۴- یادداشتهای نگارنده
- ۵- مانده آسمانی، مؤسسه مطبوعات امری ۱۲۸ و ۱۲۹ بدیع
- ۶- مجموعه الواح ژلاتینی
- ۷- مکاتیب مبارکه، مطبعه کردستان العلمیه، فرج‌الله زکی‌الکردی سال ۱۳۲۸ (۱۹۱۰-۱۹۲۱) جلد اول تا سوم - جلد ۴ تا ۸ مؤسسه مطبوعات امری ۱۲۱ تا ۱۳۴ بدیع
- ۸- مجموعه الواح عکسی
- ۹- یادداشتهای احباء
- ۱۰- کیفیت اقبال ابناء خلیل (امانت)
- ۱۱- مصابیح هدایت، مؤسسه مطبوعات امری ۱۰۴ تا ۱۳۰ بدیع
- ۱۲- اشراقات
- ۱۳- عالم بهائی
- ۱۴- سفینه عرفان، مؤسسه چاپ و نشر کتاب عصر جدید، آلمان ۱۹۹۸
- ۱۵- Pathway to Reality دکتر حبیب‌الله ثابتی، چاپ دوم، گلدکُست ۱۹۹۵

غلط نامه

از خوانندگان گرامی تمنا می شود اغلاط زیر را تصحیح فرمایند.

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۱	۱۲	صواب	ثواب
۴۴	۲۰	اشتقاق	اشتغال
۴۸	۲۳	با	(حذف شود)
۵۲	۲	توصف	وصف
۵۸	۱۵	الانفه	الالفه
۶۱	۷	الله	بالله
۶۶	۴	بر	برسر
۶۹	۲۰	بتوانند	بتواند
۶۹	۲۱	آنها	آنها را
۷۴	۱۸	یان	همان
۸۷	۷	و آقای	(حذف شود)
۱۰۳	۱۶	مشعلاً	مشتعلاً
۱۱۰	۱۱	شماره ۳	شماره ۴
۱۱۹	۲۰	ن ور	نور

Varessan-i-Kalim

Habib'ullah Sabeti

ISBN 1 875598 22 7

All Rights Reserved- 2004

Typesetting by Shiva Dehghan
Cover design by Mariya Daliri Beale



Century Press P/L
P.O. Box 1309
Bundoora, Vic. 3083
Australia
Email: cpnykd@tpg.com.au

Varessan-i-Kalim

Life and Services of the Early Jewish
Background Believers in Hamedan

Dr. Habib'ullah Sabeti



Century Press
PUBLICATIONS